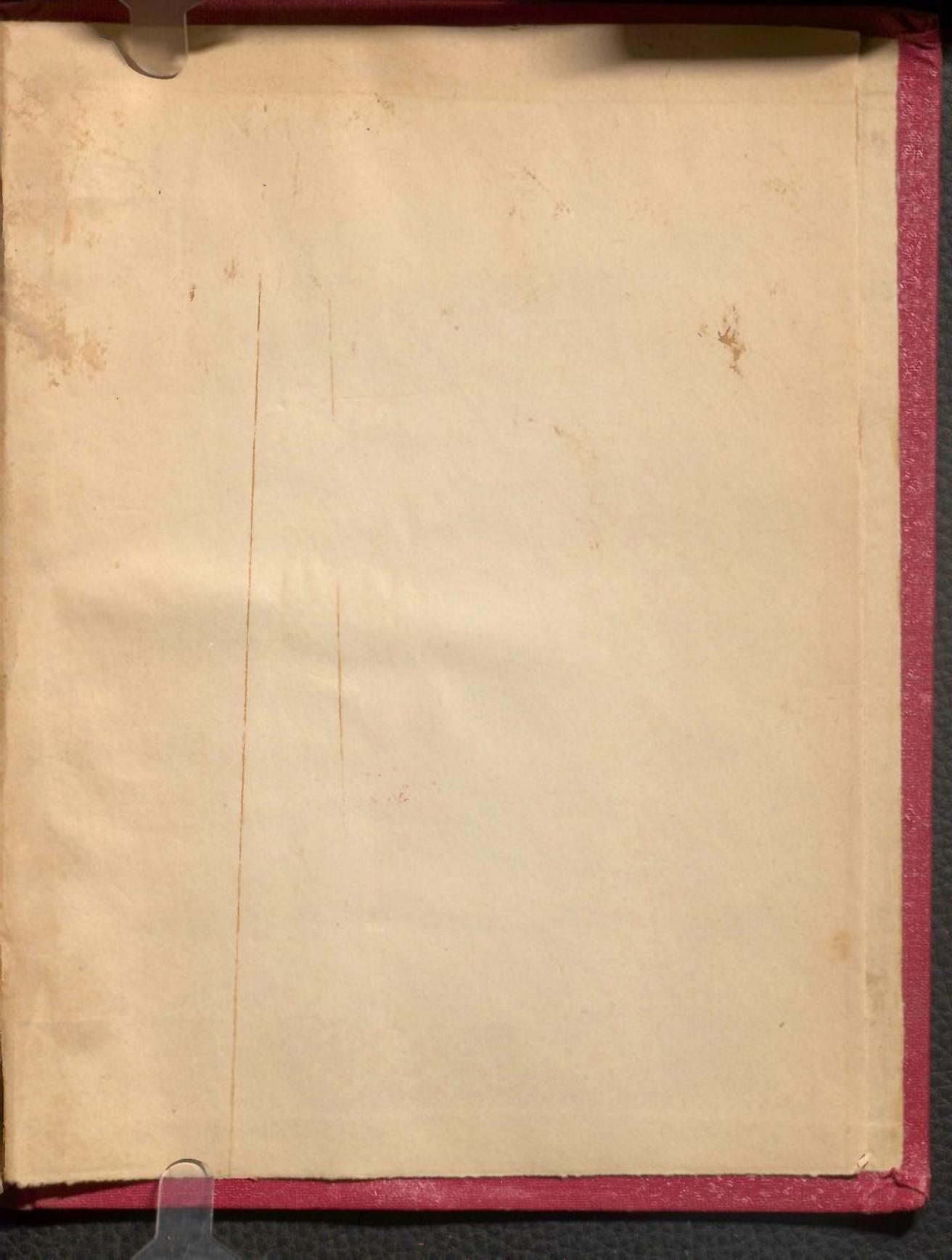




MS.

Acc. no. 389/37



Dr. de. cheyeshof H. 124
Cairo

2. Teil
1) Anweisung (Sustarat) aus
Tuhfat al-Mu'minin.

Des Arab. Mu'min (Husain)
(Voll. 1080/1669)

Kopie durch
Rahim Hagir Tabrizi
im Moharram 1143

Quelle der
See Fonahn. ~~Quelle der~~ Pers. med.
Siehe Fonahn No 232

Remedies partly of
the eye T. 80.





سهم آرد از کهن کوه

قسم اول در کتب کهن است که در میان احوال که متعلق است با دویه
مفروضه و آن مشتمل است بر پنج طریق **طریق اول** در تدابیر ادویه مفروضه مخصوصه **طریق دوم** در
بیان دستور استعمال بعضی ادویه مثل حب چینه و عشته و مانند آن **طریق سوم** در
که قین عرقها و آسها و مانند آن **طریق چهارم** در بیان ساختن کمال حکمت و استخراج
و سایر ادویه مفروضه مخصوصه و آنچه تعلق بان دارد **طریق پنجم** در اعمالان بر پاره اصل حکمت
صناعت **طریق اول** در تدابیر ادویه مفروضه و آن مشتمل است بر پنج فصل **فصل اول** در دستور
اجراق **فصل دوم** در تشویب و تمیض و تقابله **فصل سوم** در غسل ادویه **فصل چهارم** در بیان
دستور اتخاذ بعضی از ادویه **فصل پنجم** در بیان اصلاح بعضی از ادویه بطریق مخصوص
و حفظ بعضی از آن **فصل اول** در دستور اجراق ادویه معینه باید دانست که اجراق کهنه
انتقال طبیعت است پس اگر جسم نهوشد که عراض مد که حسنه که اصلاح آن کهنه
هر آینه مستر الطبع خواهد بود و اگر عارضه کهنه پس اگر کهنه جسم متخلف شود
بسیب اجراق پس برودت کند و از غایت اجراق که بچند رما و دست رسد که کهنه
که تشنه را مل میگرد و اگر کثیف جسم و غیره متخلف شود از برودت پس حرارت متخلف
و احتیاج با اجراق یا بچگت که حدت آن کهنه مثل زاج و دیگر کهنه تا طلیف او است
منزکات یا بچگت رفع سمیت است مثل انغریه که کهنه است از اجزای مغزیه است

مانند بود

مانند بوره و یا بخته تقویت دست منقاد است و با بخته شدت نفوذ در حرق
 اشیا شرط است در جنس مختلف با هم نسوزانند مثل نمک و بوره و جگر و لبن
 و صفاق کنند بدون بنات و حیوانات و حیر و صمغ را او ناهراق مایست ^{و جگر}
 مطلب تهرید جسم محرق باشد یا بد بجز از حراق انرا شست و آلا بدون
تقلیس مشتق از کلس است و آن اسم آهن است و آهک سریع السعی میباشد
 پس هر جسم صلب را قابل سائیدن نباشد و بسبب حراق مانند آهنک قابل سکت
 گردد و او را مکلس گویند پس تقلیس آنم از آنکه با حراق باشد یا به تدبیر دیگر **حراق**
 باید زرخ را به قدر خود ریزه کرده در کوزه ای بکلی حکمت گرفته باشند که شسته و در آن کوزه
 در کوزه بگذارند بجای پرشم رود و در آن کوزه بگذارند تا آنکه در سیاه بر طرف شده بپزد
 نماید پس از آن بردارند **حراق زاجات** بعد از آنکه زاجات را نرم صلابه کلم باشند در کوزه
 روی مطین بطین الحکمه کرده یا در بوطه زرگری گذاشته سر آنرا محکم نموده در آتش
 شد چندان گذارند که سوخته و رنگش سرخ شود **حراق بته در جاب و کهر**
 هر یک را بقدر با قلا ریزه کرده در کوزه مطین بکلی حکمت گذاشته و کینب دوان با نوز
 جار داده روز دیگر بردارند **حراق باون و طبق و شب** و جگر صلبه هر یک را
 به قدر خود ریزه کرده در سفال نیا در بوطه گذارند و در او را به سفال و یا بوطه دیگر
 پوشانیده سوخته از آن جگر باید گذاشته و در آتش تند بقدر سرخ شدن
 گذاشته بیرون آورده در آب اندازند و مکرر همین عمل کنند تا بگذرد رسد از او

دیوان احقر

بریزد احراق قلعی سب بعد از آنکه رصاصه سرب است و صفها را یک که در آتش
 بر بالای هم چیده بر روی بر صغی قدر کو که در آتش دود که در آید با ذرات سرب صفها بخند
 زیاد نباشد پس آتش ملتهب کرده با باره آهن بر هم زند تا خاک نرسد چیزی از سرب
 و قلع نماند و از بخار آن محرز باشد که بهت غشوی مهلاک است که در بعضی کو که در سفید آب کرده
 اند احراق صرف و شیخ و امثال آن در ظرف مطلقین که در تون یا تنو یکند از نه سفید کرده
 و از هم سنجیده شود و احراق خاک یک ریشون و خشک که در دیکه که آتش چند ان آتش
 دهند که از جبهه حرکت از آینه اگر نمک به خیمه گرفته در آتش که از آنکه خیمه بسوزد به سوزولیت
احراق فولاد و آهن و مس بپایه و بیدار و اوله باستویه بچوشتند و آب آنرا در ظرف مس
 کرده بر روی آتش نیز میگذرانند و فولاد و آهن و امثال آنرا صفها سرب یا باریک کرده در آتش
 سرخ نموده در آب پلیجات فرو برند و یکبار و هر چه نقل آن در آب نیشته برده آتشه شمال
 کند بول کاوید که در او که آینه کوره و سرب قاع را به ستور مزبور چند
 دفعه در آب پلیجات چند بار دیگر در بول کاو و تطفیه غایبه بهتر است **احراق نقره** بپایه نقره را بسوزانند
 ریزه کرده آب نمک در ظرف آهن آتش تند سوزانند و هر گاه خوب سوخته نشود قدر کو که در بر او
 پیاشند و بسوزانند و کوبند چون نقره را در بود که را سنجیه قلع داشته باشد مگر یکبار که از آنکه سدی
 میرسد که ساییده شود و تکلیف آن بطریق حکم دهند آنکه بهند بار صفح رقیق را در لیکو که در
 آلوده آتش میبندد و سزد کنند و چند بار در بود و مگر سفید آب قلع آلوده که از آنکه سوزان
 کرده در ظرف آهن نمک سرب یا بچوشتند تا نمک آب بتجلیل رود پس قدر کو که در آتش

ا. الم. الف.

برهمن زند بهک که در **تکلیف** طریقی حکما بند که بچند تناول می کنند چند بار
مصرع را که اخته در آب نوشا در ریخته صاف نمایند و طلا سیغوش را چند دفعه که اخته
در آن ریخته آب پس صغیر بار یک کرده بزاج سیاه بر سر که آغشته در آتش که آتش به ملک
آب بنشیند و باربع او سر بس هو مان زده در بونه مرد سنگ بگذراند پس مانند او
زیق در ظرف چینی با مخرج بسیار بنی و بر رو آتش که آغشته برهمن زنده تا زیق از او
مفارت کند آنگاه بر رو سنگ سماق بجد زیند و چون اندک از آن بر روی
آب بنشیند در درت آب نرود و سه ساینده ان جمیع اجزا رو فلز است جهت تناول
نمودن همین مرتبه است و کمتر ازین مرتبه جایز نیست چون نفوس متفرد و کجا اهد بوده هر ^{موظفان}
است **طریق دیگر** که از سایر طرق بهتر است و بعد از غسل چیزها او نمائند که توان نمودن
از صناعت است آب آرنک آب قلع و آب بلع طعام را بچسبند صاف کنند و هر یک
علیه بچشند تا منعقد گردد پس هر دو معقود را همک نیم گرم در آن معقود و نیم گرم زغال معقود
و یک نیم گرم سر اده کرده را با یکدیگر بسیار است و باید در ظرف مخرج و بر رو آتش بسیار مستحق
کنند و بعد از آنکه خوب که موشه باشد او مستحق نیم گرم روز در جگر خفاک بگذراند تا قدری
نم بر دارد پس سوراخ شود و مستحق کنند باز جگر خفاک اعاده نمایند تا سه چهار مرتبه آنکاه بود
کرده بخورد آتش دهند که بوسه سرخ شود پس بعد از آن که سر و شعله استند و آب گرم بچشند تا شعله
است بر اجزا آتشش را لیک کرده در آنوقت خشک کرده مستحق و استعمال کنند و حقیر را مطلقا
انگاه که در چینی نشوید و مستحق نشود بقر که در آبها نشوید که سوراخ کرده در **حراق** و در ظرف

سفال که بر در را نکر که از نده تا بسوزد **احراق انبیا** در کوزه مرطقی کشتب در تنور یا در تون گذارند
اسحق خبث که دیدیم آهن را در آتش سرخ که تا هفت مرتبه در سر که تظفیه کرده پس بخون
 نموده سعی نمایند **احراق سوسه سنگ** سه رطل را در نموده یا به تازه نموده بر در را خاکه چند
 که از نده که شعاع هر دو آن بر طرف شعاع **کلیه** است **عزله** که **بجین** است شخم مرغ
 با آب غلغله مکرر بشویند و پودر را در تون او را بجا کنند و نرم گویند و در کوزه مرطقی کرده
 در کوزه کوزه که در امثال آن چه ان بکه از نده که مانند آهنک سفید شود **کافور** یا **سنگ کج** و
 امثال آن را نیز احراق باین دستور است مگر آنکه محتاج بشستن با آب نیک نیستند و پوست شخم چوب
 بر آورده باشد جهت ادویه عین بهتر است **احراق بود** باید عود را سوان کرده در ظرف سفال خرد
 در آتش که آشت تا خالی کرد **احراق ابریشم** و **پشم** بعد از ریزه کردن آنها
 بمقراض در ظرف سفال آهن کرده بر در آتش که آشته چندان بر هم زنند که قابل سخن کرد
 و پشم و مو سه رطل طلست که شسته و ستان کرده آنگاه ریزه کنند **احراق پوست کدو**
حشاش و **بزر** سه رطل ابریشم است و هر گاه خواهد که خاک آنهار استعمال نمایند
 پیشتر با آتش داد تا گستره کرد **احراق سلخافه** به دستور سنگ کشتب را شکافه حشاشی
 او را بیرون کند در کوزه مرطقی و جارا داده چندان در تون یا تنور که از نده که سفید کرد **احراق**
خطاب که چهار رطل طلست بعد از جاز او را در آتش پاک کرده در کوزه مرطقی با شش تنور
 و تون بکه از نده که بسوزد **احراق عرق** نوز که علامت آن لافرا او وضعی است در
 شیشه مرطقی کرده یا در ظرف مس کرده در آتش معتدل تون یا تنور کشتب که از نده **احراق**

شخم

کفر الزا

بهینت منگ مانند سوراخ حلقه است **اسحاق** جهت خناریه معمول است ما خاک سید
سخت در کوزه مطین کرده در تنور یا تون چند ان بکند ازند که سوخته گردد و صلاطین بر او نماند
و قابل سایشن کرد **اسحاق سلطان** سرطان ماده نهر بر سر اطراف حیدرآباد است از اجزای
نموده شکم او را با آب خاکستر خوب تا که نمک بشویند و آب صاف منقول نموده
در کوزه مطین یک شب در تون معتدل بکند ازند که خاکستر که در علامت مادی است چرخند
آنکه بر پشت او سوزنی فرو برند رطوبت سفید ظاهر کرد و هرگاه سرطان را در ظرف
مس یا قلع در وقت که آفتاب در برج اسد باشد بسوزانند جهت کزیدن سنگ
دیوانه از مجرای باب و آلت اند **اسحاق سلطان** کبر در سوراخ نهر است **اسحاق قطلمانی**
جهت سنونات در قلع مطین رطوبت حکم کرده چند ان در آتش بکند ازند که نصف
سد بر سبب بار یک آغشته در هوا نگاه دارند تا خشک گردد و الله باز اعاده آتش کنند
اسحاق حجام یکجیزه قلعی را در چهار جزو آب حل کنند و شیشه سفید صاف را بر روی
کفگیر آهنی گذاشته بر روی آتش بدارند تا سرخ شود و در آب قلع فرو برند مگر همین کنند
مانند ریزه شده و از سوراخها کفگیر داخل آب شود و اگر بدون کفگیر نیز آب فرو بندند یکجیزه
ریزه شود خوب است **فصل هفتم در دستوشویه کیمی** که هر چه الفاظ مذکور است
اوست اما چنین مفروض میگردد که اکثر آن چیز که بخیر یا کل گرفته و یا در جوف چیز گذاشته در
آتش زدن کنند و را تشویه گویند و هر چه بر غنغ و امثال آن و یا بتنها زنده برشته کنند
تقلید نامند و آنچه اندک آتش در بند و یا در ظرف گرم که او را بدهند تخم صحن گویند **تشویه**

آهن و نیک شکره لطره و امثال آن جهت سومات و غیره باید آنچه را بعل کشته در آلت بسته
لته را بکل گرفته در تنور معتدل کاشیکند ازند تشویب **سعیل** یا ز غنصل یا بیکه گرفته در تنور معتدل
آب بر بکند ازند تا خیر برشته شود **تشویب** یا محموده در در تنور به و سبب باد پوست تخم مرغ که
آب به و امثال آن کوه باشند و اگر مفعول برشته بهترها کاشیکند و بیکه گرفته بر در آتش در آتش نهند تا
سعیل نماند مشوی که در **تشویب** چپال که بلفیت است و حبت الملوک است و طریق حکما بر بند
به از مفعول که در آن در بر در آن آورده در درون قدر کل سرخ و کشته با تشویب ریح او ضافه نمود
در آلت تر بسته لته را بیکه بیزند و بدستور در آتش تشویب نمایند و به کشته انباید استعمال نمود **تشویب**
اندروت باشد لایع یا خوشتر نموده بر شتهها خوب که تازه آلوده در تنور معتدل یا بیزند خشک
شود و اگر باز دیگر سائیده سفید شخم مرغ کشته یا خوب کشته تشویب نمایند با عدل قریب مسکه
تدبیر جهت ادویه غریز و اجابت چشمها در کبسه کرده یا سر کین الی و اندک کشته بر خشک
در زبان در آب بچوشانند تا بچشمه شود پس در آن آورده فاش کنند و اگر در جوف بسیار بود
سعیل یا مشوی نمایند جهت زیادتی نفوذ و تحلیل میگرد **تقلید** جهت سفوفات و غیره داده
او را به در آن کوه گویند و آب بچوشانند تا بر اجذب نمایند پس در درون زیتون خوب نموده بر
کنند چنانچه نمایند که نسوزد **تقلید** و امثال آن با به بر در درون زیتون چندان برشته کنند
که باز و شوق و بلوط و غیره بقدر یک رنگ آن تغیر نماید **بزرگ** بود و در وجهه قمر عبادت از
بودن آنچه است باید طرف سفالی سنگ در آتش خوب گرم از سر آتش بر داشته در آن مخصوصا
در آن طرف کرده بر هم برنده بیکه ریح آن ظاهر شود **فصل** **سیم** در سلسله و در کوه تصویب عبادت از

تشریح

بخت و غسل جهت تبریر است یا بعد از تطهیر با رفع حرارت مکتب باریه است یا **مخمر قفل**

که **مخمر** چنانچه مانده یا قوت و سارنج و شبیه اجرامانند سخت و قلمیها و شجره و امثال آن باید

انچه ز آب سارنج سائیده و در بان و امثال آن کرده آب بر روی آنجا آهسته آهسته بر هم زدم تا هر چه مثل

عبارت باشد با آب مخلوط گشته آهسته در ظرف دیگر ریخت و در او را با ز سائیده و به دستور آب

داخل کرد تا مجموع مثل عبارت گشته آب مخلوط شده در ظرف دیگر رود و بعد از آن روزی در ظرف دیگر

نشیند تا غبار در داخل نشود و نه نشین کرد و پخت نشین را خشک کرده استعمال نمایند

غسل کف رنگ لاله را از چوب و خاشاک پاک کرده برین رو بوزند و از غبار چوشت سینه از

آن آب اندک داخل کف و چیز سائیده از و الا پروان کنند و هر چه بماند به دستور آب

مذکور سائیده همان عمل کنند و هر چه از او الگ گشته در آب نشین شده بشد خشک نموده

استعمال کنند **دست معوم و دامن وقت** و امثال آن که در آنش که گشته شده باید چند بار

که بخت و در آب صاف نیم گرم ریخت تا که در آن نشین کرده آنچ برود در آب آهسته برود

و چون خواهد که روغن منگرج و گز که طعم آن تند شده باشد تازه کنند و آنرا نظریه گویند باید روغن را

در ظرف کرده با پنج چند آن بر هم زنند که هیچ آب شعله پس از رو آب بر دارند و با کلابه تیره همین

عمل و آنراست و هر گاه هیچ کلابه برده باشد **غسل و سنبال الطیب** و صندل تیره

و عود بلبل و از چینی و سارون و مصطکی و حبه بلبل و سلیخه و بیه و قلع و از خرچ او قشر

و جوز بواهری چند مقدار نیکوب که در هر طحال آب بچوشت کنند تا نصف سید پ صاف نموده

و یکس لاله بر سارنج سائیده آب مغز بوزند و الگ بکنند و ثقل او را جدا کرده هر چند آب نشیند

خشک نموده استعمال کنند و بعضی هفتین بعد از ربع صبح اضافه او در سفر موده اند و هرگاه صبر استوار
 آید مگر بشویند رفع حرارت بالکلیه میشود **غسل طین** هر گوارا که خواهند در آب بعد از که او را
 پیوسته خنثی عیب صفت تا که در هر بیم زده از که با سون بگذرانند و در نشین آنرا خشک نمایند **غسل**
بوره آهنگ در ظرف که آب بر رویخته بر هم زنند و بگذرانند تا نه نشین شود پس آب صفت
 ریخته تا هفت بار ریخته یاد آب کنند آنگاه خشک نمایند **غسل مرد سنگ** جهت امراض حاره مرد سنگ
 با مثل او خشک نرم شده آنقدر آب بر روی زده که چهار انگشت بر روی او بماند و هر روز سه بار بر هم
 زنند تا بماند پس ریخته یاد آب کنند و به سوره هر هفته بخندید نمایند تا چهره لایم بگذرد و بعد از آن خشک
 کرده استعمال نمایند **غسل شیخ روغن** که بخورد با آب نمک بسیار بر هم زده با تش نرم بچوشند
 و آنرا از زردا کنند **غسل سبوق آرد** و امثال او را اگر خواهند که در معده نشین شود و نفع او زایل
 کرد باید آب چوشان بر روی زده بگذرانند تا بر آید پس آب سرد بر رویخته بگذرانند **غسل جودر** جهت او
 عین و کتابت نقاشی اما او در مین بر استوار چو رگانه است و بجهت آشامیدن متعقد میسر شود
 اند بلکه عینت ضعف عمل میداند تا جهت کتابت و امثال آن باید سنگ لاجورد را سید و نشسته
 با آب ماز و نموده چوشانیده و اندک روغن زیتون اضافه کرده در سوره سوراچی غسل داده مگر آگاه
 طنج و غسل کنند تا مثل عیار که در دو با او دیده و یک نیز میشود **فصل چهارم در طریق اشجی و بعضی آرد**
بعضی آردی که فتن بد آنکه که بسبب شدت تا شرد علاج سنگ مثانه کرده با این اسم نامید و اند نیز
 نیز که چهار ساله باشد باید در فصل که اول رنگ که فتن انگور باشد و پنج نموده خون اول و آخر او را
 که داشته خون وسط را در یک ظرف زنگنه گرفت و گذشت تا بنجد که در پس بریزد کرده

این کتاب است که در باب علاج
 بسیار بر روی زده بماند

بر باجه پاک کند و در او را ز عصاره بشوید مثل حریر و در آفتاب خشک کند یک سال او را
بکتاب کفر فسر که هر شتر به امثال آن استعمال نمایند هرگاه ظرف سنگ بر هم رسد سفال نیز جایز
است **تدبیر در زنج** که بتر که الا کلنگ قسمی از سینه بلغت اصفه است باید چند عدد او را زنده
در کوزه که هر سه کوزه را زنده کنان بسته معکوس بر بالای رخا رسد که با آتش پوشیده بدارند
تا در آتش کشته و پودره کرده در دو آنجا کشیده استعمال نمایند **تدبیر و احسنه** که آن بول بز گوشت
که در سکن اوج میشود و پیداوار در ظرف نو کرده از آب بخار خشک بول کا و نمقدار بریزند
که او را پوست نذود در آفتاب یا آتش گرم که دست مالیده صاف او را در ظرف کهنه دست
روز در آفتاب بگذارد تا مانند غلیظ که **احسنه و الاحسنه** زجاج شامی را با سوسیه
در بوی که خسته سرد کنند آنچه مانند کف بر روز او باشد بر دارند **عود مظهر** که نظریه گویند
عود قمار را و غیره داشته را نرم ساییده و در آن چند بار آغشته کنند تا خشک کرد
احسنه و احسنه هرگاه تازه او بر هم رسد که شیر از آن گرفته شود و بدستور سایر مویجات
باید پوست تازه او را بشوید و با خشک او را در آب گرم بخیست و در آفتاب که از نه است
غلیظ و زنج کرد پس آب او را بر آرد و خشک نمایند **احسنه و احسنه** بخت رویانیدن مول
جبر سبت و سایر اوخته و دوده باید با زکندر و امثال آن در زیر قند چرخ بر روز هم
کند شده فیتد را بر افروزند و ظرف مثل قند ج بلشت بر بالا آن سنگوس نصب کنند و هر
هر دو یک در آن جمع کرد بر دارند و بدستور شخم کنان و امثال او را بسوزانند و دوده بکلیانند
یا آنکه روغن آنها را با فیتد سوخته و دغان را جمع و ضبط نمایند **احسنه و احسنه** که بلغت

جایز

هند که با نخل نموده سرخ شده را بچوش نهند تا مگر آرزو پس صاف نموده در شیشه کرده چهل روز
 در قناب بنیادین نهند تا سرش شعله بر همان طریق از سر خوب سر که می توان ترتیب داد
انکار بطلید و ترید و مثال آن که قدراند که از آن فخر تو بر کنند باید امید و انحال او را گویند
 در آب گرم خیزنده و بعد از سه روز فرشته ده صاف او را در آب خشک نموده ماده را
 که در جرم او طعم پست باشد باز آب گرم تازه خیزنده به دستور صاف کرده تا طعم در جرم او نماند
دستور مخلوب کردن طلق باید در آتش سرخ کرد در آب منطقی نموده بگویند تا ریزه شعله
 پس در کینه که با سر می کشند ریزه تا بقدر بند می اضافه نمایند و یک را رفوت تمام
 بدست مالیده در آب گرم طنج با قلا پخت زنده تا مثل شیر از کینه تراوش کند آنگاه نشین
 او را خشک کرده استعمال نمایند **دستور صطلق باید** تراب را سوختن کرد و مثل انبویه جو ف و اول خاله
 نموده و از طلق مخلوب حملوس خسته و دهن انبویه را بیدار تا تراب رسد و دگنند دور زیر سر کین
 تازه سه روز گذارند پس مخلول او را آب سفید مشاها نمایند **اشجار ت بنفش** جهت اصلاح پوست
 پیون و غیره انحال به دستور هرگاه تازه او نباشد بنفش خشک را خیس بنده چنانکه مذکور شد
 آب او را خشک کنند و همچنین است انکار کل سرخ و انحال آن و این از نظر افادت حقیقت دور
 غایت خوبه عمل دان و علت مقدر است **فصل پنجم** **اصلاح بوضو و بوضو بعضی آن**
اصلاح دینی بود از آن دانده او را بدون کرده بشنند در ماون باقره روغن زیتون و انحال او مخلوط
 نموده سایر ادویه را اضافه نمایند و این دستور اصلاح مجموع ادویه شیر و در آب بنده و کاه
 باد و از آن که او را ترکیب کنند مغز باداشته پسته با مغز باد بنده و بهترین مغز با هست دینی نموده اند

سر
انکه

اصلاح دینی

به این جهت **اصلاح** در مبلادر را قطع نموده و با آب بسیار که او را بقی رنده تا مسل او جدا شود
 به غیر که در کان باروغن کماو بچوش نشد و استعمال کنند و در وادالسه و غیره که پوست مبلادر داخل
 میشود جهت استخراج عمل آن مبالغه نموده دست را بر روغن که در کان چرب کنند تا پوست اجرت
 نماند **اصلاح** مازویون تازه بزکات و رقیق او را که شبانه روز در سر که خیر نیاید که در آن فرود
 آید در سه بعد از آن آب شسته در سایه خشک کنند و در چنین مبالغه در صحت نیاید که در آن
 در روغن بارام شین استعمال نمایند **اصلاح** ششم باید بگویند که شبانه روز در شیر خراب شده و در روغن
 آن سه بار شیر را تغذیه داده خشک نموده هر گاه جهت اورام رسد در حش و ما، صدف در سه سال معلوم
 سه روز دیگر در آب کاسه و آب عنب الثعلب و آب سرازمانه
 بخت و خشک کنند و قوا بفض سرفه استعمال جایز نیست **اصلاح** او به جهت نشاء طبع پیش
 در چگونگی آن و امثال آن که در غایت بپوشند و با سمیت باشند باید بعد از تملوب کردن سه شبانه
 روز در شیر خراب و دیگر سجدید شیر نموده پس خشک کرده در روغن بارام در روغن تخم کدو در روغن
 بسته بگرفته بر ورده کنند بهتر مناسبه مخلوط نمایند **طریق** دیگر معمول حقیرت در بقایه نشاء
 نموده آنکه او به مکتفه را بعد از آنکه چوسته روز در آب یا در قهوا مناسبه بپزینند پس بچوش نشاء
 و آب اورا جهت معالجه غسل بچوش نشاء تا قوام رسیده او به آن معجون را با او بشنند و هر گاه
 در حبوب استعمال کنند باید بعضی او به آن که بچوشیدان رفع قوت آن نگردد و بچوش نشاء تا آب
 جذب کند آنگاه آب سرد او به شست حسنه است **سوره** فقط هر سه تیارات که تازه
 بماند باید محل قطع و مجرا آنرا سنجاطه محکم است و در که غسل اورا بچوش نماند اخته نگاه داشت

نام استعمال
در بیماری جوع

دستور در مغز **حیوانات** که متعفن نگردد باید بغسل چند روزانه تحت و بعد از آن شسته خشک
گردد و در آینه گمان جمعه در سایه آویخت و بدستور هرگاه در ظرف قلعی ضبط کنند متعفن نمیکرد
دستور حفظ سایر ادویه بعضی با هم جمع نموده موجب بقا آن باشد مثل کافور و فلفل و براده
آهن رب و تخم مرغ با نیک در سراج با زنجیر معدنه را بغیر جنس او نباید جمع نمود و عصاره کافور و مغز
در ظرف قلعی و لوله نگاه دارند و عرقها و میوه حاد را در شیشه ضبط کنند یا در ظرف سراج و جمع
اوراق و پنجهها و گلها را از اجزای خشک و آفتاب تند و آبید و شست و در ظرف قلعی چینه غنما
و اکثر ادویه مفزده در مرکب برترت **طریق** و **مدریان** استعمال **ادویه** طریق استعمال
چینه و آن بچندین نوع است یکی با طریق در امراض مزمنه و تحلیل راج و مواد غلیظه و دیگر با طریق
مفروه و این در اکثر امراض موافق بقاید است و در هیچ مزاجی مضر نیست و دیگر تقوی و حلوا و
مفوف است هر یک مفید و مینو و ضعیفی تا ناک آنچه تجربه رسیده است دوامی مفرد در هیچ است
بمنفع چوب چینی مشاهده نمائید که در قفسه ندیده که قسمی از اقسام او موافق حاله از احوال باشد
و آنکه در بعضی مزاج و برخی امراض مفزده است انداز عدم مزاجات هیچ مناسب آن است
بود چه کفاد و محر و المراج را تعریف و استعمال شیرتها و ادویه حاره مضر است و مبرود در سراج و اکثر
آب با نیت مقدار چوب چینی و صاحب سده احتشار اجزای آن و خوردن آنک از جهت سینه
نیست چه ترک عادت غیر عصاره و غنما بغیر معنادن مثل شیرینی و ادویه حاره با فراط الزام
دارد پس اگر امراض مزمنه باشد ترک آن است و آلا تقلید باید نمود و اما استعمال او با طریق
چنان است که بعد از تنقیه بدن هر روز شست و مثقال ناده مثقال او را بسیار بار یک ورق کرده با

با کمال احتیاط

یا کین نیم وزن تر از آب که سه صد مثقال شده در دو یک سنگ یا سفال مس یا قوی
که در آن اورا بجوشانند تا آبش نیم جوش آید تا نصف رسد پس زودتر از آن که
الطریق شود در این آب یک پیمانه آبش نیم جوش آید تا نصف رسد پس هر روز که شسته اطراف
تو در این آب فروخته و یک بار در زیر کمرش من بکشد این تا بخار او بر بدن وی برسد و محل تفتش
پرودن لگاف باشد تا باعث غشی و تقفغان و کرب که در دو روز سه یا از آب او در آن وقت
بهمان گرم می نوشند پس در آب کاسی پوشیده سه مرتبه کشته تا عرق خشک شود و حسیله از هوا
بسیار بید شود و مجموع آب چوب چینی را در عرض شبانه روز صرف کنند بعوض گرم بنیاست
و بی نبات و قدر از سردی آب و قدر از طعم با و طبع نمایند و باید اصلاح آب در مدت
توزون چوب چینی می کنند و بی از فراغ بجای آب چند روز بید عرق پس سنگ کلاب و عرق کاه زبان
و عرق زانبا نه کجس هر سه را جزو کنند و قبل از یک هفته البته آب بناید خورد و یکم بناید رفت و در
انسان خوردن چوب چینی یک هفته ضروریست تا تمام جانین است بشرط سرعت خروج و هر چند آب خوردن
آب زیاده باشد بهتر است و در تعویق مرععات این سه در حالات شرط است بعوض هر روز بجای است
و بعوض وقت همان وقتی در هر گاه علت در عضو است شامل تمام بدن نباشد هر روز همان عضو را
بجای چینی بداند و چون خواهد که معلوم کنند که آب نصف رسیده است یا نه بید تقیه در وسط
سرپوشش یک کله بخیر شده دو کنند و نصف آب مقرر را چوب چینی در یک کله ریخته خوب باریک
اندازه گرفته موضع اندازه را البته سچیده بعد از آن نصف دیگر آب را بریزند و بعد از چوب چینی
که بوقت امتحان برسد آن چوب چینی را از تقیه سرپوشش فرود برده ملاحظه موضع لخته سچیده

منجمله از رطوبت و عدم رطوبت آن شخص سازند و تجربه رسیده که چون کیمین شاهی برشته
بگذرد چرخ غلبه سوزانند آب منصف می رسد و باید که هر روز یک چوب چیز از لار و در مطبوخ بسیار
او پاک که هر چه مضمحل نشده رگش بسیار سبانه نشسته باشد اضافه چوب چنین لایق نماید که به
قوت آن میگذرد و بعضی فرموده اند که باید یکبار پوشیده او را هر روز خشک که بار دیگر به سوسن سابق
چو شانه نبوشند و عینقا و غیره که آنرا بعد از فرغ خوردن چوب چنین بکوشند و بجای آب و عرق
مدنی نبوشند در بعضی از این حکم بغایت مانع و بهتر از کلاب و سایر عرقهاست و مدت هر روز آنرا
۹ ماه و آنرا نیک است و متوسط ششماه و باید در ایام بهر آن جناب از بنیاد کسای رونق از بیخ شش
و بهر چه با وجود آنرا لازم است و شیرین تر است و نیز خوب است و تا چهار روز جمع نباید کرد و هر آن
نصف از مثل حرم و غم و غضب مفرط و هر کلمات عینقه بغایت مطرب است و آنچه بی نظیر است
آنست که بهر هیزاید جوئی علت مزاج باشد چو محرور المزاج را شربت نارین و بعضی از بقول آمده
در ششها منصف داده صلا ضرر را به ده نموه بلکه بهشت نمیکشند بهرترین اوقات استعمال
آن مبرود المزاج را منصل بر مار محرور را وسط پاییز است و سایر خود هر دو حال چوب چیز در وقت
مذکور شد طریق آشامیدن چنینی بطریق **قهوه** چو شناسان او بگویند که مذکور شد و مقدار
و هفت شقال کاف است و آب او مقصد شفا که منصف برسد و هفت تا پنج چهار یک بریزند تا
میرساند و شرط آن بدستور است مذکور شد در خوردن آب در فتن حجام و دیگر در جمع و استعمال
آن در بن و دستور صلا ضرر در هیچ مزاج منظور نمیکند دو وقت مقدار و کثرت آن و کمی
زیاد و آب کجاست مزاج و هر علم متفاوت است و کتب باید در ایام شرب او اصلا آب نخورد

این که آب زبانه خورد باید زبانه کرد و اگر کمتر خورد نشسته همه را زبانه بسوزانند یا آب را کمتر بخورند
تا آب بیشتر بماند و توتک کمتر در این قاعده عظیم است بجز توافقی از **دستور وقوع چیزی** که جهت
محر در المزاج و تقوین و تقویة اعضا و قوت و اغرض اطفال باقی است در فصل کرمی
او موافق چوب چینی از استعمال بهفت مثقال باید کوهان نموده و در قهها مناسبت او به موافقه
سه شبانه روز در شب و امثال آن خیس اینده و مکرر بر بزم زده پس صاف نموده و هرگاه جهت
تحققان حار و امراض حار باشد چندان سفید و کشنده خشک و کلسر ح بالستوی بقدر
چینی در کلاب با عرق بندو فر با عرق پسته و عرق کاه زبان از چهار پنج مثقال تا دو مثقال خیسند
و هرگاه سرد و المزاج باشد با عود و بادرنجیب و زرنبا و امثال آن در عرق زبانه و عرق بهمار
و عرق اذخر و مانند آنها باید خیسند و با شرب مناسبت در امر رسوخند و همچنین هرگاه بجهت
عضو دهند با دامناسب آن عضو بخیشند و هر چه از بعد از روز صاف کرده باشد جرم او را در آب
با عرق مناسبت بقدر ضرورت خیسند بجز آب در ایام شرب وقوع نموشند و قدر چینی که
اطفال از یک مثقال تا چهار مثقال و غیر اطفال را از چهار تا هشت آن باشد **دستور استعمال حلو چینی**
چوب چینی را کوبیده از زرافه گذاشته باشد و با شیر برنج خوش کرده و روغن زاده حلو ترتیب
دهند و اگر تسخیم مطالب باشد و چینی زرنبا و روغن قه خشک امثال آن قدر صاف نمایند و باید
از جرم چینی قدر شربش زیاد از سه مثقال نباشد چوب استعمال جرم او جهت صاحب سده احسن
مضر است و نفوقه و چینی منصوص است آب است و نسبت آنست که قدر معتدله او را کوبیده
سه روز خیسند بچوبشند و حلو را آب او ترتیب دهند و در معاینه عمل آن همچون آب است

اولاً اتم آورده جسم او را استعمال نمایند و حقیقتش اینست که جمیع کجک نفع عاجل از جرم
او استعمال نموده بقدر منتفع شدند اما از جهات سرد و غافل و بعد از زندگی بکمال آن رسیدند
و سفوف او کجک رطوبت مطهره معده و سهال بلغمی نافع است **دستور آشامیدن شبانه**
در شیصه مذکور شد که عشب آن را با همین بر سر است چون مغزنی آن نور سست است لهذا در این زمان
آشامیدن آن قسم بطریق مخصوص متعارف شده است و همین بر این بلا و نیز همان اثر
دارد اما باین مرتبه نسبت موافق بارد الملاح و مرطوبین جهت امراض بارده نافع و مفرح و درین
و طریق استعمال آنکه هر روز پنج آل را بقدر تواریخ زهره که با کلاب و عرق پسته شک و عرق راز پسته
هر یک در مقدار یک شنبینده بطریق خوب چند کجک است تا آبها بشکست رسد پس صرف نموده
تا صبح که صبح و ظهر و شام بقدر نسبت تمکرم کرده نوشند و تا جو از ده روز بهین پنج بار باشد
و بعضی زاده ازین تجویز کرده اند و بر همین دستور است که در چوب چینی مذکور شد و اگر عضو غلیظ
ببخار او به ازند نافع است و تنقیه قبل از شروع از لوازم است و بعضی مجموع شصت شقال او را
چون نینده صفت نموده در بعضی از ده روز بهیند و بعضی قدر سه روز را یک دفعه نوشانیده است
صحه کرده سه روز می نوشند و حقیقتش نظیر آنکه موجب فساد آن که در هر روز چوب نشین را
که سه روز بهینده باشد بهترینند و موافق قواعد کلمه حکما سلف است **دستور تنقیه در قسم ثانی**
دستور است در باب مطبوعات مذکور شد و قواعد کلمه مجملات آن باب مطبوعات **دستور آشامیدن نادر**
باید در ماه اول بهار خورد و شوه و اول میزان نیز جایز نیست و تنقیه مسهل و حقیقت لازم است
و چند روز بعد از آن آب خورد و بعد از آن لطیف انفا نموده در روز که فاخر تر است اول میس نمایند باید

معدنه تمکلی نباشد و در سال اول که آنکس از هر حیوانی بادویه کند گویند و در سبب خود بر حده
 کرده است روز بخورند و قدر شربت نبات باید شک بیاشامند و هر سال قدر اضاف
 نمایند تا در او یک مثقال و یک مثقال نسیم برسد و بعضی جاهل را بجای نسیم و شسته اند و هر سال
 بقدر نیکد آنکس و در مطوب المزاج یکد آنکس زیاده کنند و قبل از سن جهل سالگی
 جایزه نیست بلکه قبل از پنجاه و پنج و شصت سالگی بنیاید خورد و هر روز قبل و یک روز بعد از
 خوردن آن از جمیع دعامه عرض نفی و هر کات عینفه و ششها و سینهها چستاب نمایند و
 همیشه و تفریح را لازم دارند و فاذا زهر و مرور بد را بسنگ سحاق بسایند و مابین نسیم ساقند
 طباشیر در و وارید هر یک نسیم مثقال و دوازده و نیم مثقال نسیم و فیض هر یک چهار دانگ مصلح
 یکد آنکس شربت شک هر یک نسیم دانگ ورق طلا ده عدد ورق نقره پست عدد نبات
 بقوام آورده بشوند و نوزد حق اولی ایله فاذا زهر را با معاین مناسب ترکیب کند کاهر بقدر حاجت
 تناول نمایند و شربت فدا را بیشتر از دفعه عیث احتراق مفرط احتلاط دهند **دستور استعمال**
اجتناب چهره مواد محترقه سوزا و وحدت صرف او تفتیه که در تقصیح مراه و سه دو سه مال نمودن مواد
 محترقه و تطبیق اعضا و امر از سوزا و استعمال بز سرخ زراع چشم را که از ولادت او صد و
 است تا در مثقال شیر او را که هر رطل باشد در دیک کی گفته بچوشند در ایشان بچوشیدن پانزده
 مثقال کنجبین سده و یک مثقال سرکه در آن ریخته با خوب آنچه که پوست از آن باز کرده باشند
 بر هم زنند تا شیر بریده شود آنگاه از پنجه صاف نموده شب در جانی بگذرانند که نشین کرد روز
 دیگر نوزد مثقال صاف او را بکنجبین میخورند از ده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط کرده سه حصه نموده

کجا که نشسته است تعقیب کند
 و شاه زده و جبارت و فصل بقول بارده
 کرده هر روز

نیم گرم بسند فنجی بکشند و فاصله یابین هر دفعه نیم ساعت باید تا یک ساعت و غذا را بعد از چهار پنج ساعت
 تناول نمایند و سفوف سودا که در باب سفوفات مذکور است در امراض سودا در هر روز آن استعمال
 نمایند و در رفع سده و امراض صفرا در بادیه مسکبه آن و بعد از هر سه چهار روز از چوب مسهل موافقه
 بنوشند و روز سهیل در روز قبل آن نخود آب در سایر ایام قهقهه شور باشد بلا واسطه آن تناول نمایند
 و بعضی از اطباء دستور اندیکه بعد از صاف کردن مواد بچین با نیم مثقال نیک چون نیکه کف که در استعمال
 نمایند و بجز نیکه نشین نباید داشت و دستور اول بهتر است و سکنجین فستونه در باب اشربه
 مذکور است در هر گاه جهت امراض صفرا در استعمال کنند یک یا سکنجین فستونه سکنجین
 باره و مسهل باید کرد و چغندر از لبنیات و غذای غلیظ و مفرط و حلویات و شرابهای شکر و کوه
 لازم است هر گاه ترطیب عضو مقصود باشد شیر را پخته باید و مله تربیب داده آب اول بدون چوب
 شائیدن با اشربه موافقه بنوشند و هر گاه شیر بز بهم نرسد از شیر گاو نیز جایز دانسته اند و هر گاه
 فستون را با تمیزند با السویه در مواد بچین خیسانیده بنوشند در سهیل سودا پس بدست **دستور**
اشائیدن آب اشربه هر گاه جهت نوا سو او باشد سکنجین فستونه و چوب موافقه آن بنوشند
 و جهت تفتیح سده و تصفیه خون سکنجین برور رساده آفتاب و قرقر با سرفقه کسب حاجت در
 هر صورت اضافه کنند شایسته را باید کوبیده آب او را صاف نمایند و با قهقهه در پوست هلید ز جهت
 رفع ضرر پس بکشند که اشسته زرد دیگر صاف او را بقدر رس مثقال تا شصت و پنج مثقال با ادویه مذکور
 بنوشند و چوب سهیل را قبل از ادویه بدو ساعت میل کنند و اگر خواهند اجزا سهیل را مثل هلید و زرد
 و غاریقون و امثال آن شب در آب او خیسند و صبح صاف بنوشند تا خود آب آبش جوی باشد که باقی نماند

سکنجین

کجاست بجهت تن دل نمایند **دستور آشامیدن کاسنی جهت تبرها در** وصف او در
تفصیح سد و جگر و عروق باید دستور شاهره آب برک اورا نشسته گرفت چو شستن قوت
اورا کم میکند شب که آشته در روز یک صفت اورا از چهار پنج مثقال تا هفتاد مثقال با کنجین و شیر خشک
و شکر به نسبت آشامید و جهت تفصیح ادویه مقوی مثل کنجین برزور و نوده و جهت اخراج
صفرا ادویه سهله مثل بلبلات همافز کند و صاحب عمل را آب کاسنی تازه بهم رسد بوسیله
تازه اورا مثل خطاط رینه گفته است مثقال آب اورا کف گرفته با کفند و کنجین بنوشند جهت
سبب بر که اگر خستراق صفرا باشد مجرب است **دستور آشامیدن آب برک پد که معمول**
قد ما است جهت مواد بلغمی و صفرا در و در و تفصیح سد و تقویة معده و آلات تنفسی در
بهره از آب کاسنی و آب شاهره در مواد مرکب است و صاحب کسوف را نیز نافع است و حقیر در
اکثر مواد تجربه نموده برک پد را کوبیده و آب اورا گرفته شب که آشته روز دیگر صفا کرده است
مثقال کاسنی مثقال اورا چهار آن شکر بنوشند **دستور آشامیدن آب که جهت تبرها در**
و صفرا قی و خللاط محسوسه و سرفه خار و ترطیب مزاج و رفع عطش نافع است که در آنچه آر دو جو
گرفته در تنور یا تون بکند از روز دیگر که در اسرار کرده آشته ده آب اورا بکند و از چهار پنج مثقال
تا نود مثقال اورا کنجین و شیر خشک و مغز خیار شکر و کافور آفتابی و کنجین و تره زرد و بلبلات
و مثل آن کجاست جهت تبرها بنوشند و چون از جهت لطافت در امر جگر که صفرا محسوسه بسیار غلب
باشد مستعمل صفرا میگردند بنا علیه در آنجنان مزاج با کثافات و ترشها باید استعمال نمود **دستور آشامیدن**
آب خیار که در صفرا نافع مانند آب که مستعمل صفرا نمیشود خیار تازه را به دستور آب که در عمل است

آورند و آب خیار رسیده زرد و سرشسته را تا بقصد مشقال جهت اطفا حرارت بخر صفا
 بتهنای ایشان که در شهر به مناسبت به بنشیند جهت سهال نمودن باد و زمین سب آن **دستور آشپزی**
کشوت که در صفهان متعارفست و آن قسمی از شربت دینار و سکه که از آن قسمی از یکجین
 برور است جهت تقویه معده و جگر و رحم و رفع استفا جهت سد دهنا و تنهار که بوقت
 نفع است و نسخ معمول مردم حکیم محمد شفیع صفهان که حقیر نیز تجربه نمودم که بسیار پوت
 پنج زان با نه فوسون و تخم کاسنی و زان با نه و تخم خیار و تخم خیار زده که بوقت صفهان که کله
 نامند تخم کشوت کلر کشوت تخم خیز زده که رنگ از هر یک که مشقال مغیره تخم کشوت و
 آن سایه اجزا از اینم کوب که در آب بچین اندوزد دیگر چون سینه آب او را بود مشقال
 شکر بقوام آورند و هر روز داده مشقال او را با نیره تخم خیز زده که کاه و آن بوشند و بعد از هر
 سه روز سهل موافق علت خصوصاً خوب مسهل است و آن غایب در ایام شرب این شربت
 و چند روز بعد از این زمان خراب است و جهت دهنده و هر گاه بکسر که ترش دهنند اجزا از نو و مشقال
 سکه که دهد و مشقال آب خیز سینه که بوشانند تا بانش سینه شکر بقوام آورند و هر
 با صفهان مناسبت مشقال غایب بسرع التا شربت طریق سیم که در فتن مرقد است و چهار **دستور**
کرفتن عرق که در که اهل مشقت ما العود سنان منند و رعایت حرارت بیوت و دفع عطفا
 شده به النقره و ملطف و جالی بفتح جهت سردین در طوبی نافع و در تجلیل و ملطف فلکات
 نور الا شربت قند بل شربت و این نسخ این صورت که چراغدان محاذ است او پسند که است
 مسکوک الفی که سینه و در زیر چراغدان نظریه که زنده که نظر او زیاد از نظر دهن قند بل باشد تا هر

از آن است

عده در وقت بلبله در آن طرف و آن طرف پدید می آید
یا مزج و قدیل اندک بخوف بیاورند تا از بیطاف آن بچکد و در چراغدان گامی
بدهد که در فاسمی باکره در شفاف که بر فسر و زرد تاج و کوه و در قدیر سینه
یعنی که در سینه شعله او بر بزرگ سینه نرسد و پیرسند که در درجه غدا
کنند که مظهر مکرده و از هوا محافظت تمام باید نمود که از خارج در غلظت بد نشود و وقت دراز صلاحت
نباید و او ما بین پای پر غدا و طرف تحت او بجز باید که است که پای او بوق جمع است ملاقات نمایند
مثل سنگ صلب و شیشه و نعلبک چوب معکوس که از دور نگاه قدیر شیشه بهم رسد که سینه چرخ نیز
به سینه می توان تعمیر نمود و اگر قدیر صحت بد است تا بشود بنیاد و بیرون او را بقل
باید گرفت و جمع عرق مجمع مخلوط بدوده میکرد و هرگاه خواهند که روح بسیار او و عرق بدو
در قرح کوچکی موافق مقدار عرق که نشسته در او را عمل شود باید کرد و استیق را استیق موعده
خاکستر و از سبب بار نری نقطه کنند و این از تقرفات حقیقت **دستور کشف عرق کبوتری**
است که با گیاهان از تقرفات حقیقت و در جمع منافع بر همه از شکر است و مسکن است
چو در ترکیب آن امرعات بلوغ شده که مانند شراب تغذیه و تقویه باه و مقول اعضا برتبه
و قوت با فخر و سایر قوتها طبع و حیوانه و نفس نماید و با قوت تر با قویه باشد و مفتح و مفتح
و مدد و جاره و ملطف و منوم و شستی و مسکن عطش با خاصیه در جمع امر به است و بکرات
و بیوست شراب نیست و در دفع اکثر علل او را سجدیل و نور الناسه است بر و شقان امر به
و خواص او و بدو در شناسان مقده از شکر است اجزا آن و حسن آن که بسحر جان ارواح

لطیفه عطار از حیث کشف و دانیان مصلحت است زیرا که ترتیب نامزد کردن آن مخفی نخواهد بود و سجد در نزد
 هر یک از من شاه بعد از طنج بلوغ با جرم من شکر و صندل سفید ریزه کرده که کل سرخ و یکاد زبان و با کجوب
 در رازبان و دوا چتر و کباب و سجد بهار زرد سرخ کل سجد هر یک صد و پنجاه مثقال است و پوست سرخ اگر سینه
 نازک است برای والا برکت پوست نازک سجد مثقال چوبه او که ریشه والا را کوبند هر یک مفقود و پنج
 نیم کوب کرده اضافه نمایند سوار بر کشتن سرخ و سرخ که روزیکه عرق کشته باید کوبده مخلوط نموده
 علف بند از چهل مثقال از مقدار و مجموع آب تاشش من باید آنچه در دکان بوشانه داشته باشد و
 متعفن نشود پس در پنج کرده هر روز مگر بر هم زنده تا نماند پوشیدن آن که در دود راهی که هم نماند
 روز بگذارد و در هوا سرد داده یوم و هر چند کم آب تر باشد قویتر میشود پس با سوسو کلاب عرق
 بکشد و اگر غنچه در من پنج بند بند بر سر است او را با یک نیم شکر مخلوط نموده بعد از چهار یوم با اضافت
 سرخ با نازک با برکت سرخ یا نازک بقد نیم من با زرد عرق بکشد تا نماند بر سر است **دستور عرق چوب**
چینی جهت تقویت اعضاء و قوتها و تفریح و لطیفه اخلاط غلیظه قاعده کاتبه است که او را با هر مثل
 او از مجموع کل کافور زبان و باد رنجبویه و کل سرخ و دوا چتر و کلاب و مثال آن بسدر زرد و عفت مثل مجموع است
 خبث سیده و عرق بکشد و نقل او را بگرد و در عرق رازبان و عرق بهار و نازک خبث سیده و پسته و تقطیر نمایند
 و عرق رازبان و بهار چرام و مقادیر نقل مس باید **دستور کرفتن عرق نمک گرم و خشک و لطیف**
 محله و جیف رطوبات و در سترش و تنه که از عرق کوه در جبال و سفنج و مداد است او است که
 بدن است نمک طعام را کوبده در قمع مطین بقدر نصف اگر که باقی تقطیر نمایند و تو عده سرخ و سفنج
 و کوره و سایر اسکام آن در طریق پیچید کور است و ما اللع مقطر در بعضی اعمال آن طریق معمول است

در عرق این سرخ در سینه چوبه و کلاب سینه
 شده و چون بعد از آن کشتن نقل

جان

در کوه رازبان

ساینده باشند همانند نمک چوشت آفتاب بخصف سبب پس هر گاه روغن از آب جدا کنند
 و باینستو عمل نمایند تا سه دفعه در زیاد بر آن **دستور گرفتن روغن خورشید مانند روغن قند**
 و بهمان نارنج و سایر گلها نماید ادام را مقفله خود و با بفت و پدشت مانند آن در گیس که باک
 کرده است مالید و بعد از جذب رطوبت ادام را باید خشک نمود و باز با نازده آنچیز بدست
 مالید و مکرر عمل کند تا جایی که ادام را ریزه کنند از رنگ مایل آن چیزی در جوف او ظاهر گردد و
 بعد از آن خشک کند بگونه و اندک آب پاشیده که کم که تقشیر ندارد و روغن جدا شده هر گاه
 با گل سرخ بهستور این عمل نمایند بنامت روغن او مویز و همچنین با مندل و انزال او میتوان بر آب
 و او در جای ادام که مقفله و پسته و مندن و پستال آن میتوان کرد **دستور گرفتن روغن غلبه**
حکم این که بخار سی چون که گویند در روغن مصطکی و حل جمع صمغ و آن بعد از مضاعف مرفوع و آن
 عبارتست از جو پال که یکی آب داشته باشد و بر رو آتش آفتاب در وجود و دیگر در میان
 آب بجه و در آن مقصود در داشته باشد تا از حرارت پوشناک آن دو در روغن که در آن بیاید است
 حل شود و همچنین است حل صفت و مومس و انزال آن را ریزه کند با روغن که جو پست و مخلوط نمود
 در پیا ایچیندی مانند او که آشته پال را در آب پوشناک که از نازد و بر بهم زنده تا هم حل گردد هر گاه
 حل فقط و سبلان عنبر زشت و غیره مطلب شده بود و روغن در پیا مضاعف که از نازد
 نامسا بل کرد **دستور گرفتن روغن تخم مرغ** دستور است که در روغن جویب مذکور شد از روغن
 تخم مرغ بچینه بکند بطریقی که نوع و پستق گرفته مرفوع در طریق تخم مرغ است **دستور**
گرفتن روغن او که جهت در و مفاصل و موم و بارون نافع و محکم و مضافت قریب و مضاف

سینه

سرخ طاهر اول است بمون رابع و گویند در عطر طریقی تخم دخیل عظیم و آن کو که در صفت شفا
نرم نسایند و در قمع مطلق که بر رویش نشین کند آشته بشیر تازه نقیده کنند تا در
پایه چند آن او را جذب کنند پس در کفچه آهنی بول و در که بر سر درند و اندک کفچه نگاه
دارند تا روغن از لوله کفچه در خنجره دیگر گردد و باید بعد از برافروختن کو که در کفچه را در روغن
بدارند تا آسان بچکد **در وقت خشک شدن** و تقویت اعضا ترش و موده نافع
و از عطر مایه مشهوره است بهار سجد و بهار نارنج و دانه و صندل سفید ریشه و الا لیمو
سنبلی الطیب سنج سبیل سعد کوفه و قمار سوسه سیاه بهار انزور و علف هند رسو سبیل پوست
مانه مشک بقدر که مقدور باشد در عرق بهار و کلاب و عرق صندل و انزال آن بقدر می
چند انگشت بر سر آید خشک شده و عرق بکشند در این پنج غیر بنهند و بر قایده مشک قدر بسیار
شند **دستور گرفتن تیراب فاروقی که مستحضر میان است** و چه کسند و طلا و نقره
که با هم مخلوط شده باشد که جهت در ورینند و باید در چند آن غوثش شده و در جاج مطلق
باشند نرم بچوشانند و قطعه پس آن انداخته نقره از طلا جدا شده بر بالای آند و بر مس
ملصق بگرد و در طلا خالص نشین میشود و در امور معالجات جهت بر وزن گوشت
نیاید و در جاج و برهن و حکم و چوب غیر متقح و در رفع آثار جسد مملک و در بعضی اعمال طریق بچوشیم
موتور دانسته اند زاج لار که زاج سیاه و آن چون اشیا میکند از این جهت این اسم بچوشند و آن
رنگ او مایل بر زرد است و بعضی سحر است و بر زوایا یک سحر و مشوره صاف بسیار نرم ساینده
بفرغ مطلق و این تقطیر کنند و با در یک یک و خاک گستره تا فرغ غیر مطلق بعمل آورند و گویند

جنت است حکام طرد و ذکا بن آتش آنند کل کوزه کرا که حکایت گویند باید از یک یا که در آتش
حل کنند تا شوق القوام کف و داین جز از بقدر نصف کلاضاف غصه تا سه چهار روز مکرر برهنند
اگر کوبیده بچینه سر کین بچینه سبخت مجد بچینه کل خط مور بر موقر کوه آب یک سینه شسته
نسی دیگر که مؤلف تکبیر **بهرت اقسام دست اند** موقر غصه یک طعم زغال خطی خمت مجد
پوست تخم مرغ غلک بر یک یک تیره زنگین کنده دو جز و **صدا راج حکم** جهت سه دوصل و غیره
بغایت مستحکم است مؤلف کتاب کل حکام الله پسته مستحکم ترین جزا دست اند است جنت
مجدید در کمال المناصف با خون کوفت کشته است جمال نمایند و صغیر خون کوفت بقدر تخم مرغ
در کج بچینه آب برین و دستور بسفید تخم مرغ بسیار موه است بدستور آب کباب ندیده بارزده تخم
مرغ مستحکم ترین شبیات خصوصاً با چند آب با قدر بر سه کهنه نرم کوبیده باشند و با چاشنی
تخم مرغ و زرد و آن شیر جمع مذکور است بدل مشغول در شیم نیز در اتصال حد شکسته و غیره مگسور است
از اسی روز صبح و غیره با بر نه است که اگر گاه صد و نه بان چیز رسد موضع دیگر شکسته بکمان موصول بان
منگنه کنگره دو **شسته زریق کاف** جزو کوه که در هر جزو هاسم مایه و شیرین مطلق بطن حکم
که سه در مطلق که خشک غصه بشند بقدر که نصف شسته لاملو کند باید که دهین شسته را با حاج
الحاک که سه مرتبه مسدود و مجموع بعد از آن بکهر حکمت نیز بکینه در دیک ریخت خاکستر تا که آن همان
غصه آتش شسته بقدر هر چه باشد روز زیاد از آن تا پنج روز در تحت یک نرسد روز بعد از سرد شدن
دیک کوه و شسته پروان آوردند و این دو چشم مهر خوانند و شش جزو هند را سیاه و کوه در مسدود است
و جمع سی بار و زیاد از آن سخی و معاده آتش کنند و در هر دو نوبه بان آتش بقدر سینه آینه است

باید در ظرف که در میان نمک گذاشت تمام آن حل که در جفت او سوراخی که با آنکه در گذشته
 در خم که میاویزند و دهن خم را محکم کنند که بخار سرکه دفع نکند و هر چند بوم آنچه از سطح ظاهر
 او بر خیزد باید گرفت و باز گذاشت تا همه آن سفید بکند و در وقت قطعات او در خم که ظرفی نصب کنند
 که ناهنجار از درخت می شود در آن ظرف جمع که در طریق دیگر انداخته اند در ظرف شب سفالین گذاشته
 آن ظرف را در ظرفی که سرکه بسیارند که باشند بگذارند و دهن ظرف سرکه را با بستن محکم کنند تا
 نفوذ بخار بسته تا قلی شود و بجز بپزیده شده از ظرف شبکه بظرف سرکه نشیند پس آن سرکه جدا کرده
 در قناب خشک غوطه بپزند و هر چه در قناب ظرف پخته و ساینده نشود باز باید که از او نفوذ عمل کرد
و آن سرب یا کبریت سوخته است در فصل احراق مذکور شد طریق عمل سرب یا کبریت
 در سرب را در آب سفالین بر روی آتش نه و خاشاک گذاشته و قدر غلظت آن پاشیده و با
 آن کفی آهن بر سرش زنده تا سرخ شود و هر چند آتش از او فرو نماند از آنکه
 او را در یک گد بر روی کوره که از نو آتش در اطراف و تحت او آواز و زنده بجاست زنگین می شود
در صفوانی که در آن سرب و کوره که در غایت ریزه که باشد باید چند بار آب گلی نشیند تا آب
 او را بکشد پس آب صاف شده داده خشک کند و با ربع او نوش در سخی بیفک که بر روی کوره
 با ظرف صاف پرین نموده از کان نمک رفتن کنند تا ده روز زنده بماند پس سرد
 تا آب سخی که در قسم دیگر که معمول بعضی از اهد صناعت است صد مثقال براده جدید
 به سوزند که در شسته در قلع مطین کرده مساز او نیز آب غبار و قمر اندک در روز ریزند و هر گاه
 خود از آن ظاهر که اندک بول بچکانند تا جوش او فرو نشیند پس بسوی او صل کرده آتش

اینست و در سنج نشیند چون
 قلع و آتش و شکر
 قلع و قدر و سنج
 نشیند و قدر را در میان
 و از آنکه قلع خاکستر باشد
 و بعد از آنکه قلع نشیند
 آب باید ریخت تا نشیند
 و او را در زدن آنچه بر روی کوره
 باید با و غلظت کند در حین کلو
 دست به جیب کلاه
 کردن و الله اعلم بحقیق

نقد سیسم الفان
مردمان و موافقین
نقد

سبب از نقطه نماند و چون مجموع سبب مفضل که در آتش را شده گنند با برده کلس در زعفران
نیک که غنای آن در موافق بود و ادا الشعب است و بیاضی در شکنه مانند زینق پاک نو در متقال است
هفت متقال و نیم مباله در سبب آن نموده بدستور شش جز تصویر در شیشه مطین نماند **عمل مصلح**
که با سبب هر که یک بند بگذرد و باز در که پنده در آب خنید به چوشتند هم که هر چه صفت نموده بجز در باج
سبب و بگذرد در دروغن تخم گمان و در مجموع صفت عربی اضافه نموده چوشتند تا یک ن که در سبب یاد
بر هم زد و یک یک بسیار غلیظ که در سبب سبب است و بیاضی است که با ما در چوشتند بعد از آن که بچکن
لایق رسد صفت نماند به سبب در دو نیم گمان و لفظ دروغن سبب است و اشال آن بدل یک یک کند و
طریق گرفتن در دو ماضی چند مذکور شده در دما در یک کاغذ برین نوبه بود که یک یک بجز گرفته
در نوبه جزایر را در زیر خاکستر گرم که از نماند بجز شعله و بجز نیم سوز زرد رسد و چرب در ده که کاغذ نفوذ
کند و حاصل کرد و در چوب اندک چرب بقیه عمد است **قسم دیگر** صد متقال ماز در سبب بسیار نرم
سایند و در آب چوشتند تا ماهر است و بقوام لایق رسد و بگذارد تا نیم گرم که در ده متقال بسیار
کوچک و در آینه رسد در آن آب است مالیده آینه را بینه از نماند و از نماند متقال است متقال صفت عربی
در آن صفت و گنند سبب متقال در ده چرب که گرفته را در ظرف کرده قطره قطره از آن در در سبب نیم
رسند و یک روز در آفتاب بگذارد و هر چه مبالغ در بر هم زدن آن گنند به سبب و قدر صفت چندان مذکور
باشد اصول است و اگر خواهند براق که در متقال نبات اضافه گنند **عمل دیگر** یک سبب که در ده
گرفته را با چندان از باج و باز در وزن مجموع آن صفت عربی بگویند تا یک ن که در هر چند مباله در
گرفته آن گنند به سبب و در وقت احتیاج قدر براد آب محل نموده استعمال گنند **عمل دیگر**

نقد سیسم الفان

تجفید است و تقسیم
 او مستعمل اطباء و قطع را که هیچم زین لغز بسیار انفراد وضع حق و بر آن باشد



بسم الله الرحمن الرحيم والصم و السمن

لاری نخ در اول وقت و او را غریبه بگویند نهانند که کبیر زود لطف
 متع الاوه دست و ذری الم قلب مایه نمیدانند و زود لطف از خردگان
 علاج کل کجول و از علم بسید صوره ذاعیه است نه قلب مایه چشمه
 فیه را البت با ذاع فز است صبح الزمان دانسته اند و س بر سه
 ارفیق گفته اصلاح هر یک نه ابرر سینه مقدر خسته و کون موش را از طبع
 ت مده نموده اند و قطع کرده که مکر زنده ایم که لصف کلوز را انقدر
 موش صوره بسته داد و لطف دیگر لیشل نموده باقی بجه و شیخ الایس طاب زلا
 در او ایل حالت تا فراغ علم بجه در او آرزو له در تحقیقت است
 فرمها اند و لطف اطفاله انکه فرطیف و ترکیب صوره ندانند و حاصل نمیتوان
 لطف این عملی دینان است و در همه موقوفه از آن بر راند و ظاهر آن است
 که فرخ ترا اصل آید باشد اما بدو زید و قیامت با فضل الهی که از همه مستحقان
 است کین دارن لا نفوس قدسیه و تعلق اولیاء الله و الکرام مفضل
 منعم علیت نه صوره بنده و اگر بنده و با آفره با نعمت املاک آن شخص
 که در دین این علم کلید خواند از خواص ملک الملک است و بندرت
 اگر یا کانه بارگاه عونت بر آن مطلق حکم دوزر دارد که کلید را اول بید
 در وقت حالک رقیبین در کما معلوم دل امر الگه خواهد بود

او مستعمل اطباء و قطع را که هیچم زین لغز بسیار انفراد وضع حق و بر آن باشد
 علامت بیرون نماند که در شب بخوابد و در صبح
 در او اس معتدل هوا را در وقت که است که در صبح
 پوستش خندل سفید و در وقت که در صبح
 نیات در وزن هم قبلی است که فر صواب نه
 علم است که در وقت که در صبح
 خود نماز صندل سفید است که در صبح
 و جزو نیات در وزن هم صفت است که در صبح
 است از در وقت که در صبح
 هیچ کس کبیر و در وقت که در صبح
 از هر یک کبیر و در وقت که در صبح
 سینه استعمال نمایند صح

بجز در ملاحظه نسخها متداول بدو نسخ است که هر یک بر آموختن این علم
کردید تا محض سودا در تمام کتب است چه در در این فتنه اهل کتب
و افعال مثل است و جزئیات آن ممکن است تصور شود بشرط آنکه
الواقع اکثر نسخ از آن اهل علم باشد امکنند تا آنکه که اسرار عظیمه
را بدو در زبان کنند در روز ایشان مختلف است و صاحب طبع
آن امکنند تا آنکه چه اگر روز صبح اهل این علم یک نسخ بوده
اینکه زهر نرسد بلکه اصطلاح خواهی بر آن صادق می آید و اگر اصل
از تالیفات غیر عالم علم باشد بدین ابطال خواهد بود بلکه شرط
اعظمش همه اعمال مخصوصه است از صاحب این فرغ ذکر ارا عمل در دست
عارف آن دانند که این بی بیاعت ماعدم اطلاع بر آن از کتاب
ترجمه اصول کلیه نموده است نسبت آنکه اکثر اعمال اهل صفت
طیب را در طفر اداان ضرور میشود تا ابر بعضی از ادویه با حال مخصوصه
با حسن و بوجه ممکن است و چون در طریفات کتفه التوئیمین مطالعه از
اس مثل معونه در این فرغ شده و بعضی ادویه را تدبیر بطریق اهل این فرغ
نموده بوده بنا بر کلیه بقدر امکان در امکان اصول کلیه و آلات مخصوصه
این فرغ گویند تا آنکه عالم امکنند از ابدون کتب متعدد علم
بر اصول و اصطلاحات این فرغ کرده پس هر که طالب اعمال مخصوصه
جز در باشد تحصیل عمل آن کسند و از مطالعه این مجموعه دانند مدد

که اف را آورده و تقرب موه که آریکان لب فانیس سر بهینت
 خود را برهنه و این طریقی مستعمل است برینج حل و سسه عقده و خاتم **حل اول**
 در بیان حج اصطلاح این فرقه و بجز از اصطلاحات **لب** **حل دوم** در فواید
 تظفر و تصعب و تهلوس و مانند آن **حل سیم** در بیان آلات مخصوصه اهل سنت
حل چهارم در قواعد کفایت بفرآبها و کثیر بیضی و سایرند برست اجزای **حل**
پنجم در قواعد بفر از فزات و اصطلاح آن و آنچه بآن تعلق دارد و **عقد**
در قواعد جزئیة در قواعد قریبه **عقد ششم** در قواعد ششمیه **عقد سیم**
 در قواعد عمل مردار بد و اعمال متفرقه **خاتم** در خطوط رموز **حل اول** در
 بیان بفر از اصطلاحات اهل فرقت **حج** عبارت از جزوه عظیم است
 و اختلاف بسیار در آن واقع شده است چه هر یک از مبره این فن
 چیزی را در مطلب خود جزو عظیم دانسته اند و ندید بر آن نموده اند تا کجی
 و نفوذ و اینصانع رسیده و فایم الزار گشته و نزد بفر حج عبارت است
 از کشته آن و از آن بعد صفت در آن منتفقد و بزرگترین عبارت است
 و نزد جمعی کنیه از کرب است و تحقیق برسته که مدبر بیضی این **اصول** را
 تبیین و مجرد اعمال بگیر است و شکلی نیست که هرگاه با رد فایم آن رد که از آن
 کرد و قبول صبح کند و اصل را رافع اشغال و تسدید شده رافع عمل
 منطوقات میگردند لهذا جهته اصلاح آن در ترتیب آنرا مذکور هر یک از
 اهل این فن آبی اجزای دفع نموده اند و طریق تدبیری بیان کرده **روح** عبارت

از اجزای لطیف است که در حد قوه بوده نفوذ و بسود و نفوذ دیگره آثار
از او آید مثل اوراق و کیمیا و سیمان و قلیب و مانند آن در چه در آن
اجزای لطیف بسیار غالب باشد نزد ایشان سیمی روح است مانند
سوزنی و کربت و سوزنی و اطلاق و ثوب و اشک آن **محمد** عبارت است
از اجزای کثیف است که قابل وقوع آثار روح باشد و آنست که اجزای
ارقیه کجا افرات در او غالب باشد مسترکید است مانند منتظفات **نفس**
عبارت است از جسم که کج لطافت و کثافت جدا گانه بوده مابین الارباب
روح و جسم تواند بود و اطلاق اجزای لطیفه با لغو در اجزای کثیفه قابل جدا
نواند بود **کربت** عبارت از کیمیای است چه در نیک سوزن میباشد
در غلظت خالصه است **در قیاس الطور** سوزنی است **اصل** و درین
است **اصل** کربت اولی است نامنه ثانی را ذکر **قرن** به از خطه است
و در اول نیز کوبد **عطار** عبارت از درخت است که شبیه باشد و ثانی که به از
اولت و بقره سیاه را نیز عطار و نامیده اند **زهره** کانی است و ثانی عبارت
از آن **شمس** زهره است و رابع که به از آن **ترنج** حدید است و خامس نیز کوبد **شیر**
قیامت که در میان اینها است و کس که به از آن است **زحل** سرب است
و از سبج مراد است **نقاب** زنت در است **علم** زرنج است **عروس**
کربت است **اطلاع** عبارت از آنست که است معدنی و ضاع و نگاهار
و شور و بوره و زنت در است **زنت** در آبی عبارت از زنت در است

قبله را با انویه اینی حکم نموده قابل در نظرنی که آب داشته باشد
بگذرد تا از سرد مظهر نشکند و علامت آنها در تقطیر رخ بجای اینی است
و در تقطیر باغات سادّه باشد که مایع مذکور زیاده بر ریح قرع نباشد و اثر
آن از شرط است که جلد پوشیدن نرسد بلکه باید کلور قرع در دست کسی
باشد که هرگاه شروع بپوشیدن کند از سر خشکتر کم توان برداشت و بعد
از رفع پوشش بازگذاشت و طریق قرع مشکوک در باب عمل روغن آبر مذکور
شد **تصعید** از سرد و آن موافق اینجند همین و اگر لب اولاد در
نباشد یا لب قدح اصلاح در لب قدح اخل باشد و در رسد و اصل
مباکله پنجم و اگر در شیشه تصعید کنند هر چند کلور شیشه بلند تر
باشد بهتر است و در استحکام دمان آن بنذل و جهد باید کرد و باید
گزه در لیست و بلند نموگط بله در استه زواید فریب به لب او باشد
مانند سر منبر تا تحت قدح و اصل بر آن زواید نشیند و نقد قدح بحث
باز شد نم شده اصل او نکرده و شرط دیگر مراعات آتش است که نباید
زیاده کنند و بحد افراط نرسد مگر در تصعید زینبنج که آتش نبرد
را شرط دانسته اند چه افراط آتش باعث اتراق اکثر ادوا ^{عده}
است و در تصعید زینبنج شرط است که بموضع اصل تند همان شعله برسد تا موجب
تفوذ او نکرده و جمیع این فترت بخلاف آن ذکر کرده اند و این شرط است که
معتبر بر آن اطلاع حاصل نموده و وجه آن ظاهر است و در غیر زینبنج اگر بموضع

آتش و شعله نرسد بهتر است و باید بداند از سر و سوزن کوزه و قدح و دل
را بگت بند و از کجی رسا ره آن اجتناب نماید و شرط دیگر مبالغه در سستی
ارضی است و اگر کت طرف افسد سطح و اعلیٰ محو وطن باشد انسب است
بغیر آنکه اقل محلی از آن است **تثویه** قسر از آن عبارت از گنجینی است و دوس
نیز گویند میباید که آتش آن کج تصدیب باشد و اجزای لطیفه از کجیف جدا نکند
بلکه بقدر امتزاج و طبع نباشد مثل عرش نجف و قسر از آن عبارت از
تصدیه است که بعد از سستی ارض و تسقیه بآبها سر محفوظه قدح **تثویه**
را باین حکمت اندوده در خاک کرم گذازند و چندان سستی نمایند
که رطوبت آن بند بر جای ایل گردد و شرط است که حرارت آتش کج
باشد که ارض دود نکند و قسر **تثویه** در تنور است و قسر در زبد
و اشک آن در هیچ آن حرارت باید نمود کج تصدیه نرسد **تشمیح** عبا
ر است از تند بر اجزای کسیر کج که مانده بگذارد بر در صفحہ لقمه
منبسط گردد و دود نکند و شروط اول آن تسقیه و **تثویه** و سستی بلوغ است
از آتش معدن **تصدیه** عبارت است از سهولت تفریق اجزاء ابتدا
تصدیه محفوظه که قابل سستی و نفوذ است بر اعمال گردد و اگر آن بشر
میگردد و اختلاف شروط آن به اختلاف جسم مملکت است چه بظرف
مخارج اند با شترتند که چند روز ستر باشد مانند قشر
ایضی و بظرف اصباح کج از امانیت **تثویه** عبارت است از سیلان

حل آن است که عکس کفاف دینی بر هم است به کرده و خلاف آن
دلالته نفس خند بر از آن خواهد داشت و یکی حد بند اولست که بیشتر
مذکور را در دیکر طیفه گذارند که گفت و هر یک اعلا سوراها داشته
باشد و محمول از سر کین کوز باشند و قریح حل آنها سر کردن در آن نهان
بها دمان ادباز باشد و باید که سر کین همیشه غم داشته باشد در
کما حشد شو آبی بر آن بپاشند و در بلب اسفند بر آب و لب او منصد
برکت و یک اعلا طایفه انبویه ارنی و غیر آن مابین بود و یک تمبیه
کرده بلب حکمت شد و در هر دو یک نایند با شتر مرغ در کت و یک سفید
بر از فرزند که گواران بر بسته از سوراها را در یک اعلا سر کین که بوی
رشد هر گاه آب لیمو از سوراخ انبویه بریزند و دمان انبویه را سینه
کنند مانع خروج آب شود در صورت تا سه هفته حد شده است که بوی
بجز به نموده است آن است که احوال سوراها را با بس از او اسیر بود و رطب
حل میگردند نه از او اسیر و رطب مگر آنکه بد فزایش در نظر فرزند گذارند
که رطوبت در آن نایز تواند نموده چنانکه در حدیث است در پیش همه نمودند
و طریق است که ذرات در زالبسویه با ادویه مخصوصه با هم رسیده
بر روی سینه سطح با کاسته فرج سطح و بنط کنند و در زیر زبان
نم دارد و کسر آبها که از آن در در آن است در پیوسته نند که چرخ
داغ نشود در این صورت در اندک زمانه محلول میگردد و دوسوز را

آنکه در ظرف سطح فرج بنط نموده مجموع ظرف را بهیچ کلاه بندند
پوشیده در پیچ و تفلح یا در دیک زبل و طبقه یا در خزانه حمام یا در حمام یا
که از نذ تا از منقش ملک رطوبت و حرارت لطیفه در آن نذ اند نموده **قاعده**
نقد آنست که محمول را در فرج بلند کاشی برده از فرج چهاره آشفته شکسته که
س در لب فرج باشد یا چتر شکسته که س در لب فرج باشد نصب کرده
با ملک آب بندند و ملک مطلقا بسوی که با سفید سر نخ فرج کشتر باشند
مجموع کنند و در دیک خاکستر که از نذ و باید بقدر چهار انگشت خاکستر
و کت فرج باشد و اطراف آن بدستور و آشفته زبل در کت دیک بر افروزند
که علامت باشد که هر خاکستر بقدر باشد که در طول فرج عرق محلول است هر که
و کت عرق بر طرف نشود علامت عقد کت پس شسته را شکسته معهود نشود
بر یک غلیظ تر است هر که در دو چون در ظرف چیزی گذاشته تا زیا پوشانند
در آفتاب بگذازند باند که بسیر بنجد هر که در **نقد** در میان لفظ الآت محض
اهل صنعت **صفت حمام** در دیک عین بر کوزه نصب نموده سه پایه از چوب
در دیک آشفته ظرف محضی حد بر سه پایه نصب کرده و آب بقدر
در دیک بریزند هر چه را انگشت فاصله او مکت از طرف باند و سرپوش
دیک را باند و چتر سطح کنند تا کجا آب بر زمین نیاید و آشفته زمر
از سر کلب و آشفته آن بر افروزند بحد که آب را بچو شتر نیاید و دیک رکنند
در روز یک بار و با هر روز بحد سرپوش بر آشفته آب گرم بقدر که

بخند افته باشد افته نموده بدستور سر و پس رانصب نمایند
 که از برادر سر باشد که از اندام عرض هم سه هفته محل نشه **دوبسی** برود
 زمین مغاک بقدر نصف کور بشکل دوشه می کنند و از خاک سبک که آن
 عبارت از کور است که برادر کوزمان در آنش کوزه کرم نشینند بعد از
 تر کردن مومغ مغاک بختک آن بالست در چند پیشینه حفظ سبک بهتر میسند
 و ظرفیت دو لغت مغاک باید هر چند آن قدر سبک باشد و لب مغاک
 باید بقدر از زمین مرتفع باشد تا از کثافت رور سبک را باکست
 آهنگ از این جهت نمود و یک عدد انبوه از هر طرف بلطف وسیع و با طرف
 مغاک سبک را با این شکل **ک** در کنار مغاک مذکور بدستور نصب نمایند
 که چهار انگشت طرف باریک انبویه از وسط آن مرتفع و در حین حاف او
 باشد و دو عدد در هر طرف وسیع انبویه نصب باید نمود که پوسته بلا
 فاصله او باشند و در وسط مغاک مذکور لقمه از فوق تواند شد
 خوب بدین شکل در جوانب مغاک حیده برافزودند تا شعله از خارج مغاک
 بسبب وسیع داخل مغاک مذکور گردد و اینکه در مغاک ازینند و بکن
 که اخسته شود در سبکی که یکتت سف کردن نقره داخل میکنند باید سه
 حقه نمود و یک حقه را بکنته که اخستان نقره باید اذلا ان فرم کرد و بعد از
 گذارده سه دفعه غلیظت ثلث او را در آن مقدار برکنند که از غلیظت
 و جرم زدند بایستد و کثافت رور او را بدفعات دفع نمایند و کون

سبک

۲۱۲ فی فی این بود از این

مسبوک علامت پاک و در عدم کثافت ادست و عدم استخراج و در
که از نفقه را با سرب علامت بدر چو هر نفقه و **صفت خلاص** آجر هفت
بروز از اج زرد که بطریق نوب مغول نسوج صاف اورا بشیر منعقد کرده باشد
در بز و طی تیزر که آتش سبار دیده باشد و جزو کل سر شور چهار جزو
مجموع را از م ساجده باب خمیر تر میکنند و کوزه را تا لطف از آن ریخته
سوس را ریزه کرده از آن کله فرد برده قدر از آن کله برود و او بریزند
در سربش کوزه را با کل حکمت ستم نموده مجموع کوزه را بطلد گرفته بعد از
خشک شدن کله در کوزه ماشی کوزه گری یا آجر بزی یا کاشی بزی بلند دارند
در کاه ناه فیر در آن عمل را ملاحظه نمایند تا کج زود رنگینی که مطلوب باشد
دشکند مودنا فی رخ کرد **صفت غالب** کله البیض چو کله سیر که محل و
خمیر کرده هر نفش که کنند ز این کله در دگر آنکه بار در سر که گذارند و در
زبل حل کنند **کفیف** و **مغوش** قرع را تا نصف بسطیر نیشینی
بطل حکمت بگرد و طلا مغوش را خرد کرده با سه وزن نیز آب فاد
در زرع مذکور کرده برود و شرف کجوت نند تا در آن از سیر
و بفسد رسید پس در ظرف غریبی رجهت لطف کس در آن افکنند
در این وقت اگر از نفقه با و مخلوط باشد برود نیز آب آمده پس
ملاحظه میکند و نظای صاف در کف طرف جمع میشود و هر چه ابر
متطقات با او مخلوط باشد تجلید میرود و نیز آب فاد فی

در دسترسیم مذکور شد **حرم حرام** در کرفلی بجز از آنها و تدبیر اجزای تمییز
کیمیای بفر از کف **صفت میاه** از آن جمله است که رفع کف کربت کنند
و فانی کرد اند و در عهد شجره خرد عظیم است و با عسل جریان داد
عرضی ماری عقد کنند و معقود را اجازت رسد و در شنبه نایب
و از کتاب تجویبه نقل شده و از جربیات دانسته اند و برک و طه
و ظار اباموسر با تسویه تقطیر کنند و با آن تسقیه شجره نایب
و بدستور ط اقلی دولت در داند زوب از نهر یک جزو در سر که طی
نایت و در قفا و مختلط تر و مورد تازه از نهر یک دو جزو با سر که مذکور است
تقطیر کنند و با قطر آن اجزاء نلایه مجردا سخن نموده اند و تقطیر
نایب تا چند دفعه در عهد طرف حمار و شنبه و جریان می کنند و دانسته اند
آب دیگر که تسقیه آن شجره را اصل کنند و در نقد شتر مرتبه
اعلا از جربیات شمرده اند از زاده صید و براده کیسی که مزرع با یکدیگر نکرده
اند از نقد آن ترتیب دهند و آن را غواغ با سر که تقطیر کنند و چند بار
مقطر نموده تکرار تقطیر کنند و تردد اکثر مقطر مکرر زعفران اگد به با سر که
ناخلی شتر است **آب دیگر** زاج زرد را با سه چند آن او سر که
تقطیر کنند جهت تکمیل کربت و زیتون در همان یک شنبه معده است
و باید که مکرر با آن تسقیه و سخن نایب **آب دیگر** بوده از شتر
دوره سخن با یکدیگر سخن شتر در کوزه سفال بوزاند و تانه مرتبه آن

تکرار

عمل نمایند پس با خطن با سوسه تقطیر کنند و مقطر مذکور هیچ آب در آن
حفظ کنند و در تقیه او یک معادن و الهی ق و ضعیف بشرف آن از اجزای
دانه اند **لیفا** کربیت را با دانه و زرد او آب و عمل تقیه نموده هفت
بار تقطیر کنند اول را بولون رابع یک زنده **لیفا** پست بیج لافح
که جزو دولت انار و مورد از هر یک یک جزو تقطیر نمایند عقد صحابه
نمایند **لیفا** گوشت حل زدن را با مثل او داشت در دلف و کربیت
دکترس او نیک سخن بلوغ نموده تقطیر نمایند در عقد ریسی و انهای
عربی و شتر از اجزای دانه اند **دهن البفس** چون قطار در سرکه
حفظ نمویا یک علقه صاف کرده بشش عقد نمایند و معقد در آب زرده تخم
بخته مرفوع کرده با زرد سرکه در سینه در هم داشت در اضافه نمایند
پس آشفته رود غم بکنند در نظر حب و تقطیر معادن بی عقد بد
چون **اصح** با آن حمد کنند احد بار در اثابت کنند در کاروان در
ثابت بماند قور تر است **آب دیگر** چون بید انجیر را با خود ل سفید و
سیر و طلی محبوب تقطیر کنند دهن سکه بترتبه اول رسد در جرب
سرد اند **آب دیگر** مستر بآء الاحمر است در در تخمیه اما سیر مستعمل
که در فیه زاج زرد لار را الزم س بیده با دولت در هم سرکه
بسیارند در شیشه یا در ظرف مطلق مزج کرده برودر آتش سید زرد گذارند
تا سرکه زایل شود پس یک علقه صاف نمویا با پنجه در هم زنجار و بیج زعفران بکنید

دو در هم کوب بانی و یک در هم کوب بانی در ظرف مذکور کرده در
 افتاب بسیار گرم یا در خورشید گرم یک روز تا آنکه بسوی کف علقه
 نموده استعمال کنند **آب دیگ سر بآء اللذات** و تسفیه آن بوقت سفید
 کربت و زرنیج است و موجب جریان و تکلیف طایق و زینتی دانسته اند که طعام
 و کتب بانی و ذرات در بسوی نرم سبیده نقیض نمایند **آب دیگ سر**
 بآء الزنج است تسفیه آن تازه بارده وزن از عهد مسعود را در بر دارند
 و بجز زینت عبط را با آن طبع دهند عقد نماید یک جو در ظرف آن که بدین
 باقی جو ذرات در روغن جو و طی القلی و نیم جو ذرات زرد و محول در سر که
 صاف از آبش منعقد کرده باشند مجموع را با سر که تند بوزن مجموع
 سستی نموده نقیض کنند **آب دیگ سر** بدین لایق است و در تسفیه
 اجزاء واجب در شب است ارداع بی عذیب در عمل قهر و شمشیر است
 طلسر البض و ذرات در در مطبوخ معقد و سخت بلین کرده در ظرف
 زنج مطبوخ که شده و صل نموده باشند یک سبانه روز در آتش زبل
 که از آن تا بس که نم کرده در ظرف کنند که چون سرد بشود بپوشند قند
 در آن ناند و مسعود نشود و در عمل را حمل کرده در آتش که از آن بگذر که
 ظرف در در سر است سرخ شعله بسوزانده و زنج نوزل در او
 هر چه کم شده باشد ذرات در آن فیه نمایند و بدستور در آتش
 که از آن تا سه باره را یکی بر آتش زبل در تو خالص گذارند بجای است

بود از هم

بعد از کرم زخم بیدار به ندادت مکن نمناک می کنند و محلول را فطر
نموده نقد او را بقدر نصف او نوش در آن فرموده باز با شکر گذارند
پس سستی نمودن بدستور حل کرده فطر نایب بعد از آن نقد را با مقل اول
و ثانی بیدار با رسم محلول را فطر نایب تا تمام فطر
کردند **بر خواسته** زاجات چون خواهند نصفه کنند باید در آب محلول
و صاف او را یک علقه جدا کرده کویک نند تا غلیظ و منجمد کرد و باید در آفتاب
منجمد زنده و ثبوت و اصلاح را نیز نصفه بدستور است که مذکور است
تدبیر دوش در جهت عمل فمربا بیدار با اصلاح منجمد طبع القاع و طبع اندر آن
تصفیه کنند و در عمل شمس با زعفران کبود یا رنگی رود آنجا او را محلول کنند
طعم را آب بیدار در کوزه کرده در کوزه کوزه کرر بگذارند تا در کوزه
در آورند و نصفه در دوش بیدار داده اش را ببارند کنند و علقه
ثبات آن است که نصفه در وزغ او محسوس نکرد و اوراق او پخته است
که چند آن اش در کت و یک کنند که عمل از آبش باز بستاند **تدبیر**
حل اصلاح و بشوب و بوره و تنهار و شور و زبد البهره زاجات با بیدار
بیدار در مثنی کادیا در روده کرده در مکن نمناک گذارند یا در
آب کرم آدی که به کار آب حل نایب **تدبیر ثبات دوش** در پنج خود
طبع القاع را بپزد و دوش در مصلح بیدار با کتس زخم تشویه کنند در محلول
تشویه سستی بلوغ نایب بدستور بپزد و بکزد دوش در آن فرموده اند

نشود تا بسد باک در سطح دشت در محوطه کرده پس در نداشت کسند
 و بعد از حد حوض منجد شوق پیدا نمایند در بنوقت در حال دس بر عکس
 عجیب الا شراکت و چون عقاب بر محور جلفه طبع دهند ثابت کرده
بجز حوض دشت در صاف سفید سلا باشد از اج زرد لادن و نواز در تهار تصعب
 کنند **مگر** کرده **ندیر** **سیمات** زینتی را با غنر آن ط اقلی با قطرات سر که است
 تا ناپدید کرده در ظرف اورا بر درین کسرام که در در یک باشد یا اهل که در
 آن دیک است کرده باشد تا از کرم باز نماند باید که است ناز طوبت سر که در
 با سنی و کت دهند تا بعد متفرق جمع کرده پس با آب شسته با غنر آن
 شوره بدستور با سر که سیده شوره را با شستن از آن رفع نمایند و این
 تنقیه کابینه و این عمل با کت با کاورف بسیار صید میگردد پس با نصف او
 و نصف آن ط اقلی سخی بلخ نمون از نکل سکلر فرشته و لی ف نموده
 تصعب کنند و مصعد اورا بدستور با افرار مذکور ساید و این تصعب
 ناهفت مرتبه است که با اشباع مذکوره مخصوصه جهت ثبات تدبیر باشد
 و تصعب که مرتبه هفتم یا زحمت سیرا را کاخ در اگر امور قمری کیفیت
 اما کثیر عید چنان است که مصعد مرتبه ثالث را با نصف آن کربت اصف و در اج
 زرد معقود مصفر و شمع او دشت در محرم سخی بلخ نموده با فرشت و نکل سکلر
 بدو ط ف سبه بارد یک تصعب کنند و در هر تصعب یکبار افرار مذکور
 ناین تا بعد مانده شجوف سرخ کرده در این در امور شمس شرط است

دوازده

و اکثر این تصحید است نرم نیز باید تا بخت احوال و سایر تا بخت که است
لا تدبر فکلر یعنی است که در تصحید لغ در فرج مطابقت کند و بگویند
نیز آب فاروق که در لایق است مذکور شد در فرج نیزند که بخت
شکست فرج نژاد در کار نیست از لغت کوشش آید و در ظاهر کرده لطافت بول
بفکره است متفک برزند که از جو شیر باز باندلس زمین بر آن استوار نموده
بناشیر که زمین در قاعدا نفیض مایعات حاره مذکور شد نقطه نایب همچین
نیز آب تام نقطه کرده و عبود را مقلد است همه کنند و این امر گفته است
نصفه است مقلد را با اجزای مخصوصه تصحید نایب و نیز آب نقطه گفته
عقد فرار و غفلت اندید و لغات مؤثر است و در سوره است که بر آیه حید
را بعد از شستن آب نیک بچندین مرتبه که بسیار از زایل کرده و در فرج
مطابقت کردیم و نیز او نیز آب مدور است در یک ریخته دفع جو شسته و در آنرا
نقطه است بل کنند و بدستور نقطه نام نیز آب نایب و بعد از کتب بیشتر
شده بر آیه فرار در عرفان مینویسد اما تدبیر عقده فرار است که آب صاف و
آب لیمو سرد با لیمو صفت در معرفت آمان کرده و بجز و عبود را در آن انداخته
بگویند و چهار جزو است در هند را از هم یک پیدا است دفعه برزند و
هر دفعه تا دس صفت بگویند و چنان خواهد بود که شستن آب سرد و دمای
بر آن برف کنند بعد از شستن صفت هر کوشیده باشد نه شستن او را
در لونه ریخته مکرر آب بشویند منقعه از او در ظرفی کرده ذلت در او آب

صفت نمون و چند جو شکر داده از لقمه بقدریکه آنرا بپوشند بر آن ریخته در
افتاب بادریختن کرم بگذارد تا هر چه از توپ تا بنج غلط باشد به
بتدریج ریخته گردد و ما دامیکه آب نوبت در سرخ و گدازه شود باید بکشد نمود
و این عمل مجرب است **عقد دیگر** فراموش را در بوطه کنند که نرسد و طاف
آنرا سفوف باشد در بوطه را در آن سفوف سفید است حکام شده و
صفت نمون در آن کش گذارند بدستوریکه تمام بوطه در آن سفوف شود و در آن
دقت محقق در سر کردن مجرب است اگر بوطه اینر باشد این است مخصوص هر که
اند رود ترا بطه بوطه اندوده باشند **عقد دیگر** دست لافاززه دپه ادر
کوبیده زعفران کوبیده را با آب معصور آن آب بند تا خوب شود پس بر آن
سفوف را در بوطه سر با آن کرده از این مخلول در آن ریزند و کشد و بعد
بوطه با کسر زعفران طبع دهند با در نور کرم یا معقد کرد و از آنها که عقد فراموش
مذکور شد بچون نفعه را با کرم در مگس کنند بچون آن که کرد مگس نمون ده
فرار را عقد نماید و مجرب دانسته اند و بچون زینتی در سم الف را با بستوب
با هم بچون آن هر که چند سوز مفسر سخن مینگشند و بعد از لقمه اندک نرسد
ای قیاس باشد فرار از آن کرد با عدم العقد قائم آن رشحه **ند بر کرب**
اما بیض آن بهی است که بچون کربت را با همشت خورد روغن بکشد با کسر
نرم در قند مطابی بکشد نند تا کربت صفت شود روغن بسرخ کرد و در
مغز کربت نوبت در راه بیده بد فضا بر در آن کسر تصفیه

برو غمزور کنند و سه بار بطریق زرنیج تصفیه نمایند **طریق دیگر** در
ذات در را با مایه جوهر کربت سستی نموده بآب ز کرده برین شکل
کنند و در ظرف مطابک با سه ساعت در آتش مندا آتش بوی که البته
بر آتش بند و با آتش در مجید ای ده عمر نمایند تا جدی که بر صفحه نقشه
نور دهند و آنچه با مایه در چه با ملک کفند غمزه می نمایند **طریق دیگر**
کتاب با نوزاد آید و در خوف با بوی از رگنه در مطابک نمائی حد کنند
و با نوب محول کربت را آب بند سفید و ثابت کند و بدستور آتش در
محول در بدجان نیز همین برده **تدبیر زرنیج** زرنیج در فی اراق سلا پلا
بارج از ملک مشور نرم ب بند و هم شکل عراقی بقدر نیم در زرنیج
ورق کرده در پنج آن بسوزد و پنج وزن آن روغ کفند بایه نازه که برود
آتش که آتش باشد در زرنیج حل نمایند و ملک مسوق را اضافه کرده بوی
دهند تا زرنیج منفرد کرده و بیه کرده در نه دیگونی حرکت دهند تا زرنیج
روغ و هم بلع شده زرنیج منفرد ناند و آتش نرم باشد تا اعراف و بجهت
زرنیج واقع آتش پس منفرد را بچسبده در ظرفی کرده در آتش زبل
طرف را بپزاید کنند که بسدیج دود کرده زرنیج جربی صلایه نموده
اداشه و باید در زمر آتش شودی مرآت کنند که تصفیه نکرد و بعد از
زرنیج جربی صلایه نموده در سر که در مطابک اهل طبع دهند تا بقیه جربی ذایل
کرده و آنچه مانند غبار رسیده با قلع مطابک با قلع بلند کوی مطابک

نصفه بانش بنسدر که در روز استرار داشته باشد باید کرد و اگر
در چوهر آن کسیر باشد باید عشر آن ملک سئیده بر رخ کجند باید
سخته بدستور نشوید بانش نرم کنند دلد از نشوید باب علاج الفضا
طنج داده مکرر بشوید تا رخ نک شود و اگر با موم بستوی چند بار نشوید
کرده با آب علی طنج داده بشوید رخ بسیار او مرشد و علامت
تسبیله او در دلوزم در کسرت نصیح نموده اند که به تنها سر کجزد داد برین
خرد زهره منفی طرح پیشه و از کار سبک زانش لفظان نمیزیرد **حدیث**
در خواص فلزات و اعمال آن قمر به انکه در تنقیه قمر خزر بهتر از ملک
تخت نیست و دره بهشت سرعت در باب ادست و با ذابیت باطنی است
و صالحی مطلق او با خواص مشک است کسیر بیاض و مبدل زهره و مریخ
و شتر است و بهترین اسم تکلیف او است که براده یا درق او را
در تیز آب سازد فراند ازند تا حد شود پس از تیز آب جدا کرده
با نیک رطوبت نیزابی که با او باشد یا مثلاً او ملک اندرانی است
و در رطوبت بانش در فاک سرخ کنند و هر چند اشتر را با ام مشر
باشد بهنرات بشر طبله کجته در آب نرسد آب صاف نشود
تا نمل زاید طعمه و از خواص ادست که یک خرد آن است خرد
خوار به حقیق پیدا ملقه میشود همچو ملقه بر زهره که گرم کرده بخند
طلا کنند و با شتر نرم گذارند تا رخ فرار شود و مفضض کند

و حرج است و ملین غیر منطبق که منطبق کرده اند کانت غبوج در
پایع است که آن را باوره قدر کرده باشند پس غیر منطبق اورا که اخته
بر آن باشند سرسبز اندوب و بغایت مؤثر است و شمس از نزدیک
به ازو شتر را زد و طبع اقلی و زاج سفید و نملک رافع کواد قمر اند
هرگاه بر آن باشد و در آب آن یک کوش نند **عطر** در آن خواص است
غبوج جز در کربنی از اوزغ شود و کس را با اول رسند و مبیض اول بقدر
جز در طبع بودک با ابر تبه کس آرد و تند بر تیفی است که کس بید
در کله آنز بارغ میرکت بقدر که چهار انگشت بر در استند بر زرد
و یک کوش نند تا دروغ با نهد رسد پس آتش نند که در امنیت را
بالتام بسوزانند و ما نند خالی سید هر کرد پس باب نملک کم
بشوند و بعد از رخ و امنیت با توبه با نملک طعام بایند و در کوزه
مطابک یکشنبه روز در قوز باید در آتش شب بایم بگذارند پس بایر
کم بشوند تا نملک زایل شود بعد از کوش آتش بخش که نملک سوز
باشند اول نملک بایند یکشنبه روز در آتش گذاشته بشوند
و اگر بعد نایب تا نملک بر ز سفید شود و هرگاه در کوزه کوزه کرد
در آتش شب با نملک که نند باشد گذارند در سه مرتبه سفید
و آن خواص عجبات است که جز در سر جزد اول را برابر رسند
و کثیر اد با ماء الاصره بستور است که عطر در تیفی را با آن هر دفعه

لقدر مبيضت سفید برود در آنش زمر کنند بخشد سوه پس بید
در ظرف مزج مطهر نکند نه روز بماند آنش از آن سوه نماند نه
و دازده مرتبه چون رنگ او عسلی تیره کردد علامت طحال اوست و در
کل ترش و جمیع قویض باشد سرکه و ساق سنبل را زهره اند در فرغ
حصه او میکنند و بعد از آنکه صفح از آن گرفته مکرر در آن اندازند و کفر بکنند
و کلس البیض و نلک را بسوی س بید با سفید کنج خنیر کرده بر صفحه
از طلا غلیظ کرده بعد از خشکی آن بگذرانند دفع سواد و حصه آن با لطفه
میشود و همچو شب بانی و نلک اندزانی دولت در را بسوی در پیچ
شد آن سرکه تنه صند کنند و زهره تا چهار بار که اخته بر آن زهره
تا صفح از آن مکرر تا بید بر آن فرود برند بکند و دیگر سرکه سبزه
طحال تفتیه اوست و چون با مغز کرده کانه او را بکوبند یا مغز
کرده کان را کوبند بر کعبه بالند منصف اوست و پنج بالکلی از
بعثت سحر در آب آن کوزه را فرغ محظرات اوست بکند بعد از
گذرا بر ارفاقه نماند و بدستور آب خالص که در ترسان
پر بهیم نماند و آب قشای را بهت تفتیه جمیع معاذم لغایت
سوزش مبيض است و طریطر را چون با طع اقلی و شب بانی بید
در سرکه صند نمایند و زهره مذاب با صفح تفتیه او را در آن
اندازند در آنکه سرگی آن خوب دانسته اند چون کلس

مذاب تطعیم بلفظ کنند سفید کرد بچون طریقی را با کوزه سفید کنند
روز پنج سحر سحر و اصلاح نفوس بی عدید است که ذاب بظن با آب
مورد منقح هیچ اجساد و ثابت کنند حاصل است

چون از عذاب بزد مردان طریقی را بزدن در شش و طاف صفیج بسیار رفیق
آنکه نموده صفیج را بر در هم چیده بکلاهی برند مرتبه اول نقصان در
شش هم رسد چون هفت بار و زیاده بر آن تکرار عمدت نماید یکی
برده از قمر دو در و هر چند تکرار کنند تا پنج شصت دفعه در هر مرتبه
افزاید تا بر مرتبه عظیم رسد و از شش مطلق نیز همین اثر آید و همچنان
را با شکر بسوزانند که سحر شود و آن را سفید آب زاج و نظری
کنند در صفیج یا شش طلا کرده مکرر بتا به جهت تکلیف او شود و مجرب
تیسر کلمه آنکه یک بزد براده شش را بچرخ بکشد جز در نقطه شود که در
سه بار تقطیر کنند مطلق کرد و در بهترین آنچه او را رفیع رسد
تسویه و تسویه براده اوست با زاج و کوه از هر یک که بزد و شب و
طایفه یک جزو که باب مورد و نقلی با سویه سحر و تقطیر کرده باشند
بکرار تسویه و دمس یکشنبه روز در اثر شرط است و کلاه کندم
با الحی صبه محافظ رنگ او میکنند و مکان نمناک مفید رنگ اوست
سحر بچون بر صفیج رفیق او یا براده او را ج الفار با علم در قشبت
باشیده بکازند با براده او را با طایفه و در سحر یا بچوب بند قوی

الذوب مانند رهای کرده و بجم نکر که خسته در جمل که از هلیله زرد و زرد
 البر و پوست لارا تا فیه نموده در روغن بید انجیر با آب بقلته الحقا اطفا با
 بغایت زرد که از دزم کرده بدستور بجم با نس ملکه ازند و شوره بر کله
 آن زنند تا مس از آن دفع شود و در ترز فریب بیشتر شده فکند بجم
 باطن قمر و ظاهر شمس است و صیغ او سلا از شمس قورتر دانسته و بجم
 زعفران او با آنها ترسد حد شود و عقد کند اول را رنگ رابع و دوم
 و بجم یک برده براده او را با شسته جز و کس بکد ازند و نه جز و زرد پان
 ذاب لایند و بر دیاس برند قریح بماند و بجم زعفران کلا با زنجار و
 سخت و شجوف و کس با در روغن تخم مرغ زربیت اشعروفت و درستی
 و تسویه و تسویه لایند مشح کرده و بجم زجاج و ذون در را با تسویه با روغن
 زیتون شسته و بجم کلاب او بکند او دانند سوادش با لثام زاب
 کرده و بجم ذر که ذون و حل کنند و باره مرتبه تسویه شجوف
 معلوم کرده و یکی در پیت از اول رده لایند بجم باب معصوب است که
 بینه او را حد کنند بشرطیکه تده در آفتاب گذارند و بجم
 با حلو او عقد فرار نمایند از نظر آن باز دارد و ثابت گرداند **مشترک**
 بیض و منقی او تک و ذون در و پوره و زرنج است که با تسویه در آب
 حد کرده فذاب او را تکرار در آن ریزند و کلس البیض و ذون شود
 منقی او است و بدستور دوغ با بیره منقی او است و بدستور طلق مظهر

اول

اولت چون با عمل تصفیه بآن که ازند و تخم با فیروزه بکند ازند او را این
صعب کنند و بدستور هر چه نرم باشد صلب کنند و میرفتی زهر را
هر که او را زهر است فاقم و چون صفی با او را در یک کف و مانند آن
چیده به بلع نابت و کلر البیض و کلر استخوان و زنجبیل مرطوب کنند
بپنجی که از طرف مملو کرده و در دست او را استخوانها بکشد نه زور در
تسبیب زنده بکند در نیم وقت بی کوا و دلی هر روز که از کله و پنجم است
خود براده چیده با یک جز در شیش بپسند بکند ازند و سپهر او بآب
نک زاین کنند یک خود او را با خود شتر مدتی بگذرد بکند ازند در
بیاخی در نوق مانند قرمز شده باشد **زرد** منقبات و میصقات او
شتر است و پنجم هفت بار که اخته در بول کار تصفیه کنند صاف و سحلم
کرد و تخم تیار است روز با سفید تخم سستی متواضع کرده جهات خسته نعل
را که اخته مکرر بر و طرح کنند سفید و دیگر که از کرده و بدستور یک و کبریت معقد
دوازده جز در اصل سفید و سحلم مکنند و بدستور هر گاه عقاب را مکرر در
طرح کنند بجا بپسند شده یا کس در او قرمز نشی کنند و حجب داشته
اما کثیر او چنان که که در نزد شلی منقی او را باشد او را سخت در بوطه فرشته
و طاق نموده بکند ازند و سه بار بکند فرشته و کفی بدستور بوزن آن نموده حجاب
نابند و پنجم مذکور او را در دبا سر بگذرد و زن او قرمز کنند صبح رابع و صد
طریق خوب او را باشد ادعای افضل و نوبت در مدتی نابت که مذکور شد

باسل در دغخ تازه کا در بسوبه بقدر کشتن نمبر کرده در بوطه بشترت کلا
 و طراز که از معقوداد مایل بر زرد و ناصف میباشد و همچو ادرا با منشا در سفید
 و زالب که عبارت از جوهر صاعد است بگذرانند بجز او بچینه جزو کشتن منفرد
 رود در هر گاه مخلوب او را در کوزه مطابن کرده در کوزه کوزه کرونه آن
 چندان آن بگذرانند که مانند سفید آب گردد پس سبیده در محض زرد سپید
 روز گذارنده بجز از کشتن کباب نه روز در تورتور بخا زرد سپید و زرد مخلوب مذکور کشتن
 شبر و صاف تر از کباب محمول گردد و باید در این طرف را بکف فرسود
 نموده در تورتور سپید و زرد بگذرانند که در کشتن کباب در تورتور با طلق مخلوب بستوبه سه بار
 تصحیح کنند منسب میگردند و در کس با بول طلق کاز و اذال در بیابان
 و احد فرج جریبی فخری نموده که جمیع الکاسر مینویسند شمع محفوفی فرسودت باشد
 جوهر رنج و کربت مینویسند و طلق محمول و فراد تصعد و خفته مخلصه و قاعه کلیمه
 در امتزاج ارکان است که بگذرانند و زرد هر یک مجموع را با آنها مخلوب
 نشویید و تصحیح بگذرانند که شمع کرده پس شمع را احد و عقد ثابت
 بر این حد و عقد هر چند زیاده باشد در مرتبه طرح او را فراید و در ضعف
 مرتبه باقی مراد و در آن جمله سه جزء عجمه و یک جزء قمر مخلصه و یک جزء
 جوهر علم را با یک جزء دغخ کافور تیسرے عقد در ظرف کبوس سبیده هر یک
 س عدت نشویید بشویید زرم نموده و همچو کجا را از شمع طاهر شده از کسر کشتن که
 بهشت اوراق آن نشود و در کشتن بگذرانند و در آن باز بگذرد

و بگذرانند

دیگر از این مذکور اضافه نمایند و در اطاق از دهن نقیه شوه بسراحت
بر روی صفحه تا فته زهره نماید هر گاه مانند سوس که اخته لفظ را کفید زد
و در دنگند حال اولت و نزد بفر نیز آن ارقام بسوی است بس کل کرده عقد
کنند و بعد از آن معقود را مانند غبار بس پیده مشتمل بر نقیه ترا که اخته میل
خود بر لب فرود آن طرح نمایند و بدفع صحت و عقده برده برود و باید در
عین طریقه نقیه بلای صله بهم زد تا در تشویه تمام اجزای او در دنگند
عین تشویه و نقیه لفظ از آن دو قی لفظ نکند و **طریقی دیگر** کرده خود را
بآب سیراب بند مانند سمن غلیظ کرد و پس شست برود و بعد با آب برود
براده قرمقه کرده اضافه نموده و با سرکه بسراحت بند تا پدید
گردد و با شست برود و عقب صلاویه کرده در ظرف این کرده و به طرف سس
زخم پوشیده شود و بعد در غایت مبالغه نموده در اشتریزیل کوفند
و کا و نام لاف را بنهانه کنند و باید اشتریزیل تصعید نباشد بلکه بقدر
امتزاج کافیت و معقود مذکور یکی بر نه از زهره منفرد و در پنجه بار دیگر
سختی نموده بآب سیرد سرکه نقیه تشویه کنند و ترا در عهد نمایند
ثابت کرده مطروح آور و با سرکه و اگر از عقده ثابت و داشت در
مدبر در بروج مطلق ترتیب دهند یکی رسن خود طرح شده **ایضا** کبریت
میتفی پنجه با داشت در محلول خواهی شود اگر بویاض کانس منفرد مشتمل
منق است برود در پنجه **خود طریقی را در اس** مشتمل بر سطر را عقده

معلق نمایند و نیم اذیه راجع و نیم جبهه کوه سستی بلین کنند و با بیانی
 البیضی شکر بندها ترتیب دهد و خشک کنند و زهر منقی را که اخته
 با زاس بهر پنج جزو مذاب بکزد و بند قه اصفه نموده با جوی برام رتنه
 در ریگ بریزد **نقده دوم** در بیان قواعد شسته شش مظهر و اوتار
 حر از هر یک جزو سر بکش جو زینق حر با الالهردک بر میوه صبره تصفیه
 و شویه کنند تا بکوزن آن برود و حل و عقد کنند و بکزد بر سر ذوق فضا
 طرح کنند **قاعده** دیگر شجره هند معلوم را با آبها بر که از زعفران الکیده
 وک بر ابراقه قطیر کرده باشند بدستور شویه و تصفیه نمایند تا شمع لکهها دیکی
 برسد از فضا طرح نمایند **قاعده** دیگر حر رسو و مسوول متوقف بر بقدر طلی و
 زیاده از کتب یک روز در تر آب یا در منقظ طرا زعفران الکیده مذکور بقدر حر جزو
 از کتب که او را زد کرد و سخت کنند باید که در صبره ممتد کرد و پس در زنج بربسی
 نوزل بر کلس البیضی و بند آن ذلت در مقصد سستی بلین نموده در زبند
 و امثال آن حد کرده فقطیر کنند ذلت در سر که در زین صبح شسته
 ضبط نمایند و شجره را با بیده با قدر ذلت او فقطیرند و در کتب
 زنج بکوشند و کوشند را با آبها بکوشند در زین صبره و در زنج در قطره آب قطره
 قطع اذکنند بهتر است و در رسو و لینهف کنند بیلک و در کتب بسیار هم گذارند
 و باز بدستور اده عمل کنند تا شجره شمع گردد و انگاه یکی برسد از قدر و صد و پنجاه
 از شکر و دلت از زنج و شکر بر طرح برود **قاعده** دیگر عبید عیبط یا صعدا

مفرقه آهن را سر که دارند و بچشم نواهند متصرف کوه قطرات از این مفرقه
بر آید بر بزند بکویک اورا بپوشند و نوبه نایند تا منعقد و بسته کنیک سر فرآورد
و از این محققه یکی بر عهد از قهر یک کاس با از زیر طریح کنند و اگر حد و عقد نایند
یکی بر نصف اول در هر پهل و عقد بر ضعف ساقی رود و هر گاه حد و عقد
او بر پشت مرتبه بود بعد نفعی نموده اند که یکی بر غیر از منتهای هر طرف میشود
عقد سیم در عملها مهر دارید و اعمال متفرقه **عقد** سردارید سردارید یا حد
سفید صاف را بعد از کشیدن گوید و در پیش کرده آب لیمو یا آب نیل
بگذرید که اورا بپوشند ضافه نموده چهار روزه روزها بت ناپست اوز
در سر کین نم دار بگذارند تا حد شود و بقوام نبر کرده و فرار معقد از
نک و زجاج با ملنا نصف را بگذرید و ضافه کرده و ششگس هر در دست
کنند و در کف دست بر در هر پهل در کنند و باید دست خالی باورند
و با سبب نقره بسیار یک با هر سحر است که خوب کرده باشند در جبین طریح
آن کورانی کنند و بعد از خشک شدن سیر و آن آورند و بعد از دانه هزار دانه
پسته دانه در یک کرده و آنها را خشک شده را تا تمام روز بدست بالند تا حد
بردارد پس هر عدد در را یک آرد سیده گرفته کوزه میزد و دهند و بعد از یک روز
مهر زاید و اندک خسته کرده قیج نایند و در تور بر باغ ^{بکشند} حوصله او را از خفاقیه دلند بر
پرواز آید و اگر آنها را ضربه گرفته را در شام با هر که خالی از حفت کرده باشند که از آن
دو تور بر باغ کنند و دانه را افواج نایند بیفایه است و اگر مردارید محلول با سیر نیم بر

لب زنده از خشکی نشم بمشقب بزینوا ان سور اخ کرده بسند و جلا داد
 عد حلا سر لوانه سر در آید زرد گشاید یا صاف بشد در آب زنجبیل کوبند با
 سنباده نرم نالکند و در اسرار است و آنخواص سردارید محول است مخلص کت
 و عقد فرار بر آب است **عقد شش و پنج عدد سرش** و پنج غیر احمد در آب قدر در
 الا نوجو پنج مشغول رسیده با سر لیم پزیر سرسته بغالب شیشه طبعی و التا زید
 و از کوفتات است **عقد و آنها سر زین** عدد ف بار در هر که قشر از صدف است
 باید یک بید داشت و جهت سبز از نظر مصفی و جهت سرخ شنبه و جهت
 زرد زنجبیل و جهت ک بر الوانه ای که مناسب باشد آن ف عدد س سفول
 نموده و چندان سستی بید نموده که در سلا خشک شعله پس با سر لیم پزیر سرسته
 هر چه خواهند ترتیب دهند بعد از آنکه چهار ربع که استعمال شده باشد پور
 هر ار کرده بر دماغ زنجبیل خوب نایبند و با پنبه دانند در کبسه کرده در سینه
 بالند تا جلا کرد **عقد زینک** ای روشنی قوت و ای روشنی فی الجمله تا ب
 دانسته باشد قلیان کبسه زان سفید زان زرد شعله فولاد دم الا ف زینک زینک
 تا با سوبه با سر که در اول الطعای سبک در تمام لب بندد و جلا خشک کند در شیشه
 مطبوع و اشک آن کرده تا کسه هفته در زینک زده گذارند تا محض شود و محول
 شیشه به نفع کردد پس با قوت سفید و اشک او در فرغ زینک مطبوع کرده
 باب مذکور گفته در کثیر گذارند و قدر بر سر فرغ نهند و چندان
 اشک دهند که زینک برود **دستور نوشتن عقیق** علی الفلی و بر یک درخت

حفت در حیت فلک است
طیبه از غار

عمر با سبب پیدا با سبب که گفته با آن هر چه بخوانند بر عقین نوبسند با نفس
کنند و بعد از آنکه آن زمان در شهر نزم گذارند تا خوب گرم شود پس سرد طبعه
بدست جلا دهند آنچه نفسی کرده باشند و با زایل نمیکرد و در رنگ کردن استخوانها
زاج و اخشا او را در زمانت نریش بیشتر یکشنبه روز بگذارند تا نرم شود
و چینه سببر در هر عدد و پنج و متفای کسیر هفت متفای و نیم زنگار هر روز
افاضه نموه هر روز بر هم زنند اقل تا ده یوم اگر تا چهار یوم باید در ظرف
سبب بگذارند و اگر کسیر نخورند استخوان زاده روز در شیر کباب نند
تا کسیر نزم شود پس پر زخم آورده سکه روز در رنگ لاکت بگذارند و
اگر لاجورد نخورند تا ده روز در افاضه بایستد شیر کنند
و اگر زرد مغلب باشد هر روز چهار متفای زرد چوبه افاضه نمایند و تا چند
یوم ندر کنند و همچنین استخوانها با پوست پنج لفاع و نیشش است کچک نند
بغایت مطیع گردد و از جویات است **عند ذهب فرعونی** که در رنگ فرق
از ذهب ندارد سوار آنکه در استرکبه همیشه و اگر اصلاح تواند نمود
مقال اهل براد صید را با زنجیر بسبب بند و باب بشویند تا دفع
و زنجیر بقدر سکه آنکه در لوط گذارند و پنج نزد یک بر ذوب رسد
بقدر نه مثل او کس افاضه نموه بگذارند **عند برنج و مشرق** و اورا
نیز گویند رنگین تر است هم بر جها است و نشسته به آب میسک مس را
صفحه بسیار رفیق کرده بقدر همی نبره کنند و ربع آن روز قوتی را

نرمک بیده پشیره مویرگشسته فرعی ساخته بر در سفال آب
نمیده گذاشته اشتر در زیر آن کنند تا سوخته و سیاه و صلب گردد پس
بار دیگر بیده با نلک آن زجاج کسوف امیخته بزهره ماه سرکه
با تخمف نوحا با شکر بسیار ترسد بگذارند **عمده** **تذمیب** که مطیبا
عبارت از نلک است صفا با ابق ذمیب را بمغراض زهره کرده باشد
مشق آن زینتی مطلقه کنند پس در برنج و نقره را تهر بندند و مالیده چو ک
اور از این نلک بید در بر در اشتر نرم کرده مطلقه را باغ مالیده بر دور
اشتر نرم اندک زمان بگذارند تا رخ بسیار شده از نلک ذمیب ظاهر
گردد و اگر قید از قطیبه یک جزو بر نلک با پنج جزو بسیار بایده
مطلقه نمایند و بر کله اشیا مذکوره مالیده بشتر رخ بسیار نمایند
نایب مناسب قطیبه ذمیب است پس اگر بید از نلک قطیبه بملقه ذمیب کنند
بسیار رنگین شده و چمن کز ذنقه فطاط و خالصی از نلک را در سه جزو عبد
مالند حدیث شده و بدستور مطلقا مفضض کند **عمده** **زشت** که مخمخ با لالت نیند
پد سطح آهنگ و فولاد و آهنهای آنرا اصفی کرده با نیک که مذکور میشود بقلع
نقشش از نقشش که خواهمند کنند و بعد از آنکه آن در اشتر نمایند
تا خراش آید در آن نفوذ کنند پس جلا دهند و از اسرار مجرب است
در قی طلائعها در صفوان که بید با سوسیه سخی بلنج نمونک با ب صمغ
بقدر که توان است حال نموده سرشته بجا برزند **عمده** **نقش** طلی علوبا

بانگ مثل سایده بفل مکر رفعت نایبند و باب صمغ عربی حل
 نموده لغات شیرین کنند در نموه بهتر از ورق نقره محلول است و نموه زعفران
 امانه نموه بکشند نایب مناب تنهیب کورق طلا است و با زنگار زرد
 و بکسوف مستقی میبندد **عمل کتابت** نمونه کسر را همراجه با صمغ عربی استعمال
 کنند قائم مقام مداد است **بدل شیرین** که در کتابت و نقاشی بهتر از نمونه
 است استانی سبز را یکسانه روز در آب کهنه بشویند و آب آن نموده
 با شیر نرم بکوبند تا در دو طرف او جدا شود و آب استانی سبزی
 در خشندگی بهم رسد پس در لطیف او را با صمغ عربی جمع نموده استعمال
 کنند **تدبیر آهن** که مانند آهن را با آهن را باید آمیز را در روغن کهنه اطفای کنند
 بار دیگر تفسیه افسر آهن باب کنند **حفظ آلات آهنی** که هرگز زنگ نگیرد باید
 قلعی را خوب کرده گذاشت تا زنگ با هم رسد و آزار از روغن و چوب رسد
 گرفته با آلات حدیدس مانند دیگر زنگ نمیکرد **حانه** در بین خطور هر روز
دفع مشهوره لغز قلم هندس **الاقح** **بکلی** **جلش**
 ۲۲۳ ۲۲۲

دست هفت و سه **ترغذ** **حفض**
 ۴۳۴ ۵۵۵ ۶۶۶ ۷۷۷ ۸۸۸

طصط قلم هندس که آقا و کبط نمیکرد و شربت متص کبط است
 ۹۹۹
 و مات از خط میگذرد و الوف جدا از کشتن از خط را با بر میبرد

تریش ت ش خ ذ نی ظ غ ق م دیگر سردی

بی با یک خط فطره طلبشده ز سواخ کصدقه
مخت است که بی سر طلمات ایگد ازین طلمات
کنند قلم منقو طر و این نزدیک بسجوت مکرانکه بسجوز بار
حرف از ایگد و خط فطر خط مکنند و در نیجا مازار هر حرف از خود
نهی نقطه بر شجود صدایست قلم او حط و بنا بر این قلم بر این
بیت است که گفته اند او حط و در رسم جو حی الخ
که خط و صلا بعلین معجزات برق تیشین است او حقم
فیز معجزات آن حرف و ادراک است که آنجه واکنداشته غیر
معجزه تغییر دهند بر دشر که بی حرف اول از طلمات بیت مذکور
حرف ثانی را اولیند و دین دیگر است که صلا او حط له
در رسم بود حرف منقولش بجای خود
بوده صحیح نام است طریق جمع خطوط بر موزه بومی
آله و بنو فیکه هذا ما کتبه الله



عالم در باب نهم دستور نامه مذکور است و طریق تخیل مخصوص است اصل است
دستورات انعام موصوفه المؤمنین که آن مشتمل بر اینست دستور است و بیان

اعلم ان معانی است با رویه مرکبه ذکر بر یک از مرکبات چون هر علت و مضر را بدو مضر در او
 نمیتوان نمود بنا برین موافق هر یک باید ترکیب مفردات کرده هر چند از مرکب قلیل الیجزا مقصود
 حاصل شود بهتر از کینه الیجزا و سبب کثرت اجزای بسیار میباشند مثل او خال جز که بدو مضر در او ای
 مقصود باشد و باصلح گفته و یا معلول شیء و یا تقویت و منفوذ او منظور باشد و امثال آن از کتاب
 الیه از نوع که اهریت طعم و حفظ نوت و اختلاف کیفیت استعمال آن و باید در مرکبات اجزای
 که چند و عدده و از کبار ادویه باشد حذف نکنند مثل قرص افیون و اکثر ادویه تریاق که در هر چه حرف آن باشد
 و خالص نباشد بلا در کفره قرص افیون و اکثر ادویه تریاق است و هر چه ادویه که اکثر هر یک گفته دیگر
 باشد و قدر شریف است و نکنند که فعلا یکدیگر را مانع نشود مثل است و اجزای بسیار با اجزای قالیض
 و با طبیعت عین و طبیعت اعضا معهود و طبیعت ادویه و خصوصیت آن بهر عضو و خلط و
 نصیب و مکان و عاده و سستی منظور باشد بعضی از ادویه شدید القوه اند مثل افیون و زعفران
 و بعضی ضعیف القوه اند و بعضی ضعیف القوه اند و بعضی کثیر القوه و بعضی کثیر القوه باضعف خاص اند
 مانند غار یقون و بعضی قلیل المنفعه که زیاده از یک منفوعند شده و بعضی شریف الفعل و بعضی
 خشن و بعضی شکر القوه یا دیگر و بعضی در مانع منفرد و بعضی ضعیف قوه ادویه مانع اند پس در ترکیب
 شرط است که از کثیر المنفعه و شریف و از ضعیف القوه کثیر المنفعه قدر زیاده داخل کنند و از قوی القوه
 و قلیل المنفعه کثیر و از آنچه در مانع منفرد بوده و از هر چه شریف الفعل قلیل المنفعه باشد بقدر مقصود
 کنند و از آنچه قوت و از مانع را ضعیف کنند بقدر ضرورت و از در مانع کثیر المنفعه و از ضعیف
 قلیل المنفعه متوسط کنند پس در مراعات عضو قلیل قوت و کثرت مقدار ادویه مختلف میشود
 هر گاه عضو قویتر باشد از در کثیر المنفعه شریف ضعیف القوه قدر زیاده باید که در هر گاه عضو ضعیفتر

مثل

نقص در اثر

در کتابت بسنی است بر سبت چهار باب **باب اول** در ذکر معانی کبار و صفات و تریقات
و ایاریجات و فقرات و جواریجات **باب دوم** در حبوب **باب سیم** در اقراص **باب چهارم**
در سفوفات **باب پنجم** در شهریه **باب ششم** در مریات و بعضی خلویات **باب هفتم** در
توفات **باب هشتم** در مطبوعات و تقوعات و ماوال اصول و حقیقات و مسکنات **باب نهم**
در سنونات و مضمضه و غرغره **باب دهم** در الکحل و شایان و ادویه عین **باب یازدهم** در ارباب
و آنچه بدان متعلق است **باب دوازدهم** در ذکر مرهمها و ذرورات و ما متعلق **باب سیزدهم** در
ضمرات و کمادات و نظولات و نظورات **باب چهاردهم** در کرمها و کرمات و کرمات و کرمات
و شومعات و لیلخ **باب پانزدهم** در حقیقتها و فایده سهل و فرسجات و جمولات **باب شانزدهم**
در خضبات و آنچه گوید در از کندن و بر ماند و نرم کند و سبتر و آنچه با متعلق باشد **باب**
هفدهم در غسولات و منقیات بشره و محرات و مسحات بدن و محضرات **باب هجدهم** در
ادویه کافور و صندل و برص و دشم و نمش و برش و خیدن و قلع انار **باب نوزدهم** در عطیقات
و طبیات فرج و ملذذات جماع و آنچه مخصوص است بزنان و مسوحات قرض **باب بیستم** در
ذکر خواص نرپر و انارچه و بعضی ادویه که از سبب حکما را مقدم است **باب بیست و یکم** در ذکر بعضی ادویه
که حکما رهند که بگفت اینها را سبب نامند و آنچه بدان مناسب است **باب دوم** در ذکر بعضی ادویه
که مخصوص معالجه چهار پایان است و از کتب بطره نقل شده **باب بیست و دویم** در قلع انار زنگبار
در رفع جرب و امثال آن و آنچه با متعلق است **باب چهارم** در دستور معالجه طپور که بزدره رهند
باب اول از قسم نانه دستور است در معالجه زردان مستعمل است بر پنج فصل در تریقات **باب دوم**

در ایاریجات

اسما بجوز غار بقون رب السمک من این بدن از هر یک دوازده شتار عنقران رنجیل را و نه چینی نظا
فوتیج فرسیون سلطو خود سس قسط فلفل ارضی و آغلغاش کله شمع کند رفقاج ادر حر فطرا
سایون صغ البطم ساجه سیاه حب القار سنبل الطیب جمده از هر یک شش مثقال یعنی
بزرگ ترنس سیالیون حرف ناخواه کما در پوست کما فی طوس عصاره هونمطید اس عصاره کله الشمس
سنبل روم ساجه هند حنطیا نار اراغ طین مختوم فلفیل محرف حمام و حب حب
هونار بقون صغ عربی نردمانا سیون موقو افاقیا کلنج از هر یک چهار مثقال دو قوقه نقر السهوی
جاشیه قنطربون دقیق زراوند طویل چند پسته از هر یک مثقال و اوزان زردار و کله که در شت
اندروم شش مثقال است بوی حب است که مذکور شد و عدد اجزا البیضا قرص هفتاد میشود اما با شتر
آنکه هر چه خوب و برکت و شکوفه و شحم و قرص پسته علیجه نهج بسیارند که عصاره او بیرون
نرود از پر و وزن بسیار با یک مثل عصاره بیرون کنند و بعد از آن هر یک بوزن در آورند هر
مجموع و در بوی عصاره است مخلوب که در شت با نه روز در شتر آب جمهور با شت با غسل نجسند
تا خوب غسل شود و هر چه مایع است مثل عسل و شراب و روغن با باید در وقت ساختن شتر آب را بر در آت نرم
بعد از تمام غسل مخلوط کنند و هر چه عصاره تازه باشد و محتاج بر خیسین نباشد در روز تر کب و خال
کنند و باید هر یک او در تازه و از کان مخصوص با پسته و در وزن او در غسل بقوام آورده که گفته شد
با و وزن مثقال بشتر آب جمهور با مطبوخ عقیق بر جای خفا و نموه مخلوط کنند و اول او در پسته را در مقابل
انتاب و غسل ریزند بعد از آن محلول او کفچه چون سازند بر وزن لبسان چرب کنند و هر روز بر روی
خاکستر که گفته شد تا دو لیست بار بر رسم زده بگذرانند و روز او را با چوب ناز که پوست نند با چمن زور بعضی

گویند که بعد از چهار روز باید بر هم زده ماه پس از نظر طلا باقیه چینی باقیه کنند بعد از یک هفته بخار
بشد و بعد از هر یک ماه سرپوش بپوشد و بیک روز بگذرانند تا سرچ او مشغول و روز دیگر بار سنگ کم کنند اما همچنان
او جدا کنند یک بشخورد و او را سه ل مثل محمود داده و چینی علی آن از تریاق بقدر با قلاب بدینند که در حال
عمل سه ل نماید خوبست **دبستور حیوان** یا بس المزاج را از تریاق بدیند و بعد از آن افروزی کند و زهر در
او اثر نکند **دبستور زهر** یا حیوان دیگر را در وقت حال داده بعد از آن تریاق بدیند آن حیوان نمید **دبستور**
اذا به خون منجمد نماید دبستور در این افروزی کند آنرا بکشد اما طریق استعمال و مقدارش تا سه ل
او را در دو او سه سوم از یک بند قریب بکشد قریب و او از می سه ل تا شش سدر از یک کیفتی تا سه ل
استعمال نموده و حسب قوه و ضعف سموم و مواد دیگر از سه ل کند شش بدیند و در امر استعمال نموده و اگر کند بقدر
افضل شربت جایز است جهت جدام درص و اختلاط عقل و قبال و لغوه و تشنج و اختلاج و صرع و دفع هم
بعد از شفا یا تا الاصول بقدر بند قریب تا شش و تا چهل روز هر روز آن سه ل نماید و طلا کنند و چنانچه
هم و اخراج چنین مرده یک با قلاب مطبوخ سداب و مشک طریح و امثال آن و جذاب جهت کند که افی
از یک شغال تا شغال باشد با مطبوخ جهت و او را سه ل افیون و ذرا سه ل از شغال یا یک شغال یا کوفی
سه ل جهت کند سگ دیوانه و امثال او یک شغال و زباده از آن با خاکستر سلطان زهر و جهت عقب
نیم در هم باشد با بند زنبق جهت زنبور شغال یا سکه که در زنبق با سکه که در جهت سرفه و در سینه
و بهر یک تر مسه با سل و جهت نفع معده و امعاء و دانک آب زنبور جهت جمع کلیه بعد بند قریب
با شهاب مزوج آب جهت لرزیدن تهر بارده و دانک شغال آب کرم و جهت شانه با ندر عقل ازرق
قولنج با طبع را زیاد و کفر و برین خروج و اصل السموم و غناب سپستان بعد بند قریب جهت تسکین و امراض

جگر با اودی مخصوصه آن بعد یکدگند تا جگر داند از کله او تا یک مثقال و جهت نفث الدم با جگر و آب
 روشن گاو و آب جهت ترشده امعاء و سهال مثقال آب سماق و آب بوجه سنگ شانه و کوره با جگر و آب
 باطنج که فرود در اورام بطور سهال و سهولت مثقال اسکنجبین معصلا جهت نیکو رنگ رخسار بقدر یک مثقال
 باطنج نسیین و جهت سپرزیک با قلاب اسکنجبین و جهت کرم معده یا مثقال ناسل و جهت هر یک از امراض
 باره گو با اودی مخصوصه آن مثقال نایب **مشرد و بطوس اندرون سر کوبید که مولف آن اقلیم نیست**
 پادشاه رومی که مسرت بهین اسم به ترکیب نفع از تریاق الکبریا بر مقدم است و در دفع سموم تاب تاب
 تریاق فاروق مثل ادرت و در تحلیل سده و اورام صلبه و آنچه در فواصل باشد و در کوبید که اقر از دست و
 بکرات اوست و قوه او را در ندره سال نیست و در طریق سخته و استمال و قدر شربت مثل تریاق
 الکبریت **صفت آن** که موافق نسخه است و غیر بهتر از سایر نسخه ها میاید و از آن غریب مشاهده
 نموده ترصاف رخسار غاریقون بخیل و چنبر علیک البطم که از هر یک مثقال سنبل العلیب کند
 خردل سفید معوج به آن اسطوخودوس از هر قطه ششین سیسالیوس که فیطوس قندهارینا و در غفل
 عصاره بجزه انیس هند جاوشیر ساج میوه یا از هر یک مثقال سنبل العلیب یا هکسید سورنگان
 جمعه نوم بر روغن اکلیل المکاج عطیانار و غرض به آن قرص فرغیون محل ازرق از هر یک مثقال
 سداس شش مثقال شوق ناروسین مصطکی صغیر بقطر اسلیون فرودمانا انیسون رازیانه کلر مسخه
 بنفشه و شکط مشبع از هر یک مثقال افاقیان و سقنقور و غاریقون از هر یک چهار مثقال و نیم نسیون
 و ج و موم کینج با ردن از هر یک سه مثقال صومغ ادرسه که یاد شده است و در مثقال پنج پسته و وزن اودی
 عمل بر شند و در مثقال آن قدر پسته که صومغ ادرسه نشاند و بدل سقنقور ما هر دو بیان بوزن او سکه

است در دفع سموم تاب تاب
 و در دفع سموم تاب تاب

جگر

صید کنند و حقیقتش افعول است بر میده اند و پنهانیه ستر را بود از ششاه استعمال نمایند چون بلبل و عود
دروغن مفقود العودند بدل حبث نیم وزن او حبث الغار و بدل عود او نیم وزن از زرا و بد طول بدل
سقفه ستمک صید ابدال و غن بلبل و غن ترب کرده و بغایت خوشتر یافته اند **دیکر**
ممول حکیم فاضل سود عماد الدین محمود است با شیه کامل الصناعت چند فرسهره در در صفت کثیرا
رغفران رنجیل و اجیز از هر یک ده م سنبال الطیب کند رخردل ابض و خر عود بدل ان صغ البطم و
قسطح اسطوخودوس بسیار کوس در فلفل چند عصاره هونطیاس که کوه التیس است مویزات و غیر
سبع هند از هر یک شش مثقال سنجو فلفل سیاه و سفید اکلیل الکبجد ه ثوم بزرگ نیم خرزبری
روغن بلبان فونیون و قمل از هر یک شش مثقال شق نار دین نیم گرم حبیبی صطک فطر لیبون
ایون رازیانه کاسر پنج جنطیانام شکط مشع از هر یک پنج درم **صفت یاق الامه که رفع سحر**
هو ام کنه و اطباک بنی اجماع نموده اند که هر که در ویاد و بعضی اوقات بقدر نیم مثقال طلا
و بشه اب قایم مقام آن تناول نماید بر شک و شبهه رفع اذیت و با و تب باقی میکند و بغایت
جرب دانستند و از جالینوس منقول است که در سال و بار آن عطر هر که استعمال نموده سالم ماند
صبر زرد و جز و خر صاف و رغفران از هر یک یکم و **تریاق اراجه** اول ترکیب است در تریاقات دریم
گرم در درم خشک مجلیل رباع غلظ و مصلح جگر و سپر و دفع سده و در فضلات و آنچه از تهیه برود
محبس شده باشد و **تریاق** سم مار و عقرب مورث صداع و دموه و مصلحت شیره خرفه و دگر شش
نایم مقدار و فویش تا در سال قیست به بدشش نصف و زشتن شرد و بطوشش است **صفت آن جنطیان**
حبث الغار صاف زرد و طول بلبل است و عسل در آن **تریاق مود و کشف الهموم** منقول از تذکره

مایل

معدن کبر ارت و قوتش نسبت سابقیت و شیرش از کبکشانه متفان سفید و باور
 هر سم و مقوی به جهت جنون و صرع و مالنجولیا با آب مرزنجوش استعمال نمایند جهت لقمه و فوالم
 و امراض بارده و ماغز و عروق کاشانه با آب کزله و آب ترب جهت ضیق النفس و سرفه و نفس دم
 و خفقان و ضووف معدنه که از حرارت چشمه آب کاسنی اگر از برودت چشمه با کلاب جهت استسقاء کبر
 و برقان و قولنج با آب انیسون جهت بواسیر و امراض مقعد با آب عناب جهت مفصل و نفس با آب
 سچ که در زبان و جهت سموم و جذام پیشتر از هر حشیده و جهت برص و مریق با الماء العسل بنوشند و طلا
 او در امراض مذکوره و جهت او را مفعول است **صفت آن** پوست نرنگ و نرم آن و بزرگ از هر یک
 متفان حبه الفار جطبا سبیل الطیب مر فیمن از هر یک نصف متفان زنب در روغ اطربلان بصل
 سرخ و سفید انیسون از هر یک سه متفان مر و کبر با از هر یک هر متفان عود دهند صفت متفان با در هر
 معدن سیزده دانگ مر و اید چهار متفان عود را در پست و شش متفان کلاب بسیند و با در هر را در جمل کنند
 بگذازند و مر و اید را در شیت کرده آب سرخ در بریزند و سر او را محکم کرده در حمام بگذازند تا محل شسته و
 حل شدن با عود و با در هر محلول مخلوط سازند و سه وزن ادویه سبیل تقویم آورده را با آنش نرم کنند و با محلول
 کم کم در روغن برسم کنند و بعد از آن ادویه را صاف کرده بعد از ششماه استعمال نمایند و آتش او باید که بقدر
 باشد که بخوش نیاید و اگر نادر هر معدن به هم رسد فادز هر حیوان را با در او سیزده قرط کنند **تریاق ابوما**
هره در معین مذکور است فصل دوم در ایاجات **باب اول** فو قان یا با نرغ یا بلرف فیله فریوس است بنین
 یونان یعنی دوار که در او از سه سهر است که بنشیند الله تعالی عوض او در عروق میشود و تفریق خلط بنشیند
 متفان معین شرط داشته اند که آتش با در هر سه و با سبیل سرشته و قوتش با چهار سال نسبت که گویند تا سال

و فادز هر حیوان

و در شربش از نیمه تا چهار مثقال بآید که دره بسفایج و زوفا و نهمون و هلبید کبابی و کلک و زبان و
اسطوخودوس از هر یک بقدر حاجت چو شایسته باشند بیکدیگر هم ملحق نظر استعمال نمایند که هم خشک
و همته جزام و برص و بهرق و مریع و جنون و داء النعلب و داء الحیمه و عسل و نفس و جناس حسیض و داء
لفیل و در معده و جگر و کوره و مفاصل و عروق النسا و شنج و لثوه و توجع کبد و در دمانه و قروح او و ثقل
سامه و در دوسه من نافع و سهام خلط محرق و زنج و مواد بجز سودا و ادرار مفید است در آنچه در تحت
هر یک گفته شده و موثباتی نیستی کامل و بهترین نسخه است حبت الفار از در **صفت آن** ششم خنظل
غاریقون شقی خربق سیاه گسویا هونار یقون از هر یک مثقال انیسون بسفایج مقل کبکبادیو
فرسیون سلجی از هر یک است مثقال دار فلفل نافع سیاه سفید و اجیز زعفران جاویشیر سلجی چند
فطر اس لیون زراوند طویل از هر یک چهار مثقال عسل بپزند و بعد از ششماه استعمال نمایند و در بعضی
نسخه عصاره فیتین حبت الفار از هر یک مثقال ثوم برزقیون سوج هند سفیل مشو حبه
صاف سبیل هند حبت طبا ناسطوخودوس شجیل حماما حاشا از هر یک مثقال و نیم اضافه نموده اند **باب هجده**
در بطوس **الباب** که قبل از زمان جالینوس تا لیف یافته است اسم باوشه آن عصر و قویتر از سایر
ایارجات و اعدال از ابارج او غار یا دونه شربش تا چهار مثقال مطبوخ غاریقون و سبیل ادویه مناسبه
عقد و اسهل و نافع است از بر سر و المزاج بارد و اوجاع کبد و معده و طحال و کوره و دمانه و جناس حسیض
و قریح و امراض عسقه و جهته دفع مضمول غلیظ از جوینها و غلظت بر و عسل و نفس همه تنقیه بدن از خلط کاسه
و شقی و تقویت و تعدیل آن از معده است و جهته تحلیل راج و سده جگر و سپرز و پهنودین و حایض مستسقا که
از ضعف و سردت جگر باشد و وجع کرده و جمیع انواع درد سرد و جنام و برص و خنق و بنور و لثوه و غش

وفاق و تقویت حرارت غریز نافع است و نقابت ضعف اولی مانع و دافع سودا و اسهال و بلغم متعفن باشد
 که از نده اختلاط غلیظ از کبیرا و جهته نیکو کردن رنگ که از نقصان خون باشد و جنباس خون که از سردی
 عروق است جهت اصلاح و تقویت بدن آنها مفید و مرکب است از ادویه کبیرا و تخم آن و سوطا و بقدر
 قدر از برار صحر و بقوه آب است و این سه عدل است آنچه موافق نسخ کامل است به شرح نوشته شده است
مصراف صفت آن صبر سوطا غار یقون ایض زعفران و این چیز روح مصطلک دهن البت مکمل است درم فرقیون
 در انقل فلعل ایض در سود و جظینا ففتح از هر مکده ۲ درم قسط المرکه ذر بوس ایتیمون مکده ۲ درم اسهال
 سیخ عود بن سبب مکده ۲ درم زراوند چهار درم و نصف قنونیاء درم سنبل الطیب ۲ درم بنیم
 مویحان مکده ۲ درم بصل باشند و بعد از ششماه استعمال نمایند و در نسخ تخم این اهل قریح مویحان شده
ایبارج فیه البغیة یمانه فیه البغیة علی است و از نالیفات بقراط و نافع است در امراض سرد و دافع اسهال
 و ماغرت و فرفر معده و مواد بنماده و جویب سهله و کوبه مفر کرده و مصطلک غنای است و قدر شربش
 در اشغال و قوتش در اول فرست **صفت آن** کلسنج مصطلک سنبل الطیب عود بن سبب سنج در حبه
 هارون از هر یک یک درم زرد و چند ان مجموع کوفته و چغندر کبیرا استعمال نمایند بصل شهادت شده و اگر
 ماده جویب کنند بدون غسل **ایبارج حالینوس** منافع **ایبارج** لو غازی است و کجک تلخ در سردی حاصل
 البول و تقطیر البول الفع از دست و در بقا قوه و قدر شربت و طریق استعمال استوار ایبارج لو غازی است
صفت آن موافق نسخ کامل شرم حنظل غار یقون بیار عنصل مشوشق قنونیاء خرق بود و در نسخ
 فرقیون از هر یک شاره اشغال سنجاق ایتیمون مغز ازقن که ذر بوس سنجاق ایتیمون از هر یک اشغال سنجاق
 سنج زراوند طویق فلعل صحر و بیض در انقل در انقل در این چیزها شربت به شرف ایلیون از هر یک چهار

اشغال در سبب

شغال در بعضی زعفران و صبر را چهار شغال اضافه نموده اند با روغن عسل شسته بمطبوخ صوفی شغال
نماید **ایارح الکافور بنی داود** جهت امراض رطوبه و کوشا از نفس و در امره السواد و کوشه
که از رطوبت بنه و در کله و شنج و فواق و وجع مفاصل و زرد آب و قروح و ریه و جگر و کبدن سگ دیوانه باز
آب نرسیده به سلطان محرق داود هر گاه از آب نرسیده مخلوط سازند بنر ستر از عصاره فندک و صندل و عصاره
حنظل وزن چهار فرات و با آب قیصوم بپوشند جهت دروشکم و زخم آب سبک آب که مخلوط سازند با
فراط جند به ستر جهت درد کرده آب کرفس و در سبک علی باطنج افیتون و مویز و انبه پودان کرده و قدر
شیرین و هفت مزاج به ستر ایارح سابق است **صفه آن** ششم حنظل است و در دم فراسیون مخلوط و
خزق سیاه که از پوست سقویا فلفل سفید و فلفل از هر یک در او قیده در مختارین این چهار است فصل الفار
مشهور فریتون جبر زعفران جسطیا فطر اسلیون اشق جاوشیز از هر یک یک اوقیه جمده و در چینی که در حنظل
سنبلی اذخر نوذج زرا و زنده حرج مکده در هم بمال بپوشند و بقدر حاجت استعمال نمایند **ایارح زعفران**
شبه کامل الصناعت به فریت شده جهت رفع سودا و بلغم و داء النعلب و امراض بارده دماغ و عصبانیه
که در ایارح کوفاز یا فندک کورست با بلغم فطر استعمال نمایند و صومغ در شراب شلت یک است و قدر شش
مزاج به ستر سابق است **صفه آن** ششم حنظل است درم صبر سنجید درم نولجان درم کمد ریوس است درم
سکنج جاوشیز هفت درم زرافند درم فطر اسلیون فلفل سفید و مکده درم سنبلی سنجید درم زعفران
رخیچ و صفر جمده مکده درم و در بعضی که فلفل سفید فراسیون خار لیون از هر یک به مقدار بنه
بقدر حاجت بمال شسته استعمال نمایند **ایارح البقر اطه ایارح** هفت **طینسن** جهت رطوبت بنه
درد و سکه از بنجر کاسه متولد شده بنه جهت غم و خوف و سایر علل سودا و بلغم نافع و قدر شش است

مزاج بستور ابارج سابق است **صفت آن** جنطیانا سنبلی زراوند مدح سکنجیه و آچین از هر یک یک درم
 قطره ایون کی در یک کاس سطر خود کس فلکمدون که از هر یک یک درم هر چهار درم حب لبان نعفران از
 هر یک یک درم و پنجم صبیحه درم دهم ششم مختلط شش درم هجده بقدر حاجت بسته شده **ایاج اندرون مس**
 جهت امراض بارده دماغ و معدده و مفاصل و شنج و صد ریضه و شکستگی اعضا و دردها و معدده و وقت دم و
 در دسترگاه نافع است قدر شربت آن یک درم یا چهار درم در او را صلبه یا کچین بنوشند و ضمیر کنند جهت
 چشم آفتاب غلب جهت رم مقعد با کلسر جهت فرج سرگشتگان با کبر که ضار نماید در امراض
 دهن غوغه کند و طریق شربت و دست مزاج بستور ابارجات سابق است **صفت آن** و آچین سکنجیه
 سیاه نصب الزیره عناب سبزی فجاج اذخر قشور الطلع سر اوقیه و لصف که پسته در دیک سفالین
 که آفتاب بان شش درم بسته و شغال است بچون نماند با نصف رسد با صغیر غوغه نگاه دارند و
 صبر قوی که طرا با آفتاب بان در آفتاب ساییده بشویند و چند آن در آفتاب بسیارند که خشک شده
 بعد از آن با او پیوسته بستور در آفتاب صبر را ساییده تا جمع آید با جذب بسیارند خشک شویان
 دیگر او را با نعفران و مر که از هر یک که اوفیه در بعضی است بکوفیه ساییده و در ظرف شیشه نگاه دارند و قدر
 شش درم است **دیک ایاج اندرون مس** که این هیل در مختار ذکر کرده ششم مختلط شش درم هجده بقدر
 الفار مشهور غار یقون سقونیا خریق سوسن و شوق بستور دیون چهار درم پنجم و در بعضی است که درم دهم که در
 انجمن مقل صبر است درم حاشا هونار یقون سماج هند فراسیون جبهه سکنجیه فلفل سود و نعفران
 در چند و فلفل سفیج جوشیه سکنجیه چند پسته قطره ایون زراوند طویل از هر یک چهار درم هجده
 بسته شده و قدر شربت از کتختان چهار مثقال **فصل دهم در جوارش** که در شش ناکه است

روغن

ملح و آوند

یعنی کوانده از شتر اعانت حکما فرست است و او عبارت از تراکیب که در قوه معده و تحمل ریح و مصلح
 اغذیه باشد و بعد از شستن ادویه بشکافد امثال آن در صبح پهن کرده پاره پاره کنند و مدتی جهت
 علاج او منظور نیست و منافع این بعضی از معجزات است که در تحت بوارشات ذکر کرده و ظاهر موفقی
 قانون نباشد **جوارش الملوک** و او آنست که در مذکور میشود **جوارش اولو معو** اعضا در
 و معده و مصلح حال رحم است و در حفظ چنین از اسقاط بغایت مجرب است لکن عاقر خاز از هر
 یک درم رنجیل مصلح از هر یک چهار درم در بنیاد در پنج تخم کزک شش طرح فاقه جوز بوا آب به سه ترفه از هر یک
 در درم این سرخ و سفید فلفل در فلفل از هر یک سه درم و در چینی خردم شکر سیاه مثل ادویه تدبیر است
 یک مینو در حفظ اسقاط چنین مداومت شرط است **جوارش** جهت تقویت معده و تخفیف رطوبات
 و خفقان و ضعف جگر و ماغز نافع است **صفت آن** عود هند سنبل الطیب سنبل روم مصلح و فلفل
 دانه سیل چرب و از هر یک در جز و هلیله کابل قزو تخم کزک سنبل زرد بنار و پوست تریج بادریج بویه از هر یک
 یک درم زعفران بسیار رنجیل از هر یک نیم جز و شکاف از هر یک سه درم شقال ارادویه مثقال یکموزن و نیم
 ادویه شکر بقوام آورده بشکنند شتر بنار و مثقال **جوارش زرعی** **معده علیکم** بلهون سنا شقال
 نو دراز سنقر لسان العفار مکه شقال رنجیل تخم کزک تخم شنبلیله تخم تره نیزه تخم کزک نیم
 تخم کنگه ناخوب لیجان جوز الطیب و در فلفل بوزید آن مکه شقال نیم انچه و کافور باشند
 مقدار شربت از یک مثقاله مثقاله این زرعی و نیزه یک است **جوارش** سنقر و کزک و سنقر
 بهم رسد بدل آن در وزن او خطه بغایت خردل کنند بغایت نافع است جهت تقویت معده
 و باه و هضم ریش و کرده و کورالات بول **جوارش فجاج** جهت تقویت معده و هضم باغمه

از شتر بعضی
 و معو اما که در ضد ریح و سفید
 و شیا و سنا با کزک و سنا
 با کزک و کزک و سنا با کزک
 از ضایع مخالفه و ضد کزک

اعلم ان المحصر والسعة والشدق لا تزيد في سرداء والتكون في هذا
 الا مخرج
 مفيد استصحب طلاء سبب شربين را از پوست و تخم پاك كه به شراب ربيحي نه بچوت مند امهر استند
 و از پير و ميزن سپون كند با نيم رطل شكر سفيد و نيم رطل غسل بقوام آورده و غلغل و در غلغل و در غلغل
 اريكه در مشقال رنجبيل چهار مثقال زعفران پنج مثقال عود دهندي پنج آل كوفته و چغندر بشهند **جوارش** بالادكان
 جونه زجاج بوسه و تقويت باه و هم طعام بغايت انفسه و موافق مبرودين است رنجبيل ده سياره و غلغل
 سه سياره شطرح ده سياره شفا قلع پنج سياره فابنه چهار صده و پنجاه مثقال منزه كره و كان سفيد كه كنجند
 مكد و ده مثقال و ده عدد بلادر را كويده درسته او قيه روغن كنج خريده در دست مالیده و در صاف
 غصه ادويه را بان چرب كند و يكوزن و نيم غايب را بقوام آورده **بشند جوارش** شكر جيت تخم ميمده
 و تقويت باغمه و رنغ و رطوبات نافع است **صفه آن** كباره تا تا كبد و صفه و رنغل در جيره رنجبيل و غلغل
 زعفران مكد آل عود و غلغل مكد نيم آل چياه مثقال شكر سفيد را بقوام آورده **بشند جوارش** كافور **جته**
 صنف معده و باغمه و بلغم غليظ و حفقان انفسه رنجبيل غلغل در غلغل در جيره قوه سماج سنبل الطيب
 جوز بواهندل مزد و دلك ناهل بسيله تر غلغل نارسك طاليس فرسعه طباشير عود دهندي مكد سول انيم
 كافور مكد آل و نيم نو و مشقال و ندر را بقوام آورده **بشند جوارش** **خود جيت** سه سال مزين و نوبه
 معده و جگر در رنغ رطوبات معده و امعاء نافع و موافق امزج اطفال و زلق الامعاء بغايت مفيد است
 از تر كيات مذكور است و انده المور كه از سره كه اخراج كند بشند و بوداده مثل سره صلابه كره و سبي
 و پنج مثقال تخم نور و شفت آل خرنوب نبطر كلفه جوز بواهندل جوارج مكد آل كنده را بخواه سهده مصطك
 سنبل الطيب مكد پنج مثقال با شكر باسل بقوام آورده و وزن ادويه **بشند** شربتر است آل **جوارش** مفرغ **تاليف**
 كند جيت حزال و تقويت بدن و معده و نيكو كردن رنگ رخسار و بود در مان و رنغ بغايت مؤثر است

طاليس

بدان بدستی که در حد و شتاب نمودن و سختی و زردیدن روزی را زیاد میکند و نامش در این کتاب
بهرت است.

بکسر زشت که سوزش آن در نقل مصطکی سنبل الطیب سارون از هر یک سه لقره زرنب
از هر یک سه ل بس با سه جوز بوا فاقه کبار و صفقار هر یک یک بوزن اودیه آمده است که در سه لقره
آب پخت شده تا بکشد رسد از هر دین پرون کرده با یک لطل شکر سفید بقوام آورده شده
و این سه بعینه بنوشد اردو رسد است مگر در وزن آمده **جوارش سفید** به سه لقره جوارش
نقاح است و در تقویت معده این از آن و طریق ساختن در جوارش نقاح مگر است بجای سب
پیشترین باید که در فصل چهارم در معاین کبار و صفقار و باینه و مسهل هر سه متضمن تعدیل و تطبیف
و تقطیع و تفهیم و تسهین و جلاء و صرفظا صحت و تحلیل است و آنرا می چینه اند و هر چه از آن جدا
مستعمل بر ادویه قوی ترکیب و نه الحاحیه پیشتر است بعد از مزاج سینه که او را کبار نامند و عکس او را
صفقار و آنچه متضمن نوران حرارت غریز و قوی و ارواح باشد که عفت پرورند آنرا امسج نامند
و شروط ترکیب معاین بر اینست که در تریاق مذکور شده و باید به سه لقره شود و در فصل مستان
سه وزن اودیه و در تابستان هر وزن اودیه فرموده اند مگر از هر وزن را جایزند شده اند و بعضی نوران
اودیه در بعضی ترکیب قابل شده اند و اکثر در همه فصول بسوزان قایلند خصوصاً می چینه کبار را
پو غایب است مانع تعفن و موجب امتزاج و نفوذ قوه اودیه در اعضا و قبول طبیعت و حافظ قوه است
و سبب آنکه کیفیت عمل را در مزاج ترکیب معاین مکرر شده اند ظاهر نیست و نیز در حقیق اول و مزاج کبار
است **معجون سقا طبعیت امراض باغی** و سودا و دانه بر صداع وضع کرده و جنون و ضعف بدن و سینه
دو کاس و گل رس و قندیم دوق و صمغ و برص و بهنق دود و مسده و جگر و دیرقان و کسر زود ما سله و غیره فواید
بعینه است **ص** جنطیبا نقره مانا مشک بچکنکشت حب الغار زراوند طویل نیون چند پسته سبب

اسرع فما نويت تجدا الخبير ان شاء الله تعالى

اسرون سنج از هر یک یک مقدار صاف بکشند و در دانک کبرتر که بکشند و چهار دانگ در روغ زرد بادام کزین
از هر یک یک مقدار و چهار دانگ غفران و در خیز یک نسول صبر بره سفید و جوز بوا ترغزل بود شوق با
سنبل الطیب کل سنج سحر حبه المند بلبله سیاه بلبله آبی و کتان شقال و یکده دانگ کرم بزر
کرم بنار کرم کندا از هر یک آن در دانک زرب شیطیح برین غنصل مشو افنج از هر یک آن کرم صلابه
کرده بر روغ بادام چرب نموده بسته وزن اسل برشند و در چوشماه که بسته بعد از آن استعمال نمایند
شیر از هر آن چهار مقدار **عجین الاربطون جت** سل و در شکم و برها مختلفه در روغ و روغ قویج و در
روغ مفید است فرغون فغون سیغ غفران حماما افانیا در قسط المرسل صغ و یک کرم خند قوی
کرم الخیره جت مخمض المقشع مع از روغ لبان سماق بدانند دلق بد از کبریت و قویج و یک کرم خند
بعض از هر یک شش کلم سنج عاقه و در حاشیة کرم طینت کرم سداب مکه چهار مقدار بزر البج جت الارج
تاوه کرم طرشقون ده آل کرم بارج بکشند در طم و خچیل مکه آل و لغز اطبا فلفل سیاه را در روغ شقال
و چهار دانگ میکند صومغ و در شراب یکانه و چهار بر بندت باشد زرب و سنج خنده و با شراب
و غیره مذکور است تجربه نماید در سه روز مکه از بند و روغن بسنای یک کف و در مخلوط نموده حرکت
دهند تا خوب مزوج شود پس بعد از هر سه جوش از آتش بردارند و در ظرف شیشه که بسته باشد
ششماه استعمال نمایند **معجون کاکج جت** در کده و مانند بول الدم مفید است کرم کزین راز نام از
هر یک هشت مقدار کرم خیار هفت در دم کرم سوکران کرم حافس بر افغون مغز صومغ بر هفت
در دم غفران بندق شود هفت در ام بلع هفت مقدار کرم و نیم جت انکا کج کبکد است سنج
عود مثلث توام دار باشند زرب یک درم **معجون الاصلط** جت کرم مرزنج و صغ و در

نوده قطار

بعضی است که در او قصد کرده میباشد خیر بفضیله خدا

بعد قسط المرحا سنبیل الطیب بنی صطکی مکه و ازده درم زاده طولی فلفل سیاه شکر شکر نیم انچه
 یک آنش نیون پنجو که مکن که مانه و قوفط سالیون کاشم اسارون نسیون انجان شکر نیم
 بر نفع چهار درم است وزن ادویه سبب برشته **مخون قباد الکبجرت** و جمع مفصل و نقرس
 و شکم درد آنها و جهت منع حادث شدن درد مفصل و نقرس و جهت سپهر زو بار بار غلظت و
 تبها که سینه درد و قولنج کشودن سه که که نهن سنگ که ده و مضانه و جهت سه نقرس و سردی و
 و تا که چشم درد و کلور که در روز بروز شود نفع است جهت حفظ صحت بدن مانع است از حادث
 شدن بسیار از امراض **صفت آن** شکر سبب بر فراسیون اینون است و لو قنده ریون که غلظت
 بسیار جنبانار در هر طوفان و سرفه ناموس سبیل از هر یک بنفشه قسط المرحا فلفل
 ارض از خرم صند سنبیل الطیب فرنیون مشهور صند التفاح شوق فودنج جید شکر زانباک نیم خرم
 بر کل سینه نار دین اعلی طر سنبیل و مرست جهت لب مکه سه متفاد و این است که سینه شانه
 متفاد صفاه غافلت کاشم بر چند قوفت جمع اللوز مکه چهار متفاد اینون بزر الیج الیج مکه شش
 متفاد ادویه را کوفت و چینه سبب است در شراب بجانان با هم و بر این سبب و سبب است
 وزن ادویه سبب که فته برشته است حال جانب در وقت حاجت بعد از ششماه در شراب
 وزن یک درم است آب گرم و جهت سنگ شانه و کرده آب که فوس و زانباک جهت در معده و کبد
 با باد الصول و جهت نقرس و در مفصل بقدر خود هر روز قبل از طعام آب گرم **سینه مغز او**
کثر النجاسات جهت در معده که از برودت بسته و سوء الهضم و در قولنج و سوء البول و مضه مغز و
 باد با غلظت و از بر صحت بدن از غلظت بسیار بعد است **صفت آن** چند سبب است اینون و چینه

لا تجعل في امر نوبت لعقل من الله مضاه النشا الله تعالى

از هر یک که مر فلفل در فلفل قهقهه مکه شش آه زعفران که در بعضی شش شرط و نیم
مشقات متوقود و سادون مکه آل ادویه را کوفته و بجزه بسمل کف کوفته بیشتره و بعضی طبیبان
عسل یک سکه و منگشت در خنک میکنند قدر شربت از یک انگشت و مشقات بعد حاجت بعد از شش
استعمال نماید **دواء الکبیر** جهت تبها با بلرز و سردی و ماوی و غیره و سوادا که گفته که از ماده بردوت در وقت
پشت و در دماغ من و گفته نافع است جهت که بدن مایه و عقبه و در ربول و در خنک سنگ که در
و شانه و فعل او نیز دیکر بفعل تریاق است **مصفت آن** فلفل برین شش درم نیز بلنج فرودمانا
بلش الذکر مرصاف از هر یک دو اذنه درم و در بعضی شش سینه و ورق سداب از هر یک
ده درم که بیست اصف خام و در فلفل قسطا مرز و زنده طویق و سوسور اصل الفخام فرمیون از هر یک سه درم
ادویه را کوفته و بجزه و صغیرا در شراب که نیمه پیمو و خربزه و پسته و زرن ادویه عسل کف کوفته بیشتره
در وقت حاجت استعمال نمایند قدر شربت یک درم آب نیم گرم قهقهه و زرنایج در حیات
سوادا و ماوی **دواء الکبیر** جهت ضعف جگر و تبها استسفا و بردوت معده و بفتح سه ده اذنه
بول و بجزه سنگ شانه و کرده و بهترین دوا نایست از هر یک **مصفت آن** مکه مقهور هشت اوقیه
بر اتم بلنج قهقهه و اسپر قهقهه فلفل مکه پنج اوقیه که فبطوس متوقود مرز و قهقهه شش یک چهار اوقیه هر قهقهه
سالیون زیره که ماکه که بجزه مکه هشت اوقیه سنبل الطیب یک طلع جنطیانا مرز و زنده مکه هر مکه
یک اوقیه صبر چهار اوقیه زعفران سه اوقیه اسرون هفت اوقیه قهقهه عدان البلد مکه پانزده اوقیه
حبت بلبلان سینه مصطک قصبه زیره مقل ازرق مکه هشت اوقیه رب السوس که طلع نیم
راوند چینه حده از خرما اوقیه فلفل سبزه قسطا مکه ده اوقیه سبزه لیبوس سه اوقیه نیم روغن بید نار

ادویه ادویه را

بعین شد بکن در کار که قصد کرده شد بدانجا خدا تعالی خود شنود و باشد
بفضل خدا

اوقیه ادویه را کوفیه و چینه و بودغندین با چرب نموده به وزن مسا کف کوفیه بشنود و در وقت حاجت
نهد از ششاه استعمال نمایند **سخن دیگر** هر سه تریاق المده که بقیه ترکیب نموده جهت تقویت معده
و جگر و حشا و ضعف بین سیدیل است در اول سیم کرم و موافق مبر و نیز در وقت شش از سیم
مشتاقا کثافت است سسطیح سنبلی الطیب ساجی مصطکی است الفار تجلیل تر نقل است که اگر امکه
در آن زراوند طویل فلفل سیاه بزرگ کرفس سیون یا نخود زیره که مانده فطر اسامیون اساروان کبر
زرد انجان خود نه بزرگ کبر کند رنگه جدرال جو فوجاق از خرمر صا مکه است آلوده بند فلفل
سفید مکه در آن رغفران یک مشتاق نیم مشتاق فصفون مکه آن در وزن مسا کف کوفیه بشنود و اگر بهر آن کرد
بجودا کت او است **ادوی الملک** اصغر صانغ این قریب بمنافع دوا اگر است **صفحه آن** بوند
چیزیک اوقیه و نیم لک سطر سسطیح المرفقاج از خرمر الفار تر کرس حدی فلفل سیاه مکه یک اوقیه
ادویه را کوفیه و چینه است به وزن ادویه مسا کف کوفیه بشنود و در وقت حاجت استعمال
نمایند **ادوی با یغت** یونانی حباب الم ادوی دارالبیضا طریقه در دمه که باره
باشد و هم طعام بکنید و با سبب راج و در در جگر و سپرز و ضعف بین **سخن** خرمر تر زرد که مانده
البت سبب فرمنا و در خرمر کرفس مکه آن در فلفل سسطیح فلفل امض مکه نیم مشتاق صا
سه مشتاق حباب الفارده عدد و رغفران مکه در مشتاق مسا کف کوفیه بشنود و قدر است
بقدر بندق ماب کرم و با اول الاصول **ادوی** که بکنند ترتیب یافته چند در تمام استعمال
بشود البته این اسم است که منقول از ذخیره رسایه کتب و آنچه اصل او بیان نموده
که چون یکماه خورده شود و موافق سفید شده سیاه میگردد و چون تمام سال مداومت کنند

لا يبطل عما نويت ان الله تعالى في عون العبد ما دام في عون اخيه

جبهه تعویبت عمده و باهره و رفع کلت زبان و برودت اعصاب و عروق و تقویة کرده باشد زبانه و قوه
حافظه درین امراض نغمه و سودا و و حذام و بهیق بر صوم بویسیر و حفظ حرارت مغز بر معده است
صفت آن پوست بسیار کجایی و هلیس باه آمانه مفتی پوست بلبله پوست بلبله زرد شو نیز فلفل سیاه
در فلفل سیاه و پهل مغاویه یا موشک فلفل صغیر کبکبیر لیلاد زعفران سیاه و بنفشه شوق مویز منقح مغز
نیم خیار نبات ادویه را از حریر کد زاننده با نبات سرشته سیه سیه پنجه پنجه قسمت که در حق
بسدند و روزی یکبار تا و نمایند و در پنجه و غیره بلبله زرد و بلبله و بنفشه مویز و نیم خیار منقح
و در بعضی پنجه شوق و شو نیز بنطه رسیده و در بعضی سعد و نباتین افزوده آمد **ادویه مخطوطه**
جست درد کله و ورم کله و انواع خنثی و ورم سینه شش که از طوبی است **پشه ص** سیون نیم
گرفه نانخواه پنجه سیوسن سما پنجه از شب جان نیم حرم اصل السوسن محکو ک سینه و پنجه صغیر
زرد و زرد طول از هر یک یک اوقیه اقراص اقرو و قو معمار در یک منقوع الاقراص از هر یک یک اوقیه شسته
بر باد الخ طایف نازه از هر یک سه اوقیه زعفران یک اوقیه زین شسته کنده مسهل الطیب از هر یک
نیم اوقیه نازه پاک شده ده عدد ادویه کوفته و پنجه عسل کف گرفته باشد قدر شسته بقدر مازنی
بماء العسل یا ماء الشویه آب کچین باشد در عدس و کاس سرخ و اصل السوسن و طلا نماند با پی مریغ افودا
ملکوت عربیه با چهار مرتبه در روز زرد سوز روزی سه چهار بار مغزها پاکیزه از آنها سنگو را بید کرده
افرو قو معمار اقراص سنگو میشود **ادویه کرم الکبر** ازین کتاب جالیسیوس است چینه در دما گرفته
و حکم و سیر زرد بودت و غلط آن در میان بسته جمع آلات غذا را در پیر گفته میکند در غلط
در این میکند بول را جهت جمیع در دما نشان داده و درم از مواد غلط است و از بر اصلاح رحم

بکار متوازی آنچه هم که بدست خدا تعالی در برینده باوقتر آورد بر برابر خود است

و مانند جهت استفا و غیر آن نعمت زعفران فوموس بل الطیب نیون هر قوس لون زروند
قطر سلیمون قسط شیرین سلنجی ففاح اذخر حبت البلبان فوه رب السوس عصاف ففاح
سقولو فخر یون حمده رو غنخ بل بان نیم اوقیه مر صاف کبر در عمل بر شند شربت بکدرم
بشراب عمل **دوا الکرم صغیر** بواقی کامل حبت در مده پور و فحک و امراض شکم درد با
نافع است در خرابی که داند ص سنبه الطیب برونه زعفران سلنجی از هر یک هر
درم در جنم صفت قط المرفاع اذخر از هر یک یک درم او بود که گفته و چینه با سوزن
عسل کف گرفته بقوام آورده بشند و در وقت حاجت استعمال نمایند و در اکثر نسخ اجزاء
مزبوره عس ویند مراد شستایدیند **انفردیاد او مجون بلادر است** جهت استرخا

عده و در او زنیان و خیالات و در او دیکه و در مده و در دگر و در دگر و در دگر و در دگر
سنبه الطیب سابع بند مر صند سلنجی زعفران و بعضی اطبا شیخ تر که در بعضی نسخ
شیخ روم ضافه نموده اند افیمون اذخر را در جنم حبت البلبان المفاخره نقل مکه یک اوقیه مصلط
عسل انقرو با که عبارت از بلادر باشد مکه در مفاخر حبت البلبان را پنجاه هر یک یک اوقیه
غالبون هشت آل اصل السوسن اسما و بخونی و اوقیه پوست پنچ روز بانه سه رطل خل خمر
قسط و مز و نیم رطل بنه او بود به با کوفته و چینه غیر از زباز که او را سه روز در سر که بنشیند
باشند بعد از آن در دیکه کرده و سه جوشن داده اراکش مکنند و صاف کنند و باز در دیکه نموده
سه رطل عمل با در چینه با شش نرم به پزند تا بقوام غلیظ رسد پس او بود سه رطل با در چینه مخلوط
سازند بعد از ششماه استعمال نمایند شربت بکدرم باب نمیکرم و چینه فالج و لثوه و سترخا باب

بکار متوازی آنچه هم که بدست خدا تعالی در برینده باوقتر آورد بر برابر خود است
بکار متوازی آنچه هم که بدست خدا تعالی در برینده باوقتر آورد بر برابر خود است
بکار متوازی آنچه هم که بدست خدا تعالی در برینده باوقتر آورد بر برابر خود است

التهوض في هذا الأمر خير وسرور انشاء الله تعالى

شب نبوت در هر ماه سه سده کبک و سپرز و پروت رحم و ادرار حبیب و بول و نجس را باغ غلیظ که در
شکم متولد شده باشد جهت تبرک که از ماده بارده باشد مثل ربع و صواب و کس نه که از رطوبت
باشد بستن اعضا و قطع نفس **ص** نیم خرمل یکم نیم لبان دکره درم ربو غلیظ زرا و مد طبل
و مد جره ملک بست م زر بنار و روغ مکد جازم مرصط کجب ابدن شرعوان اکلیل الله
سنبل الطیب مکده م بنون انجیل قرط المرسله مکده م اساتر قرط نفل نشش م حری بیض
در در امر شویز مکده نشش م تبر مرصط مرصط جازم مفل سبانه ده ۱۲ اودیه لکونه و کینه با عمل
نفس گرفته با سه وزن اودیه عمل سه شند و در وقت حاجت استعمال نمایند **در ثانی** **ل** و **ن**
این مثل منافع اوست **ص** زر بنار در پنج افیون چند سده کستر فلفل و اطفال سلیج هم الجوس
برز النج قرط حلو سنبل الطیب جازم شیره از هر یک شش مثقال طبع سه آل مرادید با سفید جازم
میوه غفران مکده نشش مکده مرصط جازم مکده ل اودیه لکونه با سه وزن اودیه عمل سه شند
انما سبب المویا مکده ل **ب** است جمع مرصط حاک و در جگر و قروح امعاء سپرز و در وقت حاجت
شدر و هر گاه طلا کنند بر بدن مثل مرهم و چینه در کمره و غلظت نفس و کس نه که از کثرت طوبت
مختم در سینه باشد و قطع چش و نرم آلف و لغت الدم کت و هم میبارد و قطع عروق جگر که
بیمارت از روده است و منافع است جهت نامور هر گاه طلا کنند با و مثل مرهم و چینه سکوم و مشرق
با نیر نبوتش و این مرکب است جهت مسرین اسم است که آت میدن اودیه میگذشت شراب او را از
امراض باریش الله تعالی و فوایدش بعد از چهار سال ضعیف میشود **ص** بنفوان در صف افیون چند سده کستر
برز النج مسط المرز دمانا نیم خشکی شسته سبب الطیب اصل الفافث بصباره عافث جگر کت

یعنی سعی کردن درین کار خوبی و خوشحالیست بفضل خدا تعالی

شانه کوفته را است بر نریک یکم از او و سه را کوفته و یکم از او که خردند سانهت نیز است
 صاف جدا همی بر نریک با چهار سر است مانند زینب و عمل خردنده با سه وزن او و سه
 عمل کوفته بر نریک و بلدر زشتی است استعمال نمایند در زشتی از ربع در تمام در **اشناسا انصف**
 بجهت در چکر و سرفه و در دهنه و با و اما قروح امعا و قروح سینه و تشق و برای سوسم هم او بسیار
 نافع است **ص** میسر باید یا بر زعفران فقط از سنبل الطیب بر صاف بگردان آمدن
 افسون سینه مکه چهار در عصاره غاف شست ۴ السوسن محکوک دو انجم او و سه را کوفته و کوفته است
 او و سه عمل کوفته بر نریک و بلدر زشتی است استعمال نمایند **القنوطا رغان الکبیر فی الضیوع خیمه**
 سقوط جنین و وجع التام و جمع امراض زده نافع است این دو در نریک است **صل** افسون چهار است نریک
 چهار دانگ فریبون شش درم اما قنوطا بیج با نریک و چهار دانگ حماما است نریک و چهار دانگ عاف و
 شش درم فاشرا الیه نیز ارجحان است فاشرا منین الشش سندان است نریک چهار درم ایشرا منین
 و است نریک و محرق شش درم کم سداب نگاه شکوفه کرس مکه چهار درم فاشرا منین اصل الحاکم مکه
 شش درم کم کرفه اصل از نریک جت البلد قصب الزریره سکنج زنباد و روغن شش نریک مکه است
 برز النج البیض است نریک و درم بیج کرفه است نریک و درم کم کرفه ده است نریک و درم قنوطا
 کربت صفیج است نریک و چهار دانگ من البلد نریک است نریک و درم چند سکه نریک است نریک و چهار دانگ
 و بیق منق بیج است نریک و چهار دانگ قنوطا من شش است نریک و بیج نریک است نریک و چهار دانگ فافه کبیر
 دست نریک و درم بیج است نریک و نریک است نریک و بیج است نریک و درم قنوطا است نریک و چهار درم مراد
 بیج درم است نریک و درم مراره البقر مکه درم زردن طویله است نریک و بیج نریک فافه ایض مکه است

لا تعجل في هذا الا مرفان الامو خوف بوقتها والترب التحيم للعبيد

اطمئنوا بغير كونه اندك او الكملك است بوزيدان مكدو ازده درم سور بار كه نازك است است است درم
به چهار دانگ سخن شرح در سفيد مكدو است و چهار دانگ مراره زهره اللذئب مرارة اللذئب مرارة اللذئب
مكدو كم درم ادويه سلا بكموب سفيد و صوف غرادره شهاب بنو ابي حنيفة آهفت روز بعد از آن ادويه بكموب
مكدو در را بچينه در او بريند تا همچو لعوق شود و در ديك سنگه با كره كرده بعد از پنج شش از مال آتش بر
ازند و مكدو كست **الصفية الراجيا** كنهه كنهه مراده برينده او بريند نودست بار او را لعوق بريند
در ديك مسرجه الب جوشن در بريند بال او مسرجه مسرجه سياه از هر يك يك كفه است
پوش نند و آب شرم بريند تا مهر شمع و بعد از آن از آتش بگردد و كند و شور بار او را
از پوست و استخوان و موم او با كند نند بار او را در ديك كره كرده بريند بر او از روغن
بست و روغن زردين از هر يك يك كفه و آب شرم بريند تا نشت با جامه بعد از آن عمل
بعد شور بار او بچينه بريند تا نكده تو امش همچو قوام عمل غليظ كده پس بريند ادويه همچو
از آتش بر داشته و ظرف داشته كه آتشه وقت حاجت بعد از ششماه استعمال نمائيد و قبل از
ششماه اگر استعمال كنند هر ملكه خواهد بود **مختار عان الاصفه** حبت البلب كنهه شش ماه است
سج فجاج شنه سنجو عشق لبان ذكر اصل السوسن محكوك عبدان البلب ششم خنظل رنظل
سكنج جاوشير دهنير خنده پد سره از چشمان شش بندان شش بندان شش طرح كره باز او را
قالبه پيه سكر حبت الغار دم الا حنين از هر يك درم و زعفران فلفل زرد البج از هر يك ده درم و زعفران
هفت درم بزرگ و زعفران ساج هند شش الك كدن خرمن ابيض مرارة الفيل قسط الم از هر يك چهارم
طلا و نقره سائده مكدو دانگ زر نباد در روغ كافور مكدو درم سنبل الطيب است درم

مثل مكدو

شربت طبع درین کار ببردستکار با موقوفه بوقت است و بیرون در کار تو مهر با بر آری نه خود

مشک در آنست میون پانزده درم البرسم خاص میون در شان و ذکر کربت بجز سوخته خیار شکر که
پاک که پشند از دانه و چوب **شیر دل** اسم عربی است ظاهر و فو و طالع و فریج است به اندر برنج
ماخواه صغیرا سرخ روزی حاجت که مکه مکه درم ادویه کوفته و کینه و صغیرا در شرب آب ریجا مکه در نه
باست وزن عمل کف گرفته بر شند بعد از شماه استعمال نمایند **سفر سلیم** چینه مره السودا و وضع
الصعب با و در درم **ص** عمل این در تجمل علاج هند قسط المرکه شش درم میون فرمیون چند پسته
و عوفان قرنفل مصطلح عاقر قرحا مکه پنجه درم سعد از چشمان فاشه استین شش بندان است زنده
در پنج زراوند طولید مکه درم دهن البلب شامه الکافور مکه چهار درم ادویه را کوفته و کینه بروغن
بست و ماء الکافور چرب نموده باست وزن ادویه عمل کف گرفته بر شند و در وقت حاجت بعد از
شماه استعمال نمایند و سقوط او مثل عدس است بجز زنجوش جهت عمل در نافع است **کمال علاج اناکرافان**
میون است است جهت در موده و بشمار کینه و عشی و عسر البول و درم و بهق و بهق و بهق
و شرب شش و عطش و زخم ما و برودت بدن و بوی اسید و در و پسر زود و ملها قولنج و زرد آب و امر این
زنها استین ز ششها طعام نافع و قوتش تا چهار قمر است **ص** بلبلج سیاه بلبلج سیاه بلبلج
پرنده که در اینج و نفع میوه شکر کف شیطیح هند لسان العصاره فلفل زیره که مانده و هند که شو نیز
و مشق بلبلج کوفته اند و شفا قسط و بلبلج اند از و هند بر همین بلبلج العین سیاه و سرخ ماخواه مکه
سه مشق سر به سفید یکم طل ادویه را کوفته و کینه شکر آبلج دانه پرنده که سه رطل در است چهار رطل
آب شربین آب شمع عدل بر نهند تا نشتن بجز به شیبین جانند آب شش یکم و صند کنند و نقلند
بند از دانه که سفید چهل رطل در کینه با کشتل هموار بر نهند و حرکت دهند

توکل علی اللہ فیما قصدت ارجو افضل اللہ فی هذا الامر الخیر

در وقتی شیخ نام داشت که طبع او در وقت حرکت بند با آب فروغ شعله داران

که خفته شود و غلیظ شود مثل گل گرفته ادویه کوفته شده بر او ریخته باشند و بهم رنده تا فروغ شود و در طرف چپ کند شده وقت حاجت استعمال نمایند قدر شربت از آن منتقل نمایند شکر است کل
کحلج انصر منافع شش منافع اکبر است ایلیج بندر بلبلج شیر ایلیج دانه پزیز که غلغل و غلغل شیطون بندر صبر زنجبیل حب النیل اریج کم کشمیر خشک ناخواه غلغل مویه کم کفر لسان العصار زیره که مانع الطیوط ملک پیرم خیار شیره از دانه بیرون کرده ملخ بندر سیل بود اگر کشمیر است و اگر کف نشود و عوض او فلفل کبار است حب السود و املاک در دم تری بد سفید و عنبر شمشک است سمانه شکر سفید و میست است مویز دانه بیرون که در لیست پنجاه است از آب ایلیج ده اصل **صفت**
ملخ شیر ایلیج دانه بیرون که در لیست پنجاه است مویز دانه بیرون که شش با جمل طرا آب بپزند تا بماند دانه شش اصغر شعله در دید یک کوزه ریزند و شکر را بر او انداخته تا شش نرم بپزند تا شکر که خفته شود و مثل گل غلیظ شود بر او بر مسجود مویز و در کوزه بر بالایش حرکت دهند بعد از آن شش را تیز تیز بچینند تا خوب فروغ شود و مثل خمیر که در آن شش مکنند و سرد کنند و در ظرف سفید یا چینی که باشد وقت حاجت استعمال نمایند **معجون شکر** جبهه مرغ و شکر کسته خفاج و لقه و شش و سیاه و پسته و خوز و خبث النفس و خفقان و خیالان سه و توغیر عقل در دانه درون و شش و بار با غلیظ در در فواصل و لیس در در دم و دوار و سقوط جنین در شکم اطفال و عوطا و صداع و شقیقه را بسیار نافع است و این معجون را بهلله فیه یتیریه مندر ص مشک خالص حماما عبدان البیدان و قهقور ششمان بنظر کفر کرم سداب شکر کبریت انصر حشا و البوق حید و احش و مغز حید کافور خربق سفید سیاه و پیغمه سائده میران چینی شمشک بلبلون بد اسفان و کف الکلب است اصابع صفر شمشک کانی

بسم اللہ

بعضی دیگر از آنجا که اینها را در آنچه قصد کرده پس امیدوار باشم بفضل خدا درین کاخ خیر برآید
ان شاء الله تعالی

تنبه الحکمت برکت هر دو در این مکه در دم مروری یافتند زعفران ساج سلیمه دلیق
غیر مقشره جز با افتتاح ادر حنبله ستریم جرجریم زعفران مکه در دم طلا و نقره ساج ساج زرب
حب اللبک نشوینزاج الاسما کفحه و الثعلب پوست پنجه کبر مکه در دم ابریشم خام غریق
فلفل سفید ریخیل پنجه سبب جنطیانا افتتاح ادر لسان العصاره مکه در دم صغیر
عاقه قره خازند مخرج بسنق اینه لاسهل قفله بود هزار چشمان شش دندان مکه چهار درم
و نقل سبل الطیب قطع مخرج حمل عیدان بر سپا و نشان قاقه مکه در دم پنجه کوسن اسما کفونه
بسیار است که چهار راه ماده السوسن ماء اللشوش مکه یک درم مصطلک در دم افتتاح پوست عدس و تخم
راز یانه زعفران خشک مکه در دم نقل سیاه و در نقل بر زالدیاقین زرافه طویل افسون مکه
پست درم اکلیل الملب چهار درم و نیم بز و قطف آب چهار درم دو دانگ ادویه کاکوفه
و چینه نجینه از آنها آنچه بنفشه نیست شرب ریخا کهنه یا آنچه قایم مقام او باشد است
وزن او در عسل کف گرفته بر شند و در ظرف کدشته بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شرب
مثل خود با آب پنجه راز بانه و نیز کرفس و سوطا ز و بعد بر جهت آب شامه پنجه آب از پنجه شرب و وقت
طلوع شامی شامه است که عبارت از کلب پنجه است **کاسکنج و این معجون فاعله است**
است جهت امراض بسیار خصوصاً امراض اطفال و صبیان و این از اعراض شود مثل صرع و القوه
و تشنج و حفظ جنین در شکم مادر و صلاح رحم و در رحم سلاب بار مفید است و سوطا کز
بیشتر باین جهت جمیع آنچه باشد سوطا بشناید که در مکه **ص سلیمه** جهت آفرید پوست پنجه
افتتاح تخم راز با پنجه حمل لاسهل زرافه طویل و مخرج مشک غیر جهت اللبک از هر یک

لارده و لاکه

چهارم قرفل از پنجاه یک ببت و چهارم بیل چهاردهم قسط الموز بنوا هلیج
 اصف از یک چهارم قرفل زنج اصف بنویز پنجم خرمی رز و از هر یک دوم و نیم سکنج زنباد در پنج
 میوه ساید مرتوف از هر یک پنجم روم سبب سبب زعفران خرمینا نارنگ حب الیوم حب
 انار از هر یک ده مثقال معطر به اضم از هر یک پنجم روم و هم روم ورق آس از هر یک تم ادرک
 چیر لاکونه و کخته باب وزن ادرک عمل بر شند و در ظرف گذاشته وقت حاجت استعمال
 نماید بعد از شش ماه قدر شربت یاد روم تا یک مثقال است **حفظ بنویز موم و کوزه تا سکنج**
 قصبه از هر یک اطفا را طبیب لبان در مبعه از هر یک چهارم اشته قرفل زعفران منک
 عود و اندر از هر یک پنجم ادرک لاکونه و کخته بنشراب ریحا موم کوزه و صمانند و بعد از اندنا
 خشک شود در وقت حاجت استعمال نماید **صفت عجون المنک** هینه در دجله و ضعف
 و برودت آن و تقویت کما و تکمیل درای فلبطی منک سلیمه سنبل الطیب مساجع هند لاکونه
 کرده ایرونه چرخ طبیب ناروم از هر یک دوم رنغوزن تا کوزه نیم کزخی مصطح از هر یک سوم عود
 هند قرفل صاف از هر یک پنجم ادرک لاکونه و کخته با عمل کزخی کزخی بنویز ادرک و به شسته
 قدر شربت مثل کباب با قند باب کرم **حفظ یا اجبت** حلاله حکم و کسر زبده مادرد
 معده و کرده و شانه و تبها که بطول کشد و جمیع زهرها که کشد اما لاکونه است **صفت کوزه**
 فلفل سیاه از هر یک درم قسط الم مساجع سنبل الطیب بنویز مدح ریزه چیز از هر یک
 ادرک ادرک لاکونه و کخته با کوزه وزن ادرک عمل کزخی کزخی بنویز ادرک شربت یک دوم
 آب سداب **عجون کوزه** جهت در معده و حکم بارد و ششوعه و تبها بنویز و تب ربع

صفت کوزه

بعض آنچه میدهند در وطن و طلب هم مکن

صفت آن فودنج نهر و فودنج حیل و فطره سالیون و سلیا ایوس از هر یک که از ترده
درم یک ریاضی کس که فوس بویج حاشا از هر یک چهار درم کاشتم با آن درم فلفل سیاه
چهل و چهار درم ادویه که گفته و بجز به بخت است وزن اسل کف که گفته باشند قدرت
از یک درم آن درم آب گرم **معجون تمر** جهت سهولت و قولنج نافع است و به شفت
میکند در هر وقت از فرستان تابستان صخره مار فیه یون تا تر صیرقان و آنه پروان
که دره گفته چاه درم یک تا روز درخت تمر خیزیده پرویزان فراختر پزیده بی از آن شفت
سداب خشک مکه هفت مثقال فلفل سیاه صد دانه زنجبیل سه مثقال و ق از هر یک مثقال
با ام شترن مفت از هر دو پوست سر عه دو کوفته و چینه با کوفته و چینه فروج نموده با آن وزن ادویه
اسل کف که گفته باشند قدرت چهار مثقال **معجون زبیب** جهت صرع نافع است و با بل غنای
و دایمت او در رفع امراض عصبی و صحرای است و حقیر نیز تجربه نموده **صل** بلبله کانی
امانه بلبله زرد بلبله اسطوخودوس مکه ده درم عود صلیب درم عاقره حار درم کوفته با مویز
دانه پروان کرده بوزن آن اسل کف شده شربت از نیم مثقال تا یک مثقال و نیم است **معجون**
بالبینو جهت امراض بلغمی و سودا و دریا و سده جگر و پروت کرده و منانه و صلاح حال بدن
نفع است **صل** فلفل سفید بل قسط بزرگ سنبل الطیب عود بل قصبه الزبیره یک درم و در زنجبیل سه
تولجیان و نقل در فلفل و خیر سلجی اس رون زعفران مصلک با آب **معجون** مانند **سنج**
دیگر از کمال **القنانه** فلفل سیاه و سفید صحرای کرم کرم فوس سیون عاقره حار یک درم نیم
سداب کوه قسط بزرگ سنبل الطیب عود بل قصبه الزبیره مکه پنج درم اسل کف و فلفل و فلفل سده

که طبع و شایسته گندان از پروردگار بخوبی کند باید بود او در سینه که پروردگار روح جسم بخشاید است

نخک کرفس نخک ساساورد الصنوبر الحجار مکد شش درم با دام نخک مقشر لبان مکد درم فلفل
است درم با سده وزن ادویه غسل بشند **موجون قفص** جهت کسوف و درد و جگر و کسوف و آلات
منتقل و معده و سوخته و صفت آواز و ادراک بول و درد کسوف و معده است **ص** موجون به دانه
بشمش است و پنج مثقال زعفران سنبل الطیب سیخ و چیز در ششگان مکد یک مثقال
و صندل زیره فجاج از هر مکد البطم مقدار یک اول و نیم در صاف چهار آه و نوار در سرد یا
قائم مقام شراب خیسند با غسل بشند قدر شراب یک مثقال با یک گرم جهت درد
جگر و معده و جهت درد سینه و شش آب زوفامون **حلیت جهت** رفع تب و رفع رطوبت
و قفص سده با و تحلیل ریا و کزیدن جمیع کشته گان **ص** فلفل مر سداب خشک با استویه بجز
چشمه لب لب بشند قدر شراب یک مثقال **موجون اخچت** جهت کسوف و ریا و آن و نیکو کردن
کون و تقویت حشا و واضع است و اورا می خوش نیز می خوانند **ص** بلبل سیاه آبل بلبل
فلفل در فلفل زنجبیل سده شیطج سنبل الطیب مکده مکده گندان نخک شربت مکده چهارلخت
کدیبه مدبر محقق بر و غنچه درام ششین جوش نینده ده مثقال با سده وزن ادویه غسل بشند
و اگر اول یک مکده رو کند اقوی خواهد بود **موجون القولنج** از مخرجات کنگر الدین
مسود **ص** سداب خولجان سدیج کبر سادج هفت آن و نیم تکلوب کرده یک شب
در کلاب خیسند پس کج نشاند با بصف سداب صاف غایب بعد از آن زنده
مصطک از مشک عود پوست نرنج در فلفل کاشم نخک کرفس سادج زنبول از هر سادج
نخک زرب زرب صفته نودنج در چینه حلیت کون که مانه فر فلفل حرف مکده اول و نیم

و حفظاً من كل شيطان رجيم

خذ نصف وزن مذکور که گفته ام در یک بشکه بجز برنج که استنشاق عمل الکلاب که در نسخه
ادویه بلا این عمل کشند و در غلج با هم تلخ نیست منقار اضافه کنند و اگر خواسته باشد
که بکشد قویتر باشد اضافه کنند باو غلج و خیار شیر قدریکه بخورند **موجون** زود ما جهنم قوی مواد
مخفی در سینه مجرب هر قوم البوام است **ص** رب السوسون زود ما خشک پر سیاوشان
مکده آل فردمانا نفل مکد یک آل تو با هم تلخ بخور از او نکه در تخم انجیر مکد پنج آل عمل سه روز
ادویه کشند و هر روز جو آل با این مطبوخ بنوشند انجیر زرده عدد و غر خرد مو نیز با دانه مکده
آل حله به تخم کرفس تخم زردانه پر سیاوشان اصل السوسون زود ما خشک کفر السیون مکد پنج آل در چهار رطل
آب بپوشند تا ربع آب پس حقه کنند هر روز یک حقه یا سه مقدار موجون مذکور بخورند چون
مطبوع آخر شود باز همین دستور ترتیب به در هر ماه هر روز متعاقب یکدیگر با این دوا بخورند
اصل السوسون خردل سرخ تخم ترب تخم شنبلیله جوش زده صاف کرده با سکنجبین علی بنوشند در
وقت که معده خالی نباشد **موجون** ملوک مستعمل چینه توبه باه شها و قوت مجامعت بسیار
است **ص** جو زرد و نفل بسا السبا الصافر سرخ الاخر شنبلیله در حین مصطک عود و غفران
مکده آل قانکه کندر مکده بنفشه شک بنم آل قند کلاب مکده آل در کلاب حمل کرده عمل بقدر
اضافه نموده ادویه بلا بعد از قوام کشند شنبلیله یک **موجون** جدله مستعمل چینه توبه باه شها و قوت
مجامعت و صوف که در معده و شهمها مجرب است موافق است و اختیار آید به هر شکری که بخواهم شک
دانه قند سفید پنج آل لاور بر قرقر از دیگر نوشته شده **ص** سنبل الطیب قند نفل در حین
فاصله مکده آل سنبل تخم کرفس مکد یک آل زیره که مان مدبر مقلد مصطک نفعان خشک عود هند مکده

اندر این مقدار

بغی خدا تعالی مغفوباید که فی قسط استمان از زبان نه بالار هم بالا میزنند و سحر و جادورا
بهر دم تعلیم میگردد اند

جهاد خنبارت نیم فلان ای کشف است **موج** در دم است **موج** در دم است **موج** در دم است
و سر را از اطباء نقل شده و نتیجه رسیده است عاقر قرحا ده آل صلابه نمایند و از متخل تا نه
بگذرانند و بعد از آن در داون با سر که گشته ده آل بسند و غسل ریشند شربت در دم
پست در آب **موج** در آب **موج** در آب **موج** در آب **موج** در آب **موج** در آب **موج** در آب **موج** در آب
بجا و امراض مرکب با غیر محبت است و در تریاق الصرع موسوم نموده است بسیار لیوس
عاقر قرحا سلطو خود رسیده غرضه شاقیل غار یقون شمشاقیل لیلج کابل لیلیا ملک بو شاقیل
فرمانا نادان ساز و اندر صرح مکث شاقیل غار یقون زین مندرج العجم ضعف الازویه
الشیخ **موج** در آب **موج** در آب **موج** در آب **موج** در آب **موج** در آب **موج** در آب **موج** در آب
خطبها سائل رنجیل یکس فلان در فلان ای کشف است **موج** در دم است **موج** در دم است **موج** در دم است
بعد از ششماه بیابان دایم و بیابان غداک به بند **موج** در آب **موج** در آب **موج** در آب **موج** در آب
قروح که در مشانه و مجاری بول است و حرقة البول منقذ بغایت نجاست در همه امراض
هم بسیار نافع است و مدد حیض میکند زرد اما اعضا استاسل و مانع صعود آنچه در میان موقفا
اعضای است قدر شربت زرا اول علت که منقاد با سر وقت شیر الایع در وقت ششماه و العمل در
مزاج بسیار حار باشد شربت به درت بخوره و در وسط علت هم آل با هفت آب برک با تنگ
مطبوخ و پنچ آل ما و العمل در آخر علت که چو یک پاک شده باشد و چون آب بید که منقاد در ربع است
مورد یارت بخوره و امثال آن وجهت او را حیض ما آب بخورد منقوع و مانند آن از ادویه مدر
حیض کل مخوم که خطم و من باز شخم خفته مغز خندانین نیم خرنه و که در شیرین دم الاخوان مگدل

یعنی گمان بنیک بخداداشتن و نا امید از رحمت او نبودن و راضی بقضای او بودن شریضا
نه بهشت داخل و خطایست در مطمان بودن

و قدر شربت در اشک **معجون اللؤلؤ** جهت تقویه اعصاب و دفع اوکیمه و تقویه
وزیاده باده و سکر نیز الفافله و عسالت مکنند منسز اعانت شدیداً و اخراج مع
میکنند لذت شدیداً و ضعیف منمیدهد بر و در پد ناسفته لبه مکنند شش متفک
ایستون برهنه اربعین مکنند چهار متفک کالی اصل اللبالب مکنند متفک افهام اد
سعد کز مارج مکنند اول مسجی اسارون در چیز صطیح مکنند یک و نیم صحن انزال ناسه
وزن او دیر عسل کف گرفته باشند و در وقت خواب بکنند آب گرم بنوشند

معجون حافظ الاحیاء از تالیق حیر است جهت انواع سده دماغ و بلفا و جگر
و ضعف برودت جگر و امراضی معده و سوء الغنیه نافع است و این معجون را خواهی
کثیره و منافع جلیده است و شمار این درینست باها و پاشیده در چیز اصل الکبیر مکنند
زنجفران و الفانخ و سو چهار اصل سنبه الطیب است آن و فو چهار آرب السوس عصاره
عانت بعد مکنند آن صند چهار آن در خند یک چهار آن الکیرت نشود یک از دست
مکنند کنند و سهل باشند و قدر شربت متفکالی نامع باشد است **معجون برزخیه**
باده مجرب است تخم زردک تخم بیاض تخم تراب تخم تره تیزک تخم نیچ تو در سفید سنج
لسان العصاره شش قائل منو جلقوزه مسط ششین رنجیدر همین سرخ و سفید فلفل سفید
و فلفل حلتیست مکنند پنج آن سه وزن عسل شده قدر شربت هر روز هر آل و نیم صحن و کل
آن است م تا و انما باشد **معجون حبه قطان** جلیبل القدر عظیم النقص است از جالیستون است
ماده شش موه باها میکنند بعد از نمیدر او از راه میکنند سهه میباشاید و ضعف کایه و شانه

بعتر کا بقصد اس طرح تصد بخیر است پس بخیر از جبر جہت است

مینویسد که در معالجات که مثل همه اجزا در دست نافع است جهت انواع ضایع بود و در این
 و منع صعود آنچه ممکن است در وطنین و ضعف معده و جگر و انواع استسقاء و تحلیل و اورام
 و ورم کبد و اسهال و نافع و ظاهر احار باشد و در جگر اوله و شربت از او متفقا تا چهار مثقال
صفت آن سنبل الطیب مصطک زعفران طباشیر و جین اذخر سارون قسط شیرین عصاره
 غافق باید که کشوشنوه لک مشغول بنه نه و نیم گرم کرفس نازک و طوبیت بد نام نقل
 اسید و مکه یکچیز در و منزه و الا قمع مثل اجمع به وزن ادویه عمل میشوند **دواء المشک**
سین که در **دواء المشک** از نامنه جبهه خفقان و مره السوراد و ضعف کبد معده و باد مار که
 زمان آبتنزه همه سیده باشد و رنگ رخسار لید که داند **ص** از زنبار در پنج از هر یک
 یک درم اولو که باب اسیر شمس المقدس غیر محرق یک درم و نیم همین برضواحه ساج بند سنبل
 الطیب نافله کبار نقل چند پسته اشند از هر یک چهار دانگ تخمید در نقل از هر یک دو دانگ
 مشک یک دانگ نیم هر شفا عمل صفت اشند بده باشند **دواء المشک** از قمر بادین حسین
 جهت خفقان و ورم کبد و طوبیت معده نافع است **ص** سنبل الطیب و نقل شکم صند
 ساج بند کله و درم زعفران تا خواه کج گرم کله چهار درم صبر فستق مکه هشت درم
 چغندر درم چند پسته یک درم و نصف زرد آب گرم حل نموده به وزن عمل خام
 باشند **دواء المشک** و قوی اعصاب و موافق محو المزاج و جهت خفقان حار و فتنین
 نافع است **ص** غنچه کلر رخ طباشیر اشند خشک اسیر شمس مقدس کلر کادونبان کبر با و زرد
 پیدانه لبط نیم خرفه صندل سفید مکه چغندر و ترخ قلیلا فوندر کلر از هر شش درم متفقا است

سایر

لا تكن في امرك مستورا فان الله يوفى بالعباد اذ اظنه الى ما
تويت يكن خيرا

در شفقت کیمتقار غیر شهم متقار وبق طلا کیمتقار وبق نقره و متقار وزن اودیه باربت
سبب آب نارین مکده و متقار وبق پید متقار کلاب بچاه متقار بقوام آورده کشته
واگر بکشد خراهند بغیر تنها الکفانابند وحقه در متقار باقوت ضافه نموده و انترش را سبب قوت
نوشه ابرو و **لوق منقول الخط** است اما سحرین حکم محمد قمر طاب شراهه که بهترین است
تجرب شده بجهت تقویت اعضا ریه و ضعف معده دبدن و نقابت و نیز کجاست شترها
ص طبایر سفید ابریشم قفس مصطک و عفران سنبل الطیب و ارب که با کبریا کبریا کبریا کبریا
باقوت ریوند سارون سعد نموده اند و در صندل سفید پوست زنجبیل و جبهه شکر نیم بار
بجوبه درونج ابریشم پیدانه غیر شهم وبق طلا و نقره از هر یک هر متقار مشک کیمتقار نودل
آمله را مهر اطنج نموده از پیر و نیزین پرون کنند و با یک وزن و نیم اودیه شکر سفید و مثل آن غسل کف
اگر نه نیشند **نوشه ابرو** که ساده کوبیده است تقویت معده و بکبر لغایت نافع است **ص**
سرخ نش درم سعد چیرم قرفل مصطک سنبل و سارون مکده درم قزو زنب عفران قانله بسا
هبل جوز نو مکده درم بازا هر سی و شش متقار ابریکه طلا آمله را بر نه رطل آب پوست نشه مثلث نموده
بسن از پیر و نیزین پرون کرده با یک طلا سفید سحر بقوام آورده بکشد قد شربت از یک درم کیمتقار
معدی مقلد و بادده **کیمتقار** از اندروما سحر بقوام است جهت ابرافین برده مثل مفصل و فالج و ضروف
معدیه و بکبر و تقویت و باغ و حفظ و فهم و برقان و قولنج و استغفار و سنگ کرده و منانه و تقطیر البول
اگر ارضی نشانه و معده نافع است در سیم کرم و خشک و محرق و خلط مغز و حوزین و مصالح شیر تازه و کوفیه
شربت از هر متقار چهار متقار و قوتش با چهار سال نیش **ص** فاعل در فاعل تجمل و حشر کند

نوشه ابرو

یعنی میانی در کار خود دلگیر پس بدرستی که خدا تعالی صبر ما نسبت بر عاقبت نمودن مصلحت ما بر بندگانش و

بلبلید آمد حب منور بر شمع و غیره با استویه با وزن عمل بر شسته و در ازین
ست نایب اضافه کرده و شرح خوب الحمید بکجه زرد آب خفقان و بوضر زرد آمد
صحن و خصیه الشعب بکجه نغوظ و کم انجیره بکجه تصفیه منور و کجه قشره کمرال کلید و سب
و جو بود و معویز منفی زرد است بذر ادره اصل اضافه نماید **مخون** در استه و در استه کل فوران
و چرنمای بدر اقطع کند معویز **مخون** فخر ایا ج قیصر ۱۱ ایلید کاج بلید کاج بلید کاج بلید کاج بلید
بلبل بر شسته شربت اره درم تا چهار درم بطین فوری **مخون** در منفعت مثل **مخون** بقدر این
مر نور است بقایین بوب و سرور **مخون** بوز خندم هیلید کاج بلید کاج بلید کاج بلید کاج بلید
معطیان قد کبار ناخواه در شنبلیله استویه بلبل بر شسته پیش از طعم مبل غایب قدر روز و یک
کل استه را با نکت شد که بخورند چو ز جذب را شور که بخورند از منحه س زد کجا مرغ کجه
مخون جهت عرق **مخون** که گویند مرقوم از خط مرقوم ابور **مخون** کت بلید کاج بلید
اما وقت ترید غنید ریختن قنیل استویه با وزن عمل بر شسته تور اگر متفان **مخون** سی
شهر حرب زرد آمد حرج قرقفل شفاقل ریختن قنیل شفاقل ریختن قنیل شفاقل ریختن قنیل
چو ز بود مصلک درونج بهمن انیون ناچیل متوجه قوزه متوالم متوالم متوالم متوالم متوالم متوالم
شخ جز در قنیل از زمانه زعفران سنبل الطیب حرج قنیل العصاره بعد از زمانه زرد
ساون سنجی کل سرخ ناخواه شخم شخم آمله بوست بلید بوست بلید کاج بلید کاج بلید کاج بلید کاج بلید
مویز منفی عصبان است در وزن اوویه معهود سازد مجرب **اطرافیل** صغریه استه خاق
بویا به وقت در مانع نافع است بوست بلید کاج بلید بوست بلید زرد بلید سیاه آمله منفی بلید کاج

یعنی بر ضد ایضا تو طهر کنی اگر ایستد که در ده کمان در از جمله تو مکر کنی و هست که نرسد از غیر ضد ایضا

اف م بالحوایا نحو قماراتی و تلخ هم نبات نافع و خوشتر است و در شربت جبهه سه سال خلط
انچه را که ناشن شفا و چون مداومت نمایند هر روز از یک ل تا قرآن و موافق جمیع افرجه
ص هلیله زرد کایله و سیاه بنفشه محموده مشهور مکه و دل به سفید بر و غنچه بادام خوب که کشیز
شکر مکه بست آل برت بلید آمله مقطر کلرین طباشیر کلرینو فر مکه بیچ آل صندل سفید کترا مکه
س آل روغن بادام شیرین سرل آدو بر کوفته و پنجه عناب صد عدد و سیستان صد عدد و بنفشه
ده مقدار چوب نینده صندل صندل با کبودان و نیم شیره هلیله و یکوزن مس کف که نرفته بقوام آورده
بسیار شده **اطریفل** نمون جبهه مواد سودا و متفقیه زماغ و مالنیو لیا و خون و امراض آورده و مالنیو
ست و در شربت از هر مقدار بیچ آل **ص** پودت هلیله کایله آمله مقشره بلید مکه ده ان ترید نمون
س تا مکه بیچ مقدار شطرنج بیضاج سلطون و کس کلرین مکه ست مقدار نمون مکه بند
مکه قرآنی غسل سه روز آن آدو به **بسیار شده اطرین** منقول از خط استاد المناخیر حکیم
محمد طباشیر نافع جبهه برض اریق و جدام دوا الفید و غیره امراض باغ و خود او **ص**
هلیله کایله آمله نمون غار نمون صبر با برج نقرات هنره مکه درم بیضاج مسکایله مکه
هفت درم ترید سفید با نروده درم حاشاش درم سلطون و کس پنجم درم نمون یک درم نمون
مشهور پنجم غسل نمون کنند مقدار شربت پنجم درم است **بسیار شده** **شیرین** **شیرین**
کب **بسیار شده** برودت معده و جگر و زرد آب و مره سودا و کللیل و تلخ نافع است
سجیل و جنین قره قرنفل سنجی سنبل تور با قلمه صطخر حب البلبک از غفران مکه چهارم
و نیم تو بناس درم ترید هشت درم حب القمل هشت م شکر سیاه نیمه کلرین **ادویه**

لا تعجل في الامور فان الله قاضي الحاجات يقضي حاجتك بغير تعب

عمل برتند قدرت ان چهارم با چهار آرد بعضی نسخ شرم بجای حوت النيل است این نسخه
 موافق است **موجون بر فحیله سهل** جهت امراض عمده و ضعیف معده که از رطوبت است به جهت شرم
 و غلبه او بقبال طبیعت نفع و مؤثر عمده مانع صعود بخارات قد شربست بختقار است به شربین
 پاک کرده از پوست و تخم و شیخ می طل در هر رطل مثلث بچون نند ما هر استود پس کج بند و از مغل
 بگذرانند و بیکر طرس خفانه که بقوام آورند و این ادویه را حل نمایند **ص** از شنبلیله در قفل
 و چیز از هر یک مقدار فاقه کبار و صفار غفران از هر یک مقدار مصطکی بچندم سفوف نانه آم
 تر بد بر و کنگر بالام چرب که سردم شربست خفانه هفت مقدار آب گرم بود و نسخ و یک شنبلیله و
 در قفل چهار درم است **موجون بر فحیله سهل** جهت معده و امعاء سهل و مؤثر شربست
ص این نسخه در قفل در قفل شنبلیله کبابه مقشره قرقر از هر یک مقدار یک گرم کن
 سنبلیله غفران مصطکی از هر یک مقدار سه گرم سفید محموده از هر یک مقدار سه درم
 ادویه شربست مقدار شربست انکشاف تا انکشاف و نیم **موجون سهل تا لیلی حقیقه جهت امراض حاره**
و مواد سودا و ریه از فضیله شربست تا شربست تا شربست و جهت تولیع بسیار نافع است **ص** تا مکه کل سفینه
 از هر یک مقدار کل سرخ بنفاج از هر یک مقدار مغز کافور سفید مقدار محموده مشهور کن
 رب کل من از هر یک مقدار بلبله سیاه پوست لمید زرد و کبابه روعه بالام از هر یک است
 مقدار سه درم وزن ادویه کبابه که در آن سفینه مقدار کل سرخ و بنفشه بلبله سیاه ده
 بلبله کبابه سفید مقدار چون بنده باشند بقوام آورده باشند **موجون سهل جهت گرم**
 معده و جهت القوی و شربست بر سرخ کبابه مقشره هر یک یک گرم برده و نقل از هر یک درم

۲۴ ممتقال

ادویه را الودیه

وَمَنْ هَاجَرَ إِلَى اللَّهِ قَامَهُ إِلَى اللَّهِ وَكَانَ وَبِهِ وَنَاصِحًا وَحَافِظًا

بقوام آورند و بنفشه منبر بدست آل ستمونیا بقدر آب کوهی آنرا مخلوط کنند و شربت آن در نیم سون
رازیانه مکدی نخ آرد و بیدار با سر آن و غنچه را چرب نموده بچربند چون گوش اندین فلکس بچربند غلظت
ضعف علی او مشهور باید بعد از قوام عمل او مخلوط کرده ادویه شربت **مخون** ادویه قرمز زلف
حقیق قطع عادت نمون انبساط مجرب است در رفع استرخا و فالج و امراض بارده و در دفع اسهال
النساء ساسل البوال انبساط نافع است ادویه که که اینها در شیرین شده پوست جدا کرده بسونیا
ریزه گفته بعد از آن ستر صلایه نماید که کلکاد زین اینها در بنیاد عود هندی سطلو کوسن قنقل کزرا
نارجیل شفاقل صندل سفید آمله قند بملینه سیاه عمل در وزن ادویه شربت از یک آن بود شفاقل
مداد و مت نماید **مخون** سهیل منقول از تصنیف **مخون** مسهل جمیع اخلاط حار و متخرف و مواد
جذام و ماده حیات و عطش نیم رطل آلو بخارا و مثل او شکر هند و هر یک از عناب و سپستان
و مویز منقرسی آل بیدرز در نیم گشت فستق بنفشه مکدی با قند کلک سرخ ده آل تخم حنظل و خندری
رازیانه صندل زرد مکدی چهار که آسبیکه صاف نمایند و با سر آن شنبین و مکون ادویه شربت بقوام
آورند طبایر و کثره و جمع عربیه و ستمونیا و شکر مکدی نخ آنرا اضافه کنند و اگر خواهند در سهیل
لحم شنبین بله وزن ادویه و ستمونیا را افزا نمایند در شربت تا هفت مثقال است
مخون منقول از ارشاد و **مخون** که جهت قطع اخلاط بارده و فضلا بنفشه جهت ادراک نمون تحض
نافع در نیک خف و بشه رانیا که در اندک کوفته اند که جهت برص مجرب است و تا که زور به هم
تا چل استعمال آن خوب است که قمر شروع در نقصان کرده باشد و اینج کاید بیدار آماج شنبین
و تو مکدی نخ آن قمره در خفد فلکسها و شفاقل جوز و اعانه قمره شایب جمل مکدی آن عمل بشه بله بنای

ناید و قطع کنند پس از
دیکه بود کنند وقت باشد
استعمال

روم شفاقل

لَا تَهْمَلْ فِيهَا عَزَمْتَ ۗ اللَّهُ مَعَكُمْ

اگر کسی پوست بدون پوسته که با ورق نقره زیندر در پنج سبک که چهار آل عود
 قمارش درج هند سلطو و سوسن نقره و تخم کاس زرد و اجیر است تحت مسان
 عود یک تا تو لجان سعد زینب مسط کجور و زوب السن العوضه خرد الشعاب زینب خینی عا
 ریاقون در باغفل سلخوی مافط سالیون مرکه میوه ساید بریل مکد سئل ابریشم ضد البیض
 سنبلی الطیب که کزک کاسر کس خشیخش ارضی نو خندوزه نوزاد جیل مکد سنج آن مؤکم خیار در نبره
 مکده آل انیون در آل عسله وزن ادویه فلونیا **تشریح الماعندال** موافق افرجه حاره و
 بازده که حقیقت داده است و سستی کج نظا الما و سوسن **ص** برز الغنچ غفل ارضی انیون غفران
 کشیده چنگ ضد البیض و حین طیب کز سنبلی الطیب کس خشیخش جلعوزه اجیر زینب در
 کز کازینان بسب عود قمار ساج تحت مسان عود یک سعد زینب مسط کجور زوب السن العوضه
 اگر کسی بر روده در باغفل سلخوی سارون فونل خنید زینب انیون زینب زینب فونل پوست سنج
 پوست ب زرق نقره مشک کس سنج و سفید و سنج کج با در کج بویه بوزیدن عسله وزن ادویه
 و تهمه بعضی این ادویه ضایعه شده کفیر با هر دو اجد با قوت لعل است در حان عصفق قزق طلک
 سید فلونیا **شعور انیون** و باغفل ارضی سنبلی الطیب سارون کز کز سید غفران
 کز سنج مشک کز زرق طلک و نقره سید در حین مسط طلک بوند خینی سنج ارضی انیون مکد و سنج
شعرا ابی برکات در توم طهره الدین عماد الاسلام فکرم سید فریاده که از حفظ الی برکات
 است در موهام و حقیقت خیر به موهه برترین است جهنمه دفع مویات حیوانه و نباتی
 جهنت سرد و دار و ظلمت بفر و آوز کونش در قاصم و نزله و لغوه و فالج در عینه و

بعنوان اهل مکن در آنچه عزم کرده خداست تعالی بابت

وسیلان لعاب از زمین و کما قلت قوت حفظ و رفع سبب و کما خشن بلوغ و صفای
صوت و جهت سهر سبب و سبب سهر و از جهت قلیغ و پیش و برودت معده و حکم
و کشودن سده جگر و تقویت آن در طبع خون و نافع است جهت برودن انواع سستقا و سستی بدن
و اگر است سرد و در بر باد و نوبت در باغ زیاد می کند حرارت را زایل می کند که مثل شادوب
مطهر است و انواع اعیان و جهت تقویت سبب کرده و مشابه وادار بر بول نافع و در کتب معتبر
میتازد جهت رفع و سوس و در حشمت و المراج بار و برودت معده و قلب و هم در
شدن غذا نافع و قدر شربت افغانی که شفا و تقویت است که صاحب عمل مقدار خود در باب
کرم و پنهان و دقت خفا می باشد در زمان بار دپایتمه روز در زمان حد هر روز یکبار
کرم در وقت بلغم شیرین و نبات و خمد زخم در مراح خشک و سوط از صاحب صلاح بار و مقدار
باب مرز و جوش که سنده و سوس و صواب لغوه و سوط نماید در امر خلق چه بدان گرفته البش
ابتدای نماید و در سرفه کهنه تازه بلوغ می میرد و جوش مقدار جهت ضیق النفس در لو
باب زیره و صمغ المسوس در وجع نواد و معاباب رطبه و اگر مستعد باشد بطبع زیره و صمغ
بجاورد و دخل نمرد و جهت دهد و پهلوان اب الاصول جهت درد جگر است و در نگاه از ماه
بارده باشد و اگر از سده باشد ایساع الاصول و جهت مطون بجاء اناس هر گاه ضیق م
نمواند کرم و جهت در دهم کله آب که کرم شده باشد در قناری تابستان و در زمستان
بجای است کرم و جهت بهما کرم با لیز هر گاه با او وجع نواد باشد آب جهت کرم که سوط
زیر بول جهت زخیر آب بزر و سوط و آب نمیکرم جهت حصاة تاب سداب باب

ان قصدت في هذا الامر الله فلا تخف غيره

سهل در چینی قمر نقل سنجید که جو از بواب سکه جو آل در پنج روز یکدست از خصیة النعلت
شخم جزر شش شلغم شخم تر ب شخم بونجه بهمن سرخ و سفید سکه قی سکه سکه آل بوزیدان سوسنجان
و آل شفا تل ده که با جو آل خولنجان قسط سترین هر آل بود در زرد و سرخ سسل سسه آل در وقت شفا
سکه سس اجزا بجموعه اب عدند و کل کار زبان باد بچوبیک سرخ و ال سکه ده آل کچوت تند و حله
کند شش شش این شخم خربزه شخم خیارین شخم کلان شخم خرفه سکه ده آل نرم کوفته در آب مطبوخ شش
کرفته اضافه آب بر شش بن و انار شش بن و کلاب افتد و عمل که بقوام آورند تو با رام مؤمنند
نمونه که دکان جلقوزه مانند هر هم کوفته در عمل سکه کند و اجزا را آن بشند و حقیقت شطرا
که جهت سرد است اندک کرده پست که چوب خیز را چوت نینده آب با عمل بقوام آورد
و ادویه لاسرشته و بنیاب در افعال قوی تر است هده نحوه است **مخون** بهر که هده تو الذافع است
اگر خلطی غالب باشد اول تقویه نمایند و بعد از پست یوم هر شب نیم آل مر در نیم زن متداول نمایند
و از با شست درین ایام اجتناب کنند از مضر است بر هر نمایند بهمن سرخ و سفید و حلقه
ناتکه که باره و چینه سکه جو آل و اید است و فلفل بخورد و نقل و کچیل سکنج سراج بر که نقل نیم وزن
آن قمر نقل بد آن مینوان لکه اگر سراج سیاه در چشم ذوق کنند بهت است و آن نصف سراج
و نصف قمر نقل بد آن کند جو بوانیم ل رغفران نیم آل با روزن عمل شسته بعد از چهل یوم استعمال
نمایند **مخون** بهر این جمیع مؤلف است که گوید که بنیاب شربت است معجیل الربیع علیظ
و سکن مفضی و قدر شربت با چهار آل کل کار زبان شخم تره تیر که یکدیگر نیم سکنه و اگر شسته
ماه روز بیان پذیرد یا به شسته اعرابی کچیز و سکه سس خصیة النعلت بخورد فلفل مؤمنند صنوبر که بار

یعنی اگر قصد شود در این کار خفایه است پس میسر از غیر خدا تعالی

نختم ترش عاقل نخم شوم کج و نخم آنچه در چشم نخم دایره تو با هم کجند قش نخم شوم سفید
کندر مکه جهر جزو با شربت سیب و زان ادویه باشد **موج** **مبتدا** **اول** **مشت** **کتره**
گویند فیصل است در بر کنجین باه و لغو و تقویه حرارت غرور و غیره که بدن قوی و
صالح اصلاح منور از دویب جمع و ضعف آن کجوسه سفید پوست و اگر که در آب
تره نیز که تازه سه با خیس نمیده و خشک کرده باشد و خشک و خنک مسوی
در مثل اداب خشک تازه تر تر به اوده باشد مکه سه و قیه تر بخیمان و ده
در چشم خولجان مکه شش منقاع کبرطل و نیم غسل را با نرطل آب پاز بقوام آرد
و نخم ترش نخم جوز بر نخم آنچه مکه کوی قیه عا فر فرعا زنجیل مکه نیم و قیه
اضافه نماید و مشت قرطاب پاز هر و نیم در هم زعفران و شش قرطاب خشک
در کباب حل کرده بدان تسویه کنند و اگر گاه فور تر خواهند نمود که در کاب
حب صنوبر یا چهل نخم شلغم سبز پین بوس سرخ و سفید شخم رطبه شخم کتان مکه
کوی قیه قط شین اینون قر نقل فضل سفقور و اگر نباشد پز یا به شتر عا اب
یا ما کر او پان مکه سه منقاع زرده شخم مرغ منور کوی قیه مکه سه عدد
اضافه نماید قدر شربش با **منقاع سه** **موج** **نوم** **زر** **مائی** **سهی**
که مؤلف مزاره ذکر نموده جلیل القدر و کثیر المنافع و نبات مبرهن است در
میرودین و مرطوب و جفته و مع رطوباب و کل امراضی بارده مثل فالج
و لیس و سکت و عرقه و ضیق النفس و کت نایان و سرکه رطوبه و ف و کرم

الصبر جهدا لوقبل لا تعجل تجد خيرا ان شاء الله تعالى

او از دستگیر راجد و سد و تقویت معده و جگر و امراض معده و رحم مکرر حساب آن جهت حساب
حیض و بول نبلو کردن رنگ و بوی کچین با نای کویسین بغایت مجرب و مفید جوانان و صاحبان مزاج
سازد و مصفا کننده کچین و شربت عناب و طلا کردن روغن بزبدین جهت دفع اذیت سینه
پاشند با روغن انار با صیف جهت شرح به بغایت نافع و خوش تا چهار سال نیست بزرگتر
و آن گرم است در سیم و خشک است و اول بگر طرسه گویند که با کرم طرسه و نوح شیر تازه چون
تا شیر را جذب کند و بگر طرسه و نوح علی بن ارم آوردند در بچند فلقد در فلقد در فلقد در چیر کبابه جز بول
عاقه و حان و لغمان مکه آل مغفران بکشفال روغن کلرسخ ده آل و اگر را خند روغن او خواهند
قبل از آن که غسل بکشد با روغن کلرسخ نیده روغن او را بکشد بعد از آن غسل بکشد
موجنی مبر منقول از مختارین اصل در تقویه ماه و تولد من بغایت از موده است ثم سه تیره کرم
یوکی موجوده مکه آل بچیل شفاقل بودند آن خصیصه الشدک مکه آل حلیت طبیب است که روغن
باجیل هر آل ادویه را بر روغن ناریجیل جرب که بکشد نهند موجنی کنند و اگر عمل وقت با ناصف باشد
بهرت قد شربت هر آل قلیه زردک و تخم نیم برشت و امثال آن شود لغناینه **موجنی ربو الخویسین**
که تالیف حقیر است معادل مایل بر طوبت جهت تقویه باه و ششمار طعام و شنج سفید
نفع میکند جهت سعال و نزله و سوزن و نفخ و خفقان و غیره اصلا او را مفرق نیست و بجز سینه
لسان الشوخصیه الشدک مکه آل شفاقل نیست آن تخم خردده آل باجیل در حین صوب کبار
مکه ده آل جز بول کثره اصل السوس الا سمان چون مکه چهار آل ادویه گرفته بخواه آل بوی خشک
و بوی نیده خاک که بویست و بوی آل شیره شمش را از گرفته نفلان را بیدار کند پس غسل است

بکسر آن

یعنی صبر و کوشش نماید در سرانجام کار باو شتاب مکن تا بجا نیویز فضل خدا تعالی

سببش بر صند آفتاب در کوه و بجاه مقام قوام آورند پس اندوید سرشته نیم آمدند
بروی باشند اگر خواهند پستل خوشی و اصله الشوکر آن مرغ نفسی گویند و پنج شنبلیله
شیراز و امثال آن بقدر لایق اضافه نمایند **معجون سرون** تا کیف حقیقه ستر و مشهور و ماضی
و نبات طوقه و حشمت و مفرح و جهت سرفروآت تنفس نافع در اوایل دوزخ گرم و میان طوی
الکثره از جهت جویز و انبف یکدشراک هم باید گویند و با هر آن روغن نارام در آن تجویز گویند
چرب نمایند در چرب سرون آن العصاره مکه در آن عود قمار قرفل تخم انجیر پهن سرخ
و سفید میون مکه یک مقدار خضیه النعلب است هر آن شفاقل است و پنج آن و اگر برشته
بهرت کثیره الفعاع خشک که در آن عمل گرفته است مقدار آن در شتاب زردک مقدار پنج
اگر در شتاب نباشد عمل اصد و ده ل باید کرد **معجون قمر اف بر حبه و له و تاسمخ حبه**
و نبات ستر و مقهور و معاشق بارد المراج و پیران و صاف صحت این در همه امراض عصبیه
در وقت منور و بیکو کردن رخ و تقوی باضمه و تقوی دفع و حشمت سودا و نفع است **در خضیه**
در چرب تجویز مکه شراک کباب قرفل و قرفل مکه یک کوزه فستق متو بارام شیرین با رجیل مکه
در آن بر شیم مقرض است نه انجیران پسته مایه شراعه ای کج کرفس تخم کوبه کج کلم بلبلون تخم کرات تخم
شعیر تخم خیار تخم قنطاریه کج بر بوزیدان جد و ارجل قوز کباب و صفار تخم سرب خولجان افزوده
سرخ و سفید پهن سرخ و سفید تخم زردک قمر حبه القبقل متو حبه بن حبه انخض است و حبه البطم
نیز گویند قرفل آن العصاره بصل عسل مشوخ کرمی خردل عاقر قرحا مکه یک مقدار غصه شنبلیله
مکه در آن زعفران ده آل درق نقره در آن و درق طلا یک قمر اف و عرشه ادویه عسل که گفته است

نوع

۲۰۱

اجلس على بساط الصبر والفنائه فان اليريق مقسوم والامر مقدر

ادویه بنشیند فصل پنجم در مفرجات عبارات از آن چیز است که شتمیل بن تصفیه نفس کبر عبارت
از روح حیوانیست و قوتها و فکر و تقویت آلات آن چه ادراک نفس غیر است و چه خدا
آلات قوت است و ار که ورات بعید و جو اس ملنر و طهر عیبت ادراک است که میگردد و این تفریح
بسیب یک از قوتها با اندازه میشود مثل شنیدن ای نه ملایم طبع از قوت است و چه مجموع و بر سل
از دواج میباش و هر چه نفس از غل خارج باز داشته مشغول بعالم تجرد خود و ادراک کمال است
کردن مفرج حقیقت است و هر چه عیبت ادراک لذات خارج و محسوسه بحسب تقاضا بر یک قوتها
که مفرج مجاز و در آن هر چند سباب مجتمع بشود خواه بود مثل جمعیت صحت مزاج
و عدم خلط اوردید بدنی بنشیند است ملامیات قوه سمع بدن مقبول بصره و است بدن
لذیذ ذائقه و بوی بدن ملامیات است و چنانکه کیفیت معتدل ملبوسه و ادراک صور خبری
ملایم است مشتمک و خیال و در نیت معانی جزئییه موافقه و هم و ترکیب مناسب بخند در آن و حفظ
مخبر جزئییه مانوسه و حفظ و صحت قوتها بر ایست و محرکه و قوتها بر جاذبه و مولده پس در تفریح مفرجات
و جو دامور مذکور شرط است بحسب تفاوت شیخ و تقوی قوتها بر بدنی متفاوت لهذا
مفرجات متعدده ترکیب یافته است مفرج با قوی شیخ ابو علی در ادویه قلبیه
ذکر که دنی الواقع ترکیب بسیار شرف است مگر حرقه و اولد مرحوم بخریه نمود
و با بزرگ نظر در ریاضتی و مکر و موافقی جمیع امزده جم است جهت قوتش و ادوی
و انواع مالی خوبیا و تفریح و نشاط و تقویه اعضا و رئیس و جهت نا فیهی و اکثر
امراض معده و خفقان بقایب نافع است قرصا و معونا استغای میتوان که

ع

اخلاص نیتك اللہ و احسن معاملتک مع الناس ان اردت الخصاص

مانع لبنا که سبج یا نیشه بود با این معجون در سنه معادل این ترکیب یک که یا نوت ربانے ضانه که انفسا
عظیم شد بهه نموده شد **مفع** خارجت **محققان** و مالغول و وحشت و تقویه معده و ششها و ضم طعم
نافع است و موسر اسبابه دارد و نیکو رخ را نملو که داند با در نجبویه قشور انرچ و نقل قره غرقان **مصطلح**
بجز بوا فاقه که با زرشک سبک بهمنان زرنار در روغ تخم باد روغ تخم کزنجشک السویه مکه در روغ تخم
و غیر نصف بز و هلد کابین بهت عدد آمله سر عدد ملاد آب سکه اطله کچوت شده تا یکم طبل مانند بعد از آن
یکم طبل عسل بریزند کچوت شده تا آب بسوزد و عسل بماند بعد از آن عسل را سه برابر او بکشد
یکدم تا در دم و این نسخا دفع لوزوسه از دست جهت مبرودین و در طوبی **مفع** **بارد** درستی بخور
ریت از تالیف سحر حقه سدر و کمرار و منج بخار بنایت حریت کل فرخ ده مشقال زرشک سبک
خلیف ضدل سفید کل از صراط شربا در کخمه پوست پوست برنج ندکه مشقال کشر خشت تخم خرفه
کل کاو زبان کدیخ مشقال باضل شربت سبک بشد شربت بر له و طله رحول و نوره محول فاد
نهر معدنه مکدی یک مشقال غیر نم مشقال در بعضی مزاج اضافه **مفع** **بارد** از او و قلیب سبک
رحم الله و حقر کر بجز نموه جده در بنایت نافع و بهر جهت بهتر از در ار المک باره یا قوت تبت و جته
نافعین دبت و حصفان خار در فرج بخار کوداوی کو حه بقایت مؤثر است تخم کاو تخم خرفه
مغز تخم لده تخم قیاس مکه سه مشقال خرفه مشقال کوکوبه لکریا سرطان نهر حر قرق ابرشیم
موقوف مکدی که نهدل سفید مشقال کوه مند در روغ زرنیا و بهمن بعضی مکدی که در داند
هل کس مکه که کل فرخ پنج مشقال زعفران نیم مشقال کاو یک مشقال مشک و داند عسکه
داند که الشور سه مشقال و نیم دبت لکریک مشقال اراکانت شو و در مشقال که مشقال

بعضی باریک کردن نیت خود را بر خدا و بگویند که در آن سلوک خود را با مردم اگر خواهم خلاص شویم

بچون نفع

که در مکان او و آله آن صندل سرخ کنند او به سکه گشته قرص سکه می چون نمایند بر سبب
و به باستویه بقدر آنچه او بیدار می چون توان نموده **بچون** کوسنبر از حکما فرس منفع و مقوم است
جسار او با روح او نافع است مطلق افزون لا و هر وقت و اعاده میکند تو اس و قطار دارد
از که نقصان یافته باشد بعضی بسپهر از ستم با غیر آنها جهت تحقیقان در شش دستها و بویان و سوس
هضم و بختی نافع است و سکه نمیکند در وقت قرص و فصل او معتدل است و بعضی میگویند که هم است
در اول و نیاقه اند در جوارض **رخصت آن** زرنبار در پنج بهمن سرخ و سفید با و بچوبه سکه ده که
بختی شش آه و جوعه قار میکنند که نفع خشک کوسنبر در چیز لغز می باشد جویز با نفعه محلول کبریا
با نفع آن سکه ده که آب با قوت سکه یکس که بعد از سنجی بلع او به سکه غیر سوسه در شش آه که نه خوب است
کلاب شش نفع آن در شش آب سبب و آب مزه بخوش و آب کاذب با نفعه نقل در چهار
یکشنبه سینه زرد در شش هر شب چنان عمل کف که گفته است در آن او به است بوزن
آورند و بعد از آن هر شب و پنجاه که شش تازه بخورد عمل دهند به سوسه شش عمل است چنان باشد
روغن نفعی با ام بچوشند و منعقد کرده بعد از آن از سر آتش بریزد آورده او به با صاف نمایند
و باز در آتش کف آشته اند که بچوشند و یکشنبه پاستیل بگذارند اگر در روز دیگر شده نمایند که آن
که باوست باز بگذارند آتش سرخ که بچوشن نیامده بخار بر طرف شش آن گاه او به سوزن سکه نفع
و کبریا با قوت اضافی کنند و شش موالف سینه می نماید که اگر در هر سوزن و کف سینه موالف آن را
چون باشد به و از ده قیرا در کلاب محل نموده سینه نمایند که در شش طایفه کیفیت به امر
و یکشنبه سینه با وجود سلامت حسن و صحت او را که قدر شش است هر آن است و قوت شش با سینه سال

نوع

۲۰۱

لا تبرح من مكانك تا طالب الكثير ذليل والقانع عظيم

باز است جهت حفظ صحت شناختن اول نایبند و بجهت باه آب زیادند و بجهت خفقان هرق که بخواهد مفرح
جالینوس معوز بطولاً منسج صبار القصب جهت خفقان صحه و وضعه و انچه به مانع و مسدود و وار
 صرع و تشویه و مانع لیا و تروشنک و قطع خون و الکهایت مسموم نفع است سردست و در جهت تشنگی
 است در اول آمله شیر باهفته خنک بنده در کلاب سرد روز تا کل روز زبان شخم خرقه مکه میست اصل
 ابيض و زرد و سرخ پوست خج و از زبان سنبلی الطیب مکه ده آل بهنج سفید و خیر کشنده خشک طباخیر پوست
 باغ و ترنج و در بر شیم مفرض که با مکه خج آل مرجان مراد به مکه آل طلا محلول زرد باقوت مکه هر آل شربت
 سبب شربت ریاسه شربت اندین هر یک بکوزن بشنند **مفرح اعظم** معتدل است و بهترین مفرح
 و در حق معتدل جمع افزون و شکسته تند خون و دافع جمع خللاط فاسده و صفا کننده خون و غلظت
 و مضار ریه و غیره و زیاد کننده غم و تحفظ و بر طرف میکند اجاد کسالت و بلادیت و خوش خلق
 تجلیل سپرد و مفرح و شته و باه و دافع آب گرم خفقان و مانع لیا و در کسور و رسام و بنایت معجب الفعل
 و تجلیل القدر است و خفاضه کند باقوت و غیره اجار را میسود و میشود معجون باقوت مختص آرد باقوت
 و آتش میدان و طلا نمون او بار و غنر بنفشه این میسوزد از زرد باقوت و حقیق مکرر تجربه مفرح
 تب میدیل و موافق اکثر از جهت شربت الا معتدل است و بجهت رفع صرع و جنون و ضعف دل و توتش نبات
 جوزب و شتر مدامت اوجا نقطه صحت بهترین مفرحات است نه سرد بلو بخوبی که کار زبان بشول
 مکه ده آل بهنج سفید مکه خج آل لاجورد طباخیر مکه مخوم آن که از غنر نامی است شهرت نموده
 شمش را قوت تر از مکه مخوم شده که غنر آن در پنج زرد کبابه زرد بنار مکه آل لیلید کبابه بر شیم
 صندل سفید پوست بدون پسته مکه آل مرجان مراد به مکه با مکه یک که و آنه هبل یک که معده نیم آل و طلا

نوعه حلاول

در ان نظر باقوت

بهر از فلکان خود مرد و بر اثر کرم هر که طلب کند بسیار بر او دلیر است و هر که قانع با او است عزیز

و فرقی با قوت سرخ مکه هر که حقیق بر او نطلد و فرقه استمال نموده او در کوفته و کجاست که سفید صندل
آب شیرین و شربت ریاسن آب سیب شیرین و کلاب آب انار پنجهش آب تشریح و آب شیرین و آب
آب لیمو و آب زردنگ مکه بیست و سی سال بقوام آورده بپوشند قدر شربت از آن که از آن وقت تا چهار
ده سال است **مفع** مکه که از آنش **بجست** جهت **لطیف** اختلاط و امتعاض ارواح و بطاف نفس و تقوی
بدن نافع و گرم و خشک در دوم و قوشش تا هفت سال بقوت دهد در شش تا نهم ماه آورد و آب
ماتکبا و صفار مکه ده آل زرب زربا در پنج و نقل عمو یا نچاه از مشک سلیمه رول مکه
سنبل ساج حماما زربا پنج در نقل مکه هر که مروراید در شب سفید بخت با قوت سرخ و ق حلا مکه هر که
نفران یک دم مصطک یک آل و ق دند نیم آل نقل ایض نیم آل همه لا بطلاب خیارینده سه روز پیش از
سرخ شدن و عمل بالا از آنش که استه بمنزل او و ق در چنین مقام و هر پنجوش سفید نمائید پس از آنش
گرفته با دو بیه شده **مفع** سه سال **الوج** جهت خفقان و رعشه و سقوط قوه و صداع مزمن و امراض
یکه در خوش و قه بهر حقیقی نافع و درین مفع کرم در زکبه بسیار است و خون را ماضی میکند و کسل و بلاد
را زایل میکند و قوشش تا یک ان فرست و شربت او گرفته شیرین هر طبل که در و اطفال آهن مانند **آب**
و باطلد و فرقه بقدر یک میده به نموده باشند و نقل نیمون سیب ماکا کبا و صندل سرخ مکه بیست
آل گرفته و در خرده بسته با شتر دم ابر ششم خام و بکند از نه در آن آب داده روز بماند پس بپوشند
تا بوشن بماند پس صاف نموده با مثل او شده و مثل او آب سیب یا شربت سیب بقوام آورند و اضاف
برونجم یکیل و نیم با لیمو مکه هر دم و از آنش هر که **مفع** جهت دفع اختلاط سودا و بیه و بلغم لزج و ق
سده و مقصود ماع از آنچره و تقوی جو اس من زیاد سه روز نش ط بالذات با لفرض و تکلیل ریا

فیهذا الامخیز و بکة ولكن لا بد لك من جسد توجهه اليه

عظيمة وزيادته همضم نافع است وكرم است در اول و در پست معدن است و قوتش تا سال است
 و ثمرت دوم انقبون سلطون و کرم است بلسان سلخو سارون و نقل مکه چهار سال زینبار و زنج
 مروارید و زنب که بر جان رحیم سرخ و سفید ساج سنبلی قانکه کبار قرفه جند مکه درم حریر حریر
 درم تجسید و نقل شک مکه درم باطل کف کفته برشته و حقیقه کیوزن اجزا این مفرح سل
 بقوار جند باورین مفرح سهل الوجود سابق برشته بازمانده فادر هر معدنه و عنبر شهب و ورق طلا
 و ورق نوره و در آثار پدید می آید و موهبت و مستحق مفرح ابریشم کرده و در دفع تمام مایه
 شتر طما و مویز است و مختلف می کند **مفرح حار که از اللی نفع است** امراض بارده هر قسمش
 باشد و جهت جنون و کوس و تقویه عصاره شتر و نفع است با نفاست نافع است در ستم کرم
 و درم حارک قوتش تا سال است و ثمرت شش تا یک سال است طهار الطیب بار شد
 و زنجبک با مسویه قرفه و نقل و چیر سنبلی الطیب مکه مثل نصف اجزا امصطک غفران مکه وزن
 ربع اجزا باطل برشته مفرح **بر جهت اصلاح امراض حاره** و تقویه اجزای و نفع در علاج جگر در
 و در سیم کرده قوتش تا سال است و ثمرت شش تا یک سال است شش شش فید کشته بخند نیم خیزه
 مکه سل طبا شتر کل سرخ لسان الثور مکه یک نیم عصاره زرشک حین تقویم مکه یک سل
 نایله برشته **باب م در تمام حبوب** و ارجاع قدماست و منقسم است به م معاجیر است
 مسهل اول و تا در سه ماه قوت نیست و بعد از آن ضوف میشود و سستی و تقویه آن که مشتمل بر
 ادویه کبار خور الناصیه باشد تا یک سال و انقبون و ارماسه سال و آنچه مشتمل بر ادویه کبار
 بعد از یکماه ضعیف میشود **باب مشک** مسهل و سرج الا شتر است جهت تحلیل ریح و تقویه معدنه و دفع

فیهذا الامخیز

بجهر درین کار خیر و برکت است لا اله الا الله محمدی بنی مازن موجب شدن بیوران کارکنند بر سر است

۱۲ از هر یک ده مثقال

فولج و در و صمد که از جنس طبع است بفتاب مجرب است و یکدوش یکبار سه بار صمد که مصطلک است
و نقل و از جنس طفلان است که یک آن و یکدانش که نمونیا مشهور است طریز **حبت** بود جهت استفا
زنی که با حرارت باشد بود عصاره غایت کرم کاسر غار بقون مازن بود نیز شکر کرم و **حبت**
الکلب و این مویک است **حبت** الصبر از ترکیب است الفضلا حسین بن عبد الله بن سنا حفظ است
و تقیه اخلاط است از پیرون بدن و قلع سه و سه و سه و در و سه با و پست و پادشاه با هر سه
داورار و رفع بخار با و بالجملة اوست او معنی است از جمیع ادویه و قدرش بیش تا هر آن صبر است
بسیار کاید و درم کلسنجیم است نمونیا نظر آن مصطلک است که از سفید مکره درم عنبر و ورق طلا مکره
چهار قراط زجان یا قوت سرخ مروارید مکره قراط و مولف است که جهت مصلحت و صحایط
و در سنبل الطیب ارون مکره چهارم زیاد نموده جهت مفاصل و ورق النسا و مثل آنها غار بقون است
ترید اندوزت عافه فرجا کور بخان مکره سم و جهت صفرا و این با اصل شکر و زرد و سفید مکره سم
و جهت بخار مزاجیون کشتینه مکره سم و جهت ضعف جگر طباشیر بدل امر ترش و کشتینه جهت سودا
با اصل شکر با جوهر و جوهر زخم کرم کرده ادویه لاکو کوفته با کلاب و عرق پسته و کرفس و زانباغ
حبت ساند قوتش با جوهر ال فرست **حبت الیاریج منسوب بین ما سوسیه نافع است جهت**
امراض و ماغز خصوصاً بغمز و تقیه و مانع کننده و نشه را جوده پسته اید الیاریج نیز اثرش درم بلند رزق
نیم درم بر چهار درم آسیون بلع بند مکره ده درم و نیم غار بقون درم شکر خنظل یک درم و در صحرای
وین است نمونیا بقدر حاجت خضاد نمایند قوتش با جوهر ال فرست و شکرش تا یک مثقال **حبت**
المصلحین یعنی منقحی اخلاط بوده است جهت تقیه اخلاط حفظ صحیح و رفع و کوبن و امراض

التأخير في هذا الأمر راحة

وخصمان وضعف مده وكره مانع صبر بانتهال بفتح التيمون كنه شل آسغو بنافار بقول شتم
ملكه آسبيل ساجو عفزان جيت ملك هندس اردون وج عصاره فستين عوم مصطفي خادتر
رزاند مخرج و اجيز ملك يك تفكار و بعض وقت ابا ج اضافة تمكيد و در بعض نسخ بفتح و نوبه بفتح
زباكره اند **حج التفتظ نسوب كجا ليموسن افقور الفعل** و تقع هبت هر مرض باره و مثلاً افقور
و باو افقور قولنج و اراض مده و عرق النسا و مفاصل و فوشت نارسال باقربت و شربت باو دم
و راز نقال كره كه مر جگرت و مصلح او بغير اريت و اسحق نقل كه كنه بفتح بوسه ميكنند و مولف كره
برين است كه اين اصح اول و مصلح او كنه او ماء الغناست صبر بانتهال م بفتح اصغر شتم حمل تيمون
سد اب كنه ايت شود در چند اشق حاشيه مقل اروق كنج شتم حنظل چند پسته انزروت
پست دم و در بعضي نسخ تبه عود اصل الكوسن ملكه هفت م كه اندا كه افراط بلغم نباشد نبايد كره
اگر سو و ازار نباشد تيمون لا داخل نميند و اگر حليت و حبت الغار اضافة كنند در صورت كره ارض
بانت نباشد جايز است او و به لفظ سفيد حبت بزند و اگر شطرح و فاعله بوديدان و
سور كجان و ابارج از هر يك چه دم داخل نميند او جاب باره خصوصاً نفوس نفعت من عظيم خواهد بود **حبت**
السعال از صاحب كره است و **حبت شسته** در زمان كه مده اند كنه كره خرنه كنه خنيدن شتم
حشيشي ملكه بجزو شتم صمغ عربيه كنه ايت كوس عفزان شتم خرنه باره ام شين و تلخ فسق صنوبر
ايمون بزرگتان ملكه نصف جزو حبت بزند پس اگر در شش سينه تروحي پسته با بضافه
كنند تبه چهار جزو حليه جزو زفا جزو و نيم پرسيادشان هر جزو و اگر باوتبي پسته پس كل از تر
و كل مخوم ملكه جزو هم را مثل وزن او و به شك بملحاب شتم مرو و بزرگ طولا و ريجان و در مغز سفيد

سنة

بعضی از این امیر را بنا بر انداختن بسیار صلاح و راحت است

سازند و اگر معصومه که کرم مجنون سازند و در زمین طبع و صفا کردن او از این خواهد بجز آن
 است جهت امراض که مورسید و منجل جام و دوا و الشلب و الیجه و اخراج مضمون غلیظ و دوا الفیل
 و وقتش تا هرسال نیست اگر کرم است در هر دم خشک است در اول و شربت او تا یکمقال است
 باب کرم مفرج کله و مضمون نرسون و مضر کرده و مصلح او کشته است بهر آنکه آل انقیوم چهار آل سفایح
 انزروت مکه آل عصاره هستند مملع هند ششم حنظل سفوفیا مکه هم باب حب غایبه است
 الدمان الطوان بزنگه مفرج زرد امک سنج آل و نم ترید ایض آل فایده مثل ادویه شربت شیش
 درم باب کرم **حقوقا** جهت **تفقد دماغ** و امراض بارده آن بغایت مجرب است و قوفا بگند و پخته
 بمغز خاق و سطل است چون این حب جذب مواد از آنجا میکند که استمی یابن اسم شده
 صبر من مصلح غار بقون باستور مکه کبیر و در ششم حنظل سفوفیا مکه نیم جزو قوفا **استعمال**
 اباره فیما ششم حنظل سفوفیا بلید زرد سطلون کوس ترید سفید است سخته یکمقال و نیم را مثل
 غایبه **حب منق** جهت **فالج** و رعشه و امراض بلغم غایب مایع است اباره فیما داده آل ششم
 حنظل قنطولون دق و عصاره قنار فیون چند پسته فلفل حلیمت کنگر جاوید شیطاح
 خردل مکه یک که محمود ادر آب سه اب حل کرده جسمها و آل و نیم قدر شربت است **حب**
انقیوم جهت اخراج سودا که می تواند بر شربت مطبوخ باشد انقیوم در آل سفایح غار بقون
 مکه در آل فزق بود مملع هند مکه سنج آل سطلون و سفت آل ابرج فیما داده آل شربت در آل **حب**
 الشیار این **حب** را از آن جهت نام است که وقت استعمال شربت است جهت
 تقویه سردی از سردی او که متولد از بلغم باشد ترید انقیوم غار بقون سطلون و کوس بلید کابیه

اذ كان الصبر والنفع من الله كوني متوكلاً عليه

مکدی بجزو غیر الیکیز در نیم عود بند سنج جزو شبت از یکتقال تا در دم **حب الشبیر** نوع دیگر **حب تنقند**
و ماغ و تلب از سودا که متولد از صفرا باشد تر به نیتون سنا و مکات اشتره مکدی بجزو بلبل
یکیز و شنت صبره جزو لاجورد و شنت جزو کل سر ز مثل او مصطک یکیز و شنت آب سیب شیرین جسمها
سازند شربت تا چهار درم **حب الشبیر** نوع دیگر **حب تنقند** و ماغ از سودا که از نفس سودا
به هم رسیده باشد بلبله کاید نیتون مکدی بجزو نیم اسطوخودوس هر شنت جزو شتم حنظل یکیز و جزو
سودا و ریح جزو مصطک عود سفیاج مکدی نیم جزو جوار از صفرا و شنت جزو آب سیب شیرین جسمها
سازند شربت از یکم تا یک ل **حب هیت سپید** و **حب هیت سیاه** و العسل و امثال آن
بپوشند پوست سنج که بر روی نه صبره در درم جان سوخته شخم کوف غازی بقون ملخ هند را بوق بهار
حتی سازند شربت یک ل **حب المفل** از **مغربات** و **الدوم** و **حقیر** **حب صابون** و
که از عتقال الطبعه آنرا داشته باشد **حب مغرب** است آله مقش بلبله زرد بلبله سیاه پوست بلبله کاید
پوست بلبله سنج کندنا از هر کدام سنج جزو مفل از رزق چهار جزو مفل را نیم کوب که در آب
کندنا شربت بکنج نند و روز دیگر در دادن کبوسند که بطریق مرهم شود و او به راد آن
بر شند و **حب بقند** از کوه در آب رند و هر روز در خللا معده نه عدد و ما با تخم قد و فر و بر بند از خزان
سودا و اجتناب نماینده **حب العالج** از **تایف** و **الدوم** **حب کبک** در جانب **دست**
عالج بهم رسیده باشد و قادر بر الحکم نباشد و زبانش ثقل بهم رسانده باشد **حب هیت**
صف آن تر به سورنجان **حب البیل** از ریح نیتون استیم حنظل شعلج بودیدان و ج عاقوق حنا
و در مفل کبک جایز شربت مفل از رزق از نیتون چند سیده استر او ویرا کوفند و بجزو نیم چینه و صمد و او است

حب الشبیر
حب تنقند

کندنا

یعنی و اگر امری را بخند از عرق و جمل زیر آنکه او با صلاح آورنده است کارها را و اصلاح کار تو میکند اینچنین کند

درمان نگرند زنده و اگر اراده کنند که موده از فضول عقیقه مفیده پاک شود و مخلوط با زنده ماندن بر آن
ایاج فیقواس در هر روز از کافور وزن نیم نوبت سفتاب زنده شربتیش که مختلف است **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع**
انزال عرق است و منقول از خط مرحوم حکیم محمد باقر زینبی و هم با سر که کند در مان سینه مانده مینویسد
و مخلوط با زنده باور است **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع**
زینق را در آن بچوشند و از زراحت مسوق است مثقال ذکر انگ در درختی که در آن با زنده تا
ملو شود پس در کرباس طبر که بپوشند و آنچه در کرباس مانده با آب سرد بشویند تا چرک او را ببرد
و بخوبی آب بچوشند در وسطش سوز خربشه ریسمان پشت از سوراخ که زاننده با آب لیمو انداخته
یکشنبه روز ما سحر شود بر مغز بایونه انداخته با شش غیر طبعی دهند در وقت احتیاج در درمان نگرند
که ریسمان او بیرون باشد و بلع شود در وقت که اراده انزال داشته باشد از همین بیرون آورند **حب**
دیکر که اساک نیز بقوه تمام کند و قور النشاه و مسکه و منوم و مشهور و حقیق و اورا بگویند و در مسکه حنظل
و مجرب است زینب صد دانگ بنفشه که آن است از بزرگترین است که کوفته و زینب با آنها مخلوط شده در صد
و پنجاه مثقال آب بچوشند تا آنکه آب تمام جذب کند در وقت حاجت بود در جهت استعمال نمایند و اگر
کیفیت او را قور تر خواهند باید که شیر از آن که در وقت احتیاج است بچوشند **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع**
و صفت نموده و جگر نافع و فاعل عادت اینون است مانوره سبزه **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع**
یکی تا هر سه عدد و بعد از آن هر که میخواند خورد **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع** **حب بنوع**
ساعت نفوط میآرد تا هر از ده ساعت با سر و خود را بشوید نفوط بر طرف میشود و چون در
نگارند در عرض یکشنبه روز آب نمیشود و در آن را با مویز سبزه و خوش مزه جمع کنند

بناسخه
سرد و زنده است

اذا توجهت الى امر فيه رضا الله لا تخف ولا يرد جو غير الله اقمه ليسين بالخير

اطبا جت نواب خاتمان غله اشيان صاحب فرزندين امر جهتها تيريب نحو مذرك با علقه ايند
و بعضي نود آب ميتش و بعضي ناندك و قتر نرم ميتش و بعضي بدمزه بود و اين نهاب مسخن طبع شده
رفعي الواقع سپيد بين است پنهان شده او را به غير شربت شك خصيت الثعلب فحلجان مصطفي فرغفل
مؤخره في حبت سانه روزي كند استعمال نمايند و از علقه آن شراب با شير تازه يا آب تيره تيرك يا آب بخود

حبت سانه در نوزاد و در بزرگسالان خورد و در طوب المزاج زياده ميل ميه انه خود **حبت سانه**
خف نموده نبوشند و از اين حبت نيچم ميتوان خورد و در طوب المزاج زياده ميل ميه انه خود
دور و كبر و عاظم خون حبت سانه منقول الكامل الضمانه هليلجه سياه كليه شكم خورد و حفت البوطه
طراشيت كلنار مصطفي جوز بوا سنبه الطيب منقول كند نامقل حبت الحديه مده تيره شسته و هليلجات
نچم كند را در روز غده نيتون بچوشند و مقل آب بر كس و حل كند و اود به اوبان بسته حبت
سانه دور آرايت كرم نبوشند **حبت سانه** حبت ضيق النفس و سرفه و ابر سخت و بلبين سینه

حبر

و تصفيه صوت و در بونايست با دام شيرين نچم كنان بر بان كچه كثر احب الضنوبه الكبار صنع اشيون
اصل السوسن ربي السوسن فابنه شاكه يا بسويه بانك كسل و آب را زياده بسته حبت سانه دور
زير زبان نگاه دارند **حبت سانه** در افزايش هم قرض شريف هم حبت سانه
و همچنانند و منجوع اندر دماس قديم است و آنچه شتمل است بر اود و به كبر و در الحاصيه و اشيون
قوتش تا چهار سال بترست و سله و غيره قتم آن در بجانفوت مثل حبوب دان و حفظ قوته

اود به در قرض نوده برفوفست **قرص نمور اول سيم** كرم خشك و ملطف و سهر و مقوك
حرارت عزيز و پاد زهر سموم و جهت بجا بجه ام و رفع و تحليل خاطر محرق بطريق دفع نظار
جلد دفع قوتش تا سه سال بترست و بعد از شش ماه استعمال نمايند بعد از نوبل ششم بچكل افزايش

بجلبه كونه

هرگاه قصد کرده بود کار کرد درین کشور خدای عز و جل من ترس از غیر و قانع باشی تا مدت چهل روز

صید باده نموده و بلافاصلایم عبیده سسش با دینا شست بر دست خسته که داشته بود چهار انگشت از هر دو
چهار انگشت از دینا یک قطعه نماند و احتیاج بود سسش هر روز که آب بنویسد و مانند کاشته
و نمک در و یک سنگی یا سفالین کوچک مانند ماچین شود پس استخوان او را هر که گوشت او را با رب آن
مان میزد خشک در ماوان سنگی بر من آن مهر بکوبند تا باکش شود و در قوی یا شفا بماند و در روز بریدن
خاک که در شبست ضبط نمایند و در وقت سحر خستن دست را بر او گذارند تا چوب گشته و اگر باشد
بر روشن زمین کهنه و باده انفرق را که که باشد و کردن شش یا یک چهار دندان داشته باشد و کلا
ماده که در شکر و سبزه و ابلق و سرخ بکار آید **قرص سفید** که از اجزای تر یا قوی فاروق است جهت
سوم و در یو و عسل و صمغ و صمغ کبریا که نافع جهت استفا بعد از است بیاض غنصل شود و در غیر
کوبیده بوزن آن آرد که سینه باشد همچون ساخته با روغن کله در است که چرب کند و قرص سبزه
و بدل شراب مثلث میتواند بود و اندر روغن حکیم سفید از وزن آرد که سینه بکوبند که **قرص اندرون**
که از اجزای تر یا قوی است جهت کزیدن هوام و ادویه قنار و تخم کبک سم تقویه اعضا و تر
صنوف جگر و استفا و تقوی سینه نافع است و نسو او مختلف و بهترین است آنها از حین بن
استحیات و صاحب کامل الصناعته ترجیح داده و در ششگان فصل الزیره است و در عسل
سیو حبه و مصلح فوه مکه شش که نفع از هر غفران مکه و انزاله اجزای حار و صاف کند
بسی است چهار آل اقوان پیست آل سنبلی الطیب است و شکر آب بنی سبب عمل با چهره و سینه
قرص اندرون الملک مؤلف آن بسم پادشاه عصر تألیف کرده و جزو اعظم تر یا قوی عزیزه و بعضی
معاجز کبار است مقوم سینه و دماغ و جگر و بافتن تر یا قوی جهت عمل با روده اعضا و تقویه با روده

من قنع عن ومن طمع ذل ترك الطمع من الحلق

سرخ ورفیده سماق سپید زعفران سبزوون میون آینه نصیب الزیره عمو بن باسویه بشه از صیور
باشند پانزده نسیب قرص سانه **فرض** که از اجزاء اجزا است کبک است فی الجوش که کوفه بشه
یکیز ذلک من سول هر جزو با شراب جمودر مثلث فرض سانه **فرض** که از اجزاء اجزا و مخلوط است
که سوطرا کوبیده مطلق و منفتح و جهت استفاد امراض جگر و سپرز و صده نافع و ضماد او کلل او رام بدو
و جهت در کسری و نفوذات قدیم بسیار مؤثر است همانا در شفا و قطع نفع نصیب الزیره و نقل سینه
و نقل ماخواه مکه است که در چیزی مصطک رغفران مرصاف مکه شش فوه یک آل سنبیل الطیب ساج و نهکی
مکه هفت آل بشراب با اشغال آن از مذکور است فرض سانه **فرض** افرد و مابعضی فرض **فرض** آن از
بجز اجزای او از الحظا طیف است در خواص مانند آذر عمو و بعضی سرور را بین اسم منامه
در چیزی سوسن اسما بخوبی ساج بند مکه حوال کلسرخ همانا قطع مکه یک مثقال مرصاف چهار آل
بشراب مانند آن بسوزد که گفته فرض سانه **فرض** **فرض** از اجزای او مرصاف و بطوس است
و مطلق و محلول و منقرض است و جهت امراض بارود و اعضا و ریه نافع و باقوت زیاده است مؤثر
پیدا نه چهار آل عکک البطم چهارده مرصاف از خمر مکه و آنچه در چیزی مقل ازرق الطفار الطیب سنبیل روی
سده کلل الملک حدت الفار مکه است نصیب الزیره ذل رغفران یک مثقال و فو الیه و در حال سیم
صغیر او در شراب اشغال آن خیس سینه فرض سانه و بعضی از قدامت وزن الفل مجون کرده
فرض **فرض** **فرض** جهت تها صفا و در مود و رفع تشنگی و تسکین غلبان خون نافع است
کلسرخ ضد الیه سوده مودم که در مودم خیار مودانه در سوسن زرشک مفرغ و یک کینه است
باب سنجین فرض سانه و اگر نینین برشته خواهند ریوند چینه غار لغون سفید اصناف کنند مودا زرشک

بمقل

بعز کسح قناعت و زرد عنبر مینود و کسر که طمع خاری شود و دکنار طمع خود را از خلق

بمقتضای **طب شیرین** از ایف مروج مرعط و الدج حقیق است بهر تین است و مینول حقیق است
و جهت تبرکات و در حصه آبد و نبدق و حرقت البول و تشنگی و سکنه التهاب اختلاط حریقه و سعال
و ذات العجب مفید است **ص** کل سرخ طب شیرین که کرم خرفه موز کرم کدو کرم هندوانه کرم خیار کرم
کشنیزه کرم قنبره صندل اسپر کشته استرین رت السوسوسه فرغ غفران پاشیره جو قرص زنده کشته
بمقتضای آل نبوشند **قرص طب شیرین قاضی** منافعی مثل منافع ملین است باینست طبع استعمال نماید
کرم خرفه بوداده کل سرخ صندل سفید کوه کلنار افاقیا صمغ عربی بوداده کشته ار بوداده کشته بوداده کشته
رت السوسوسه طب شیرین کرم خاویز بوداده ریشک منقر اجزای نرم صلابه نموده بکده بکده مخلوط نمایند و بوداده
باب سیب یا زنده کشته قرص با زنده کشته کرده بمقتضای بیاشنده اگر چه با استعمال
کبد کشته و خون مرزوبیاری آید و یونجه کبریا پنج مرجان و سماق منقر و انجیر اضا و کشته **قرص**
در قاضی جهت زرف الدم و جهت سهال خرا بی منقول از قانون و محرب است کل از من طب شیرین
شاه بلوط تخم حماض مقشره کل سرخ صمغ مقبوسه طانات محرقه و بال سوته باب
به قرص با زنده **قرص آورد الاقر** جهت درد فم معده و حیات بلغمه سرخ شش
اصلا السوس چهارم سبیل الطیب بکدرم با میفخته بقدر بکدرم قرص با زنده
قرص مارونسی جهت ایلاوس و جمیع الواع الفح کسپوز نافع است تخم کرفس زنده
مکده منت درم افسنتین چهار درم فلفل جو درم مرصاف جو درم دارچین شش م مصطکی
چهارم اینو بکدرم چند سید شتر حوم باب قرص با زنده بقدر **قرص کماح** جهت
قروح کلیه و مثانه و یقظرا البول و بول الدم بعات محرب است منقول از جامع این

شاه بلوط بوداده

ادھب فیما ترید تجد خیر اکثر من اللہ تعالیٰ

سازمان

الدولہ انبیون کرم کفر من رب الہی شہادہ وانہ مکہ بکشف الازمانہ و انہ سفوان شحم حاض تر تو جلفوزہ
 متوازی منہ منقشہ مکہ کہ حبت کالنج خید بدست بیخ عدو شخم خیار صراحت قول ادوبہ لاکوفیہ
 بزینت بیخ چون ساخته موصی کاندہ **قرص برکت** بہر جهت **سہراں** و **قرص** او و کسے کہ ہضم طعام شود
 و چھش منجنت و زخمیر و سیلان جنین منواتر بہتہ جهت اکثر جہاں بہر آب چون ساخته بانیم ل
 قرص سازند و بعد از شش ماہ استعمال نمایند **قرص برکت** جهت رفع بلغم خام و صفرا و عارضہ سہراں
 بہت ہلید بیلد آلمیج کالیہ منقشہ مکہ کچھ و تہ بد بعض خورشیدہ مثل ہمہ نمایند مثل ہر اجزا و نمایند
 در پشم کردہ و قدر آب بیرون بخند بعد از چند جوش از آتش گرفتہ ادوبہ لبر و پاشند و تو با ہم
 مزوج نمایند بعد از آن بوزن ہفت افرصہا ساخته شدہ بہر آب کہ در کوشیدہ شد
 کبش خب بندہ و صبح صفت کردہ باشند و این قرص از دہ بار بخورد و در اینست بار کہ طبلان
 میفرماید و اگر احتیاج افتد کہ اخراج بلغم زجاجہ تر و عانیہ زیادہ کنند باورع جزو ہلیدہ کسٹ حفظ
قرص زرشک بہر جهت مستسق کہ اینست طبع داشتہ بہتہ و جهت بہار کہ برہر قان نافع است
 و نمایب بہر تب عصارہ زرشک یا زرشک سفراک منول مکہ آل ہشین بھارہ منبت عصارہ
 یافت مکہ کسٹ سفیجہ آل طبائیر چهار کلک سنجہ آل سنبل الطیبہ آل سارون جو آل صغیر و آل
 بودادہ کلک از فر بودادہ کثیر بودادہ مصطک رب السوسن افر رنفران تر مسن با دیان نیون افاتیا
 کیم مورد در لوند جنینہ سنور قرص سازند و با کسٹ چھین بر روز بار شربت دنیا رہوشند و اگر کسٹ
 داشتہ باشند بہر تب مورد بشوند **قرص منقشہ** از فاعل النما و ترکیب حسن بہت
 صغیر جاکر سنجہ منبت سارون کیم کفر صغیر عصارہ یافت با ہم منقشہ مصطک سنبل الطیبہ

بعین بود را آنچه اراده کرده تا بیا بر خیر بسیار از خدا تعالی

ساق بندی بقدر در همی قرصی سازند **قرص رود نمون** جهت تبهای حارة
و اورام بجز حار و تب شط الغیب دفع تشنگی بسیار نافع است منز
نخم خربزه خیار بنج نمون نخم کدو در تب لوس کشیر انکسسه طباشیر تخم
رازانه کل سرخ زعفران بلعاب بزرقطوا قرصی بسازند قدر شربت
یک است **قرصی ریوند** جهت تبهای کهنه و صلابت بجز و درم سبز و خردی
واقع شود بجز و سپر تر ریوند جینی عم قوه عیدان برسان لک مغول
نخم کرفس نیون عصاره غایفیت مکک یک درم باب قرصی ساجسته
استعمال نمایند **قرصی غایفیت** محربت است جهت شط الغیب و تبهای کهنه
کل سرخ درم بسبل طباشیر عصاره غایفیت درم باب قرصی سازند
بقدر در همی **قرصی سبزه** جهت اسهال و سوی و قذف خون نافع است
ام کند راقیا بجنار عام صغیر عربی م دار چینی نیم م با سفیده کهنه
لغ بقدر در همی قرصی سازند **قرصی صفا** کونید با محربت است نافع در کله
اسما کونید عام فلفل ابيض بسبل شوق ۲ م اسوق را در سر که خب نمیده بقدر
منقله قرصی بسازند **قرصی کافور** جهت تبهای محرقه و تشنگی و تب و خفقان
نافع است کل سرخ عوم طباشیر صغیر کبیر عام نخم کدو خیار تخم خرفه اصل لوس
۶ م نشسته ۳ م زعفران یک درم کافور نیم م بلعاب بزرقطوا بقدر در همی
قرصی ساجسته باب ناز میخونی استعمال نمایند **قرصی قش** جهت صواع حار و اوج

مبشبه طباشیر

دع الحرف في الدنيا وطلب الثبات ولا تتقدم ما ينفك الندامة

حاره خاد و نافع است مرصاف فيون لادن كافورم كندر انزوت
 راك كل منراج فرنا شنت قيصوم است ۲ الكلاب قرص حاشه باكره
 حل نموده بر پشته طلا نمانند **قرص سلف سول** زغوان فيون مرصاف
 پنج لده با سوبه باب كاهو قرص عي شنت بزارند كه من به قرصا خورده باشد
 باكره و آب كشيرو و نهك آن بر اورام حاره و صواع حار طكانند و در صواع باره
 با جنة و آب نك و مرزنجوش و مشاك ان **قرص لده في جنة** تنق
 منقول از شيخ ارباب طبايع ۳ م كل سرخ ۲ م كل از منجم ثم كدو و كرم خيارد ثم قرص
 كبريا ۳ م بقدر دردم قرص زنده و اين قدر شربت است **جنته قرص سول**
دموي از تايفات و لدم حوم كل سرخ ثم حاشي ۵ م صنع عر به نشاسته طبايع
 بعد بزر قطلا قرص سازند قدر شربت يك شتافي **قرص كل مبر معمول** ابوران
 جنته در دمده و بنواي بلغمي در رفع رطوبات موده مجرب است كل سرخ ۵ جزو
 سبب الطيب است سوي كد كبر و قرص سازند قدر شربت يك شتافي **قرص لده في**
 از سر حوم ابور جنته تنق و بن مطبوخ و محرقه و سوي صفواي و دموي كه
 نازي باشد بنيت آن نموده است ثم با نك نشاسته كيرا صنع عر به كل سرخ
 بباير خشك كل سرخ منفر ثم كدو و خياردن ثم خرفه منفر دانه منفر ثم منفر
 است سوي با ل ب بزر قطلا قرص سازند **قرص جنته** لول كدم و بول لده و
 قوچ كبه و مشانه منفر ثم خيارد و كرم خيارد و خيارد كيرا كل قيرك شنت و پنج
 منقول

الشَّرْفُ طَلِبُ الشَّهْوَةِ

در وعده و در رم مده کل سرخ ۳ السوسوس علی الحلیل الملبی بونج اذ فر مکده مصطلک ۲ که بر هم نترش نشانی
بطبیخ امیون جهت در وعده و باب عنبت الشهد جهت در رم مده قرص خنثی جهت جهت
سینه و شش و تب حار و در وسینه در کام کل سرخ صغ علی کثیره ارب السوسوس خنثی شش امیون
۳ طبخیره رفران و در اولک بقدر بکنفق قرص ب زده با شرب خنثی بر نشند **قرص میر دارها**
موجوم حکم نمده جهت حیات و عطش نام مقام قرص کافور است مراد به طبخیره صندل سرخ و سفید
نیوز کشته خنثی کل سرخ نیم حافش نیم کانس نیم خرفه نیم کدو نیم هندوانه مکده سانس نیم کشته آلی بر السنج
خنثی شش امیون بر قطعا در آب خنثی ید به مکده صاف کنند با او در سانه و این قرص لوز طبعی است
که مستقر باشد از شرب قرص کافور **قرص کافور** از راز جهت حکم و گفته است که النفع افرص است جهت
علل حکم و حیات و معمول حقیقت طبخیره الکلس سرخ نیم کدو نیم کاهو نیم کانس نیم خرفه صندل سفید کافور
مکده بکنفق طبخیره بر قطعا قرص سانه و باز فرموده که اگر بر الذبح داخل نماید جهت نتر به جاد و تطفله حرارت
عجیب خواهد بود **قرص سرطان** جهت سد و لبن طین از مرطوب و خشک و صغ در و مرش است کل سرخ و درم طمان
مخوف ام کشته طبخیره شش و پنج عنوانه از شرب انجیما ربه که کنند با شش کادو که هر سوخته که حقیقت نخره نموده است
و بسیار جهت خنثی سفید و سیاه رفران نیز صاف نموده رت السوسوس سد باب لسان تحمل قرص
سند بگذرد در رم و به شرب اندر شربین میانشند **قرص کل کسیر** جهت نترها بلغم و سودا و در تبها مر کبیر
بکل سرخ اعصاره خافش عصاره نسیبن ۳ مصطلک ۲ و نیم سنبل سارون عده اذ فر مکده شش شش
بما و البرز در رز کچین **قرص شایخ** جهت از اقرص کبر با و فاعل خون جمیع اعضاء و مختلف قروح و رافع بقا
آتشک است جهت نترها مر کبیر و اسهال و مور و حر که کشته خشک بوداده خنثی شش امیون هر یک عمل

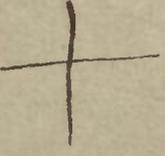
که بر هم

بعین کمال بدایت در طلب شهره

که با مرجان نمی خرد از هر یک آل طین مضموم و اگر باشد مکرار منشاخ کادو که هر دو مضموم است بخم مرغ بویژه
 کثیر الصغیر علی هر یک سه آل و دو مضموم بزرگ منشاخ و پنج مکه آل و قدر شش مکه منشاخ است بدل شایخ
 مضا طیب محرق مضموم است **قرص که با مرجان** بنجیب الدین جهت حبس خون از هر مضموم که باشد شربت
 و آنچه بر سر درخت نوشته شده هفتاد مر و اربعه خشکش سفید سیاه کل مضموم کل قرص موافق کابل
 که با کرم خرد شده شخم خاص شایخ کادو که هر دو مضموم است سوخته بخم مرغ کل از منشاخ علی بوداده شخم
 کثیره جلوزه مکه و دو مضموم جلوزه بزرگ منشاخ مکه منقی طباشیر کثیره است مصلی بوداده زعفران
 انبون اسکام شربتش مکه منشاخ بیه جهت نفث الدم و کشاد خشکش جهت فروغ اعصاب
قرص زشت مضموم از نسیم موم حکیم مکه بیه جهت استسقا و تجربه رسیده زرشک بدانه زعفران
 کل مریخ تو خم خربزه مصلی تو خم خیار عصاره غانت سنبل الطیب فوه لک شسته عصاره سنبل
 سارون نفاخ از هر شخم شاه زده کمالی شخم کثوث ربون خنجر زعفران طباشیر منجین باب قرص
 سنده **قرص کهنه** جهت سهال در رتق الم از آنکه دور باشد عصاره و بعضی خربزه بظکر کمانه
 کند کل سارون انبون صغیر علی مکه نیم جزوات و درم قرص سارده **قرص که با جهت مکرر**
 لسته و تنبها و مکه و تنبها که کهنه جهت است کل سارون و رب السموس ثلاث هتزه سنبل الطیب مصلی
 که با انبون قرص سارده **قرص جهت تنبها و مکه** کل مریخ مصلی سنبل الطیب از یانه شخم کثوث
 شخم کاهو شخم کاسخ عصاره غانت عصاره سنبل طباشیر شربتش تا هم با کافور و طنج از یانه
قرص استسقا ایما بقول ارمشاد موجب است عصاره زشتک بار زشتک منقی کل سارون شخم خیار
 شخم خرد شخم کثوث شخم قرص مصلی لک مضموم ربون مکه سنبل الطیب نیم م افند یا مضا و درم سارده

الصبر على ما رزقك الله فالقادر ولا يزيد ولا ينقص

باجل دم آب كالسحب وبيت من الشعب هم كيتون وبنوع من توخيم خبار نسيه استعمال نمانده
مسهل از تاليف حفيظ در امراض حاره و تبرها كرم و م كبره و رفع قولنج نقلي بغايت نفع و مبرع
العمل و بايد و بهترين قرصها سهله است بيفته توخيم كند و بخيار و بنبلونه توخيمند و انه كنج خرفه كل
سرخ طبايرن كند انرا كشيته مصطكا اينون هر يك بيمتقار حب اللوك باك كرده مشهور بطرف
حكما چنگ كند و دستورات مذكوره است بيمتقار يا نيز با و آنها مناسب استعمال نمانده و اگر حب اللوك
كند اينون به مصطكا بنده هر سه در آب ليمونچي نهد بهتر از نوبه است **فرض مراد به تاليف**
حفيظ جهت تب و اعراض و اسهال نفع است و بغايت مجرب است طبايرن كند سرخ كلارنجي
توخم كند و توخم خبار منديل سفيد توخم خرفه مراد به كبره با عصاره لعينه التيسر توخم بارشك آب مورد سرشته
فرض بانه و بيمتقار و بنوع مشرب خوشتر و بعضي مواد سرطان محرق اضافت بايد نمود و بجهت
كانور و غفران اضافت كند **فرض منقح** معمول اطبا جهت امراض حاره با يوست طبع كند سرخ
بفشته رب السوس كند مصطكا محموده مشهور توخم كند و توخم كند و توخم خرفه آب بنج نفع است
فرض نافع از تاليف حفيظ جهت اسهال دم و صفرا و و طبع خون از هر موضعي و سرفه و طبع و سنج
بوسه بغايت مجرب است طبايرن است صمغ عربي كند سرخ كلارنجي كند از غفران اينون توخم مورد انجبار
زنجفيل كاد كوه سرخه كند از نيز خروب بنظر آرد كن رماز و توخم حاض دم الاخيرين آب بارشك فرض است
و بيمتقار اهر مرضي با دويه موافق كند به نهد **فرض طبع** از تاليف البور اند جهت ورم و درد و سپر
كيات بنده و جهت كل سرخ زرشك توخم خبارين توخم خرفه بوند طبايرن كند منقول عصاره عايش
كانور عصاره مستن غفران شمره الطوف ابر سنبل الطيب بيمتقار است كنجي نمانده



یعنی آنچه جز کن در آنچه روز مقدار کرده است خدا را بخیر آنکه زیاده و کم نماند

بسیار منظور است اینست که هر چه نوشته **قرص کب** و اضع او سکنجبین و او دعوت که کب بر تل سبزه در دست
سند بلبل اسنگ کب بوده در زمان مورف و مذهب کب کشته که این قرص سستی با کب کشته
و سبب دیگر درین است که طلق ملک کب الارض میماند و جزو اعظم این قرص است و معادل حراره
و با سبب در اول جهت ضعف معده و دماغ و جگر و سپرز و فضول غلیظ و صدام و فواق و ترف
الدم از هر موضعی که باشد و جهت در کوشش و خروار معده و سرفه و قروح مزمنه و قولنج و در چشم
سجده شرب و ملذوم و فوشت با چهار سال فرست و شربت با جودال منقول از تذکره است و آنکه
بسیار در آن آن نوشته شده موافق کامل و شفا و ال کفام است هر قوس الیوس کیم کرفس میون
بزرگ الیج میوه یک مد ۸ چند یک سته سنبل بوست هیچ الفاح کار محضوم مرصاف سلنیو طلق مخلوب
مکده و در بعضی نسخ شمش و در بعضی نسخ مصلک طباشیر قطره رفوان حلینت مکده آل جهت قطع آنها
و در دینت و در بعضی نسخ کافور یکد رم و بعضی امیون یکد رم جهت قطع خون و حرقه بول صفاف
کرده اند **قرص کلسا** منقول از تذکره جهت تبهار حاره و سهال مزمنه و نفث الدم از هر موضعی که
باشد قطع است و کوبیده در تخفیف قروح و قهز فارسیه که موافقت بحب فزیک قطع میسکنند شربت
زیاده ماز و با پوست انار که سرخ آفاقا ماز و مکده ۸ امیون کلر محضوم سلنیو صغیر مکده ماکترا
امیون مکده آل آب گرم استعمال نمایند قدر شربت با نیم مقدار ماه مقدار **قرص مابوقا** جهت تبهار
و مضمض سهال مغرط و قروح امعاء و ترف الدم و سهال و مورف و در مضمض وانه شش و محل طاهر سکر در
کیم کرفس یا نخود از اینها امیون سنبل الطیب مر سلنیو امیون با شرباب ریحانی با جایم مقام او
قرص بسیارند و قدر شربت با نیم مقدار **قرص سونذ** منسوب بشش ریخ این قلیل المقدار کثیرا

ارجو في هذا الأمر خيرا وتيسرك فيما قصدت

المنافع مجرب حيث يرفان ودر کسر و در کسینه و صوره و جگر و سپرز و بار و او تبها مرزونه و عمل البول
سود و بضم و سوسوم و در اکثر منافع مثل فرض کو کب است و از اسهال مکتوم است و نوشن چهار سال
بقر است و بوند آل و سوسول مکه عمل نخ کرفس سیون عصاره غانث عصاره اشنان
مکه سال و اگر مرضی بود و کسینه بش قسط و مصطکی و در بد صافه کنند و اگر صفرا غالب باشد عوض قسط
پهلایه کایله و اگر صفرا غلبه بخار باشد کسینه خشک یکا تر بد و اگر تبه قبض طبعیت باشد اصل
السوسول کل من جلیب شیر بنفش از هر یک یک مثقال و اگر عطش باشد بدل اصل السوسول نخ قسط کنند
و در ترشترش کسینه صفرا **فرض کل حافض** جهت سحر و اسهال و مور نفاست نافع است منقول از بلخانی
کل من نخ حافض بوداده جمع و در کسینه انشانی بوداده بالجاب بزر قسط فرض بسازند فرض بوند جهت
سوسوم و جگر اسهال سرد و مور نفاست آرموده است بوند جینه عصاره زرشک نخ کاسنی
بالسوسوباب برک بارنگ بنوشند **فرض اندازن** تألیف قدماست منقول از کامل و دیگره **عج الفعل**
است بجهت بقایا نار فاسر انشک و فروع مرزونه و اهل روم او را حبت میسازند و اهل
فرنگ آرد کنند ماست آرنیق سکه و هر یک از میون و مشک و عنبه نیم آل امانه بنیامند و در
استعمال او ستر طلست تقویه بدن و ترک ترشها و کمک و قوتش تا هر سال تا حبت و بعد از
چهار روز استعمال نمایند و هر آرد در سه روز تناول نمایند و زراوند مدح آل کند و علفص مکه آل
شب چهار مرصه الله و آل فلقد کسینه صفرا کلاب فرض سازند **فرض سوز** و در صفرا کلاب
فرض صفرا بنفشه مهاراد است و منده کو خواهد شد **باب چهارم در صفوات** و آن تقدم
نیز اکیست و بعد از آن معجون ترکیب یافته و بقوی پوسر کو بد منج و او بقراط است که در سقایی است

بازنظر

یعنی امیدوار باش درین امر خیر خود و بیشتر مستود ترا در آنچه نیست کرده

بقدر اطیب شهر استعمال اولاً ضعف معده و شست متداوی به ندرت مگر آنکه لطیف و سریع
القول و لذیذ الطعم باشد و قوتش زود و ضعیف میگردد **سفوف اسطوخودوس** و **سفوف اسطوخودوس**
و سفوف کندر زمانه معده را قوت دهد و کونه مسخ دارد و کوس و غیره پیش کار بسیار در جهت بهم
طعام در دوران خویش کردن نافع است و در قلع دل نظیر دارد و جهت بخار و قطع عرق فاسد و به برین
نافع است این سفوف را اسطوخودوس سفوف ترتیب داده اند لهذا سفوف کندر نیز گویند و قوتش تا دو سال
بماند و بیشتر تا در مقدار است نه تا در قیاس که آن موجب از ناکسایه معده است و آن را در روم و قسطنطنیه
سوف فارسیقول است معده میل به رطوبت و مصطلک هلیله کباب و تخم کباب و مشک زیره که مانده در
چین شبه نفل در نفل و تخم نفل از آن بوزله کافور عاقله مکه جزوشک عینکه مکه نیم جزوشک
شش جندان پیش از طعام از یکدوم تا سه درم تند و لغزین **سفوف حبه** اسمال اطفال از مجربات
بوده اطفال و غیر اطفال از تریاق است حب الیمان بوداده بسیار نرم صلایه کنند طبایر
معده که از مصطلک سفید نیم مورد کاسه کار از مکه آن سفوف کنند و بطفال نیم کباب شربت سیب
شش بند **سفوف بلوط** منقول از منصور رحمت تقطیر البوال و سلس البوال مجرب است بلوط منقه
بوده کند که شربت خشک کلار منصفه و به سفوف بزرگ بعد از صبح در هر شام و
که با تقطیر و سلس خشک شده بدین باشد که هر چه در بصریه است مد زود دفع شود باید که باو الشبوه
در زقطه نیز میاشامد و غذا آب غوره و سماق و مثل آن ترتیب بند **سفوف دیگر** حبه
سلس البوال مجرب است بلوط کشتی خشک است عرق سوسن است الشورکم خرفه زنبق
سینل الطیب طبایر مصطلک زود رسد کند رشک در میل هم وقت خواب استعمال نمایند بقدر

حبه تقطیر البوال

الصبر على هذا الأمر خيرك وضح ان شاء الله وتعالى

سهال استوفى جهت سهال مر از منته و بوسیر و فواصیر حاره بنیاب مجرب است از انکاف حفر
کله از من زردان بوداده و از انکور که از سر که بیرون آورده باشند و بوداده مکه ل سماق بیادانه
کله سرخ وضع و بیه بوداده مکه ل سماق کله محموم یا در غستان مکه ل که در شربت حل باره و شایسته

سوفیله جهت سهال بوسیر مجرب است بیوج خطا نیم آل نیلو فر آل **سوفی الطین جهت**

سهال و سهال صفر او بر سر زقطون تخم مرو تخم ریجان از سینه وضع و بیه کله از من مکه ل جز وضع و بیه و کله
ارضه و ان شسته و انیم کوبک خنده و بیه زور ل با شش نه مر بوداده مخلوط کشته در وقت استعمال
مخفف بر دهن کله حرب نموه با شربت به بارب استس پوشنده **سوفی حبه لیمان جهت سهال**

که از صنف معده و امعا بنه و تقویه معده و امعا میکند زردان بوداده حبه لیمان بیوط سماق کون
در سر که خیس نمیده بوداده آرد منبق آرد سخته کشته خشک بوداده خرنوب بنظر خرنوب شامر مکه
جز در سکه ملک مکه ل معجزه نیم کوب که استعمال نمایند **سوفی مغلیا جهت سهال** که در زهر

ضعف معده و سرد معده و موضعی بوسیر بی نافع است حرف بوداده بکر طل و نیم زیره که مانع
شبه زرد در سر که خیس نمیده خشک معده بوداده صحن نیم رطل تخم کتان تخم کفنه مانع مکه ل بر طل
مصطک یک ان قویه نیم هیلک سیاه بوداده زیره مکه ل بر طل نیم کوبک سخته استعمال نمایند **سوفی**

خرنوب جهت سهال سستی معده خرنوب بنظر از دانه بیرون کرده زیره که مانع بکشت با زرد در سر که
خیس نمیده خشک شده بوداده سماق تخم مور آرد منبق بیوط کشته خشک بوداده مصطک مکه ل جز
نیم کوبک سخته استعمال نمایند **سوفی زرشک جهت تقویه معده** و بکله و حبس شکم با تخم
سمنق زرشک حبه لیمان بوداده زرشک بوداده آرد منبق مکه ل حرم شکر طبر زرد ۲۴ م کوفته سفوف

بعضی کردن در کار با بهترین تراوش دباش بفضله قدر تعالی

سفوف سینه سفوف سینه است اسهال من سحاق و جزو حب الی حسن حب الی مان بوداده مکه کوزه
بجزوب بنظر سحر و جادو مکنند که نیم جزو و زنجبیل نفل مکه و دانک شکله نام کوفته سفوف سینه
سفوف سینه جهت باد و قحط کرد و با اینون زبیره که مانا قافله کبار فرقه مانخواه نیم کوفتن نام قافله صفار
زنجبیل نفل مکه و دانک شکله است درم شربت وزن درم **سفوف للمحو** جهت رفع
اشتها اشتا روده در وقت حمل جهت تقوی موده و اشتها و طعام و نیکو کردن رخسار
مفید است ز زینا که نیم کوفتن مکه درم مانخواه کند مکه درم چند پیکر نیم درم زبیره که سینه
درم سفوف سینه **سفوف دیگر** جهت خواب بسیار نفعست و جوارش الی سمسیم که سینه کهنه
مفید زبیره که مانا زنجبیل مکه درم و در نفل نفل مکه نیم درم و چینی درم سهل فاقله مکه
ست درم شکله طبرزدیکه طبل **سفوف اسهل** منقول از جنین جهت ضعف موده که با اسهال باشد
و تب ربع و اشتها و طعام زبیره که مانا و کونز بنظر کیش با زور هر دو درم که خف سینه و خشک
شده و بوداده باشند مکه سی درم حب الی س پنج درم کشتیه خشک بوداده درم آرد بنق آرد
سینه آرد ناروان مکه درم قرفا طربیت مکه ام سک م م عود هند شلایه پیر و بیزن و بیع
سینه شربت س م یا بیبیه ساج صبح و شام **سفوف للفواق** جهت فواق نشخوار استلا
حادث شده باشد نیم کوفتن کوفتن حبیب سحر زبیره که مانا با ستوبه سفوف ساخته شربت سینه
مشقار آب تمام **سفوف لوج الکبد** جهت درد کبد با شیره شسته استعمال نمایند لاک منقر س م طیار
م م کاسخ س م نیم کاسه نیم کاسه شربت مکه م م سفوف ساخته قدر درم با پنجه درم شکله سینه چهار
دقیقه نیم که م که کوفتن بنوشند **سفوف سورجیان** صغیر جهت است جهت نفوس و غیره

بروردن خدا بر ملا و حفظ او و تو با بر گرفته و دشمنی و ملاک کرده است

مروارید یکدم شکر هم شربش هم با طبع نسبت **سفوف** و بجان که جهت مفاصل و وزن
 و جهت کور بجان و مرزده درم سنایک رام تو با ام ۲ پوست هلیله زرد هم زعفران نیم تم
 سفید هم سفوف نیا شود یکدم و اگر ماده باغوشه بدل سفوف نیا تریده هم کنند شربش با آب سرد
سفوف جهت قطع سیدل شتر زرد و زرد و زرد جهت شکر کاهو نیم سداب نیم پنجه کشت ۳ هم سفید
 مکه ۲ هم شربش عام آب سرد **ایضا** در قطع مزه زرد و زرد سفید است و محقق تا فار و آن شد
 بهوط و جزو کند و یکجور کوبیده بر و غنیز زیتون چرب کوه هر زرد و نقل مداومت کنند **سفوف**
 جهت قطع شهوه جماع از زمان و مردان بر زنجیر نیم خرفه نیم کاهو نیم شکر مکه جزو نیلوفر جزو شرب
 ۳ هم آب نیم خرفه **سفوف** که با ما و بچین استعمال نمایند از خط مرحوم ابوراند پوست هلیله کباب
 و سیاه مکه هم غاریقون سیب سفید ۲۴ انیسون عاقله کاور زبان ماسطو خود کس علی نکت فطری کیدرم
 با جو رد غیر منقول کیدرم خربن سیاه یکدم شربش هر **سفوف جهت پیر** از مجربات مرحوم
 حکیم محمد بن قیس زوفان شک پوست سیخ کبر عنب الثعلب سیاهوشان نیم پنجه کشت
 نیم سداب استویب سکنجبین پاشا نشا و لغمانید **سفوف جهت پیر** ز مجرب است تا یکم هفته نایل
 میکند منقول از آن که مرغان سوخته یکدم کزاج دانه بوشند و بدستور شک در حق چهار در جان
 در دانه کبره هفته مداومت نمایند مجرب است **سفوف** جهت حرقة البول و وجع حین بول
 متون نیم خربزه به متون نیم خیار انون نیم کدو اخرفه اخرفه شربش سفید ان شده ۳ کدر است السوسین بر النج
 سفید است در هر حال را با جلاب ساده به شربت بنفشه بوشند **سفوف** تقریر منقول از
 غدن زکریا و میفرماید که مجرب است جهت رفع نفوس بارده که با کلینین منع میکنند تا خواهد به عمل

سفوف

قصده الخبز خبز و خبز البر عاجله

درق سداب خشک نیم کوفتن را زیاده و قوکه جز فوفه بلام شش پین تلخ سنبلیله سبزی زراوند
مدحج مکه نیم جز هر روز یکدم استعمال نمایند و ابتدا از زستان نموده تا وسط بهار و بعد از آن
این بقیه چهار ساعت چرخ میل کنند از مالکول مشروب بعد از تقویه بدن استعمال نمایند **سرفه**
سرطان استعمال موم ابو بکر بنده سرطانات نه ری و قطع کنند سر او با بهار او را و شکر
سختانه چند بار آب خاک از رنگ بشویند تا پاک شود بعد از آن آب گرم شسته تراز
رفع کنند و در کوزه گلاند و در گذشته در رتنور معدن انداخته بکشانه زور بعد از آنکه سوخته
باشد آب خرب کوفته دوده درم او را از صغ و بده و طبر فیسی و خشک سغید و سیاه میخدرم
کشته هم کوفته سفوف سازند قدر شش جمل **سرفه** جهت کسی که از حرارت بول بسیار
از تالیف موم ابو خنث محمد بهم کوفته و بجز بر کچده و هفت روز در سر که خنث بنده بعد از آن
برون آورده آبش خشک کنند و باز دیگر کوفته و مخلوط با زنده با وقت کنند که بکشانه
در سر که خنث بنده خشک کرده باشد میخدرم طباشیر چهار درم کشته خشک هم شش
بیمیه ساده با آب صبح و شام میل نمایند **سرفه** سنا جهت عرق النسا از حرارت قدما
سنا که ام سو بر جان هم شیطرح هم رغو آن نیم هم نه شربت سه با سه شکر **سرفه** که مستحب
آورد و تقویه عضلات می کند و فواید بسیار دارد و غیره شهب بمنقار سرفه خشک هر جز که
نیمه جز و مجموعا در یک روز سه مرتبه تناول نمایند با رواقع و مجرب است **سرفه** جهت سهال خون
و بلغم دار طباشیر شسته صغ و بده کنند کل سرخ مکه هم روغن رغو آن یکدم هم منقار
بارتت بر بوشند و اگر قرض کنند بر نند است **سرفه** جهت درد پشت و در و بول من و تقویه

الفاطه السنی

بعضی از او پنجاه نیک است و بهترین نیک است که نموده عمل ابد بعنوان اله تعالی

حوال نیم

انفاط و سستی آلات بواج فاسد محرب است از حکم دارند و گمان و از تریج با هر نقل شده و نقل
 ما و نیم با صلایه نموده در سفال پاک انگ بوداده در چینی سال و نیم لایه بسوزر کوفته و بجزیه ضایع نمایند
 و بر روز آتش نرم گذاشته به چهار پنجه در زنده نیم مرغ بقدر آنگه چون شود آنگه نموده به آن
 ملاکوپه به آن نشا رکوده مجموع آنرا در یک روز نشا و نمایند **سوف** بآلف حقیر جهت تریج
 و سب و سرفه که با تب باشد و جهت لیت طبع و منع ترشالات حاره محرب است قدرش
 ۲۱ تا ۳ باقی سال که اعدان شده صمغ و بلبله و کاج و خطره نیم تخم که در علم قهر تخم بند و اندام سوسن
 شش اش ابيض متروکانه به علم متوالا م علم تخم خیار عم سلطان محرق عصاره لاجه اللیس علی کلن
 ۷ اما قیام کار از من علی طمشره **سوف** شجوه از نجبات حقیقه جهت ریاح دور دمعه و سپر و قوت
 با فر و زرع و خرد تخم نجارات بغایت نافع است شجوه تخم که فرس با سوز با مثل آن قد **سوف**
سوف قانی که مکرر حقیقه تریج نموده جهت سهال مراد و معضه سهال دور سیرتین اوده است مع
 عرب را هر روز سهال سائیده نبوشند آینه روز زیاده بر آن و اگر با سهال سده نباشد آینه
 پوست خشکیش که مثل عیار سائیده باشد از کاشفها تا حوال از نجبات است و اگر با جمع مزاج کنند
سوف حوی که برف در معده تریج است سقا و ششها ششها رویه حفت بلوط مزیون هم مویز
 پیدانه ساهلیله سیاه و کالیله و آنگه **سوف** که سهال آب آهین داغ که نبوشند یا شراب حنظل
 احدید جوش نیده نبوشند **سوف** جهت درد سپر زک با حرارت باشد از ابور و حوم کاسر مع پر
 کبر که بکشبان روز در سر که خربنده خشک کرده باشند زرشک پیدانه سهال بوداده پوره از من
 استو قند ریون ۲ اگر نباشد پنج کبر شکر لافا یکم قافار بقون آل تخم که فرس آل بدل کنند

سوف شجوه و سوز
 و جهت

کثره التفريق في الدنيا مضية في الدين والبدن

از یک آن در نیم تا جل بشیر شسته با ما بچین یا آب چوب که با سکنجبین نبوشند **سرفوف جهت آب**
 در روان موافق کامل و ملخض الرطاب هسیده سیاه بلیده آمله مکده دل بر و غرض زیتون بر شسته که شش
 کند با بوداده حبه الرشا بوداده ماخواه مکده دل حرط لا حلیه با ابرهیل نودانه نرذ آله مکده مهصل
 جوز لوانا یکمقاش شش حرط آب کرم **سرفوف سال الصبیان** از فربات مرحوم ابو خورشید
 حبه آله سحر باستوبه کوفته بشیر وضعه نبوشند **باب پنجم** در اثره بر و ربوب وضعه او فرب
 و عتقار او در تفتح سدد و امراض حاره و بارده متسام او بر اثر از سایر ترکیبات در وقتس با عتقار
 آنستکه او فاسد بشود و کسیر الاستحاله است بقول هر دو بحسب امرتبه و امراض مختلفه حتی است
 گویند سکنجبین اقدم است رشخ الریس آن میفرماید که حکما فرست و بیغنا نرسیده و شربه
 بهستور محبوبه از افاضات میباشد و قدما بحسب ماده و زمان و مختلف استعمال آن در امرتبه
 شش مد قسم سکنجبین را هر از هر لیست و شصت قسم منقسم کنند و ظاهر آنستکه ترتیب
 موافق امرتبه مختلفه منقسم میشوند بود و مزاج اشتر به زیاد از یک است و بنماید و شرط
 آنستکه هر چه از فواکه صلبه باشد مثل سیب و به بعد از پاک کردن از پوست و شکر کوبند
 آن با جو وزن آن آب بچوشانند تا نصف آید بصف نمایند و هر چه غیر صلبه
 مثل لیمو و ترنج و امثال آن افشوده آب آنرا بگیرند و هر چه گیاه و برک خشک باشد بکشتا
 ریز چینی کنند بعد از آن بچوشانند و هر چه از جمله پنجهها و شخر باشد زیاد از یک شانه روز
 بچینند هر چه برک خشخ و کل تازه باشد کوبند آب او را بگیرند و با شکر و عسل و شکر
 انکور و امثال آن بمقدریکه مقصود باشد بقوام آورند و عطر با آنرا مثل مشک و غیره بعد از توام و

باب پنجم

ال...

بعضی بسیار نفوذ خواستند و ظاهر در دنیا مصیبت دین و بدن است

دفعه و آردون آن از سر آتش و خجل کنند و در سر تنها فوایدی که مطلقاً تقویّه بود به شرط
 که شیرینی او بقدر نشت آب میوه باشد و قد ما گفته اند آنچه مزاج را در این وقتها تقویه یافته بطبع
 جگر نشتان شیرین و جالب آتش پس اگر شکر و امثال آن زیاد باشد جذب میکند و با طبعیت
 میشود و اگر کمتر باشد جذب آب حسیّات میشود و احوال عمل و شکر را بر شیرینتر نماید و شیرین
 باید در چه مزاج هر یک را از شیرین او آنچه نشت می رسد ملاحظه نمود و موافق فصد مخلوط کرد و
 هر گاه المود اعضا نفس با مریض صاحب حال باشد به اشتباهی مضر استعمال جایز نیست و اگر
 در استعمال آن لابد باشد مثل سدر و دوق باید صغیر بود و اگر در غیره مفایات استعمال نمایند **سکچین**
 که عبارت از سرکه و قند است هر گاه بصراحت و در بیشتر خود ابله مفتح شده و در دفع
 تشنگی و قاطع صفرا در حیات حاره و امراض سپرز و جگر معده مفید است و اگر سرد تر خورد
 سرکه را زیاد کنند و اگر معتدل خواهند مقدار را هر چند آن سرکه کنند **سکچین** در شب که با
 در شب با نور سرد در شب معتدل است **سکچین** عمل در سرکه و عمل با سوسپه گرم مانند
 از جهت امراض بلغم و نفخ شده و نفوذی جگر و معده و غیره مگر که باقی است **سکچین** در حبه
 نفوذی معده و جگر حاره و دفع غشایان و قمر و سهال صفرا و قطع عرق باقی است آب شیرین و
 با سوسپه و جزو سرکه و قند از هر یک و بقوام آورند و اگر آب یا شیرین در شش نرسد تبض آن
 کمتر خواهد بود **سکچین** اصولاً جهت حیات رسیده با و بواسطه و جلا در معده از بلغم خل کرده مطلق
 شیرین بقدر یک حدت سرکه را بشکند پوست پنج را زیاد پوست کرفس و کاست با آتش هموار کند
 نامس اول کم شود پس از آتش فرو کرد صفرا نهند بهر جزئی از این مطبوخ و جزو او

در سرکه که با کوبند و در آب بنفشه و در
 در شش و در نیم کرفس را زیاد و در آب کوبند

القناعه بالقليل عن بالقيمة واحسنه بالبدن

بقوام آید و اگر خواهند که مغز آن داخل کنند سه دم مغز آن را در حرقه بسته در وقت بوشیدن
او میان آن بنده زنده در دهان کنند **سکنجین** افتیمول که با ما را چنین استعمال نمایند انجمن هفت
مقاله فهایج و خربق سبزه خربق را بنجکوب که یکستانه روز در نو و مقال که یک پنج منند و نو ذل
آب صافه نمایند و با شش نیم چوب نشد و فهایج را لوفته در یک که در آن بنده از نند و چون
آب بسوزد یک انجمن لمانده اخته یک چوش داده بعد از آن صفت نمایند و باو لیست پنجاه
مقاله بقوام آورند هر روز تا چهارده استعمال نمایند و در مزاجی که بسیار جاره باشد این سکنجین
ترتیب هند انجمن و فهایج و سکنجین که هفت آن کم از صبح آن نیم خیار نیم آن نیم خیار نیم آن نیم خیار
چ روز بنده در آل او بر راس که نو و مقال و آب نو و مقال چوب سینه انجمن در آن بسته در حرقه
چوش داده بعد از نیم حوض آب صاف نمایند و باو لیست پنجاه مقال بقوام آورند **سکنجین**
بزرگ مستدل جهت تبها که در ضعف جگر و صفرا محرق و استسفا حار نامست شش زبانه
نیم گشوت اینون کل سنج نیم کانس نیم خیار نیم خربزه نیم ارض پنج زبانه که اصل السوسا
را یک کانس غناب در سر که تا بحین بنده چوب نشد تا نصف رسد و با شکر بقوام آورند
سکنجین خندان که از نالیف حقیر است در رفع تب ربع مجرب جهت امراض سپر بنده است
انجمن را بنجکوب که در سر که آب حین بنده روز دیگر چوب نشد تا نصف رسد بعد از
آن صفت نموده با شش انور بقوام آورند و هر روز در مقال را آب شش هتره بنده نیم آن ارض
و اگر حرارت غالب باشد با کانس و امثال استعمال نمایند **شربت در مکر** مسهل جهت امراض
مجرب و حکم و امراض جگر رسده و سودا رفیق و ضعف که در صفرا روختن نافع است و در وقت اشک

بعضی قناعت کردن یا بندگی عزت دارد و در روز قیامت سبب رحمت بدین نیز است

و صحت چشم کما هو طبخ و صطی و بیرون از هر یک یک مثقال یا از هر یک رطل شربت او بر سر
گرفته بوزن فرابور در میان شربت بیندازند تا بچو شده و طریق آنست که آب پنجه رطل کچو شمش
آورد و چهار رطل یک کله نازده سلجیمار دفعه بریزند و هر دفعه یک رطل آب بسوزد و آب آنرا همان که بپزد
حصه دیگر سلجیمار نازده تا آنکه آب رنج بماند و اگر قورسته خواهند کلر را پنجه پیش رطل میتوان کرد و پنجه
الوسن با ده پنجه رانغ نموده پس با هم وزن آب همان را شکر بقوام آورند و شربتش از ده
مثقال ناسی مثقال است یا پنجه و اگر نصف وزن آن با پنجه بنوشند بهتر است صفا اولیست **شربت**
در قناعت جهت امراض جگر نافعست چهار رطل کلر سه پنجه رطل آقاع دار را بسکند و در ده رطل آب
پوشند تا بر سر رسد و صندل نیم با هم وزن آن شکر بقوام آورند و اگر قورسته خواهند با زردی
رطل آن هر یک از صطی کچو مورد و صندل امضی آرد کنار کشته خشک طبخ کثیر یک مثقال در پارچه
بسند و در بیندازند تا بچو شده و سایر تهریز طبیب است و اگر اجزاء حارّه یا فاسد یا به اضافه کنند و اگر
بارده لازم باشد از آن نیز داخل نمایند **جلا ب** جهت تبهار و تشنگی و حرارت و جگر و حصه و اولیست
و تبهار حاره که با سرد باشد و جهت تقویة آلات تنفس و بلعین و مصلح و مقرر اعضاء و تدبیر و عروق
و جهت اورام حشا مفید است شکر سفید یک جزو آب باران سه جزو عرق پسته یک جزو کلاب هر جزو
بقوام آورند و اگر سرد تر خواهند عرق پسته و عرق نیلوفر از هر یک یک جزو اضافه کنند **نور و دیگر منقولان**
کامل قانون شکر یک جزو آب باران هر جزو کلاب سه جزو بقوام آورند **شربت به** جهت تقویة
بازو و تشنگی تشنگی و معدّه و جگر حار نافع است آب به شیرین هر جزو آب لیمو یک جزو شکر یک جزو
بقوام آورند **شربت لیمو** جهت غلبه صفرا و صفرا و تشنگی نافع است ده رطل آب

افلا من القلب من حب الله وكثرة الدين

لپودر چوشت نند تا نصف رسد و با پنج رطل شکر بقوام آورند **شربت بنفشه** منقول اکامل حب نبوی
 حاره رسد و تسکین غلبان خون نافع است و تبیین طبیعت است و رطل بنفشه تازه را بسوزانند و در
 سه دفعه در چهار رطل آب بپزند و چوشت نند تا ربع رسد و با سه رطل شکر بقوام آورند **مالک شکر**
 رطل کنند تبیین قویتر خواهد بود و اگر بنفشه خشک باشد بیک رطل اولاجوش نیند و با چهار رطل شکر
 بقوام آورند **شربت نیلوفر موافق** نسخی کامل جهت تبرک حاره و آفات منفی و سردی و نفوذ
 دل و جوش نافع و با وجود شیرینی منجلی صفوا نمیشود بخلاص سایر شیره بهترین طریق ساختن
 مثل ساختن بنفشه شربت و بعضی عرق نیلوفر را چهار جزو بگیرد و شکر بقوام آورند **شربت**
سوغلی منقول اکامل الصناعت جهت صفوف معده و بکسر اسهال و غشبان و در وقت شنگی تبرک
 از دانه و پوست پاک که آبش را بیفشند و در هر رطل از آن گرفته و در شراب یا هموار بیک رطل
 و تقبیر لایک باشد روز پنج نند و بعد از آن انشوده صاف نموده آب به چوشت نند تا
 نصف رسد و با نهم رطل مس کف گرفته بقوام آورند و در نجیل و مصطلک از هر یک در دم نماند
 کبار و صفار و چیز غفران غیره سحوق از هر یک چهارم قر نفل در دم در بارچوب سه در و چوشت نند
 اگر در دانه شکر نیز داخل نمایند میتواند بود **شربت آب بخد بقول** جهت برودن معده و تب
 ربع و در داحت نافع و مناسب پسران است و مس کف گرفته سه من شراب گفته یکجا
 یا هموارده منخچین هم قاقله صفار و کبار یکدم قر نفل یکدانه و در چوشت نند در غفران یکدم
 در نفل یکدانه نیم غیر از غفران باقی را نیکو بساخته و در شراب و مس نیند از تند و در سه
 سه روز یکبار از هر روز سه بار حرکت دهند و صاف کنند تا یکدانه و نیم شکر مطبوع

از طلا

يعرض خالصا لوجوه دل از شغلها و نینست از سر سرد امتعا و از سر سرد نینست

شراب فموقا جهت ضعف جگر و موده و سپرز و فموقا و امراض با در و نافع و کفایت اندک مداومت او
مده و نظمیکنند جمیع ایاام حیوة از عرض اصل السوسا سماجونه مکه نیم آخیم رازانه نقل مکه م سلجی خوا
درم خوب سایده و بشسته و شملت و شش متفقا شراب خوب که نه مزاج سرد و در نظر

کذا شسته سر طفره ای که گرفته چهل روز بگذارد و بعد از غذا او قبل از غذا میل نماید **شراب حرمل**

جهت صرع و محبت و در و سر مرض و ضیق النفس سینه رطوبه و امراض بارده مانند آفتاب

و جنون و نسیان سپیدیل است بگر رطل اسپندر را گویند و در سی رطل آب انکو در سیوش انداخته

برای رسد و هر روز با نوره شفا مانی روز بوشند و جهت اعاده تحمل زانیکه در وقت حامله میشدند

و بعد از آن نشوندست روز این شراب بوشند تخلف در حمل نمیکند **شراب نفع** جهت

تحریک ششها بمرتبه مؤثر است که صبر نشوان نموده و منقی موده از اخلاط کوه خنده و رافع بلغم

و بهر است و چون بر اثر معجزه مایه بوشند در سرد است اثر سپیدیل است آب نفع انداخته

بست آل خردان مرغ پست آب شب بماند بک آن نرم سایده بانو و متفقا خرما مایه در سزار

و در لیست متفقا آب جوشانیده تا نصف رسد پس صفت نموده بشسته متفقا عمل

بقوام آورند **شراب بلغم** که میخورد خرما مایه را گویند با آب انار بیشترین و امثال آن بر شسته و در جمیع

امثال قایم مقام خردان است **شراب بطون** جهت تقویه دماغ بارده اطلاق خود کسا

زودنا خشک نادینا بر سیاه است خود قمار کل کار و زبان نخم رازانه هیچ رازانه نخم کز نفس کل است

با در بنجوبه کاشم مویز دانه پر دانه کوه او خردانیون تریه حکم کوب سنج کوسن آسما نخونه اصل السوسا

همه را بر بزنند و در کسند و بر بزنند بر او صد و بیجا متفقا عمل و مثل او قند و بقوام آورند و بکوه

یعنی مشهور است با اهل تقویٰ بکن و پشیمان میباشند بشرط آنکه مخالفت نکنند آنچه از این حاصل داده باشند

شکر در تخمین کند و با نصف شکر پسته و نصف دیگر سر تخمین سفید مایه مشربت انار ساده
و پزشت سیب ساده و امثال آن مانند مشربت ریباکس و مشربت حمض یا بدیقه زلفت بر یک
از آنها آن قندها را با شکر آب انور ریخته و بعضی المناصفه گفته اند و مشربت انار سر تخمین
نسبین صفرا و تقویه معده و قطع اسهال صفراور و دموور نافع است و مشربت انار شیرین جهت
اسهال و ذات الریه و در کینه و مشربت نون سیاه جهت امراض حلق و ضعف اشتها و اسهال
طبع و از نون ابیض جهت امراض آلات تنفس و ضعف باطنه و تقویه معده و مشربت ریباکس جهت
تقویه اوست و منع صعود بخارات و اسهال مشربت حمض جهت تقویت معده و جگر است
در غلبه صفرا و مشربت سماق و سایر میوه های ترش فایده بلباض و مقور احشاء و مسکن حرارت
اند و مشربت میوه اشترچین بکستور اما هر گاه غلبه صفرا باشد مسخیل باو میشوند **مشربت ترنج**
جهت خفتن حرار و امراض حار و دل نایب از موه است ترنج ترنج را در کلاب بکتر
بشود تا اثر ترش در جسم آن نماند پس با اسهال بکشد و ترنج هفتاد و پنجاه قندها خفته خفته
بقوام آید **مشربت زوفا** نافع است اوجاع سینه و سر نه کهنه و نزله و دشوار نفس
صلابت معده و سد نارامو نیز منزع العجم بهم غناب پستان اگر خشک بیج مسکن اصل السوا
مکده بیج را زبانه بیج کرفس پرباوش زوفا شک مکده ام بیدانه میون شکر را زبانه مکده ام
بوی فشره منوخم خیار منوخم که و در خربزه و منوخته منوخت صنوبر سنبل الطیب از هر یک منوخم
شکر گمان مکده ام اجزای را نیکوب که بیوش تند و با چهار رطل شکر بقوام آوند و نو مارا
کویده در آن حل کنند **و دیگر** که مشهور است زوفا خشک پرباوش آن مکده هفت

في عهد الامر مسرور وسعادة لا تقدر ولا تقعد

انجزر و پست عد و غبا پينا مکه سي عدد و مسون تخم خطمی اصل الکوس منج کوس مکه
 شفاک حایه عال مویز پیدانه پست آل تخم کرمس تخم راز باز مکه سوال جوش بنده آب اورا
 باور طبل شکر بقوام آورند **شربت کاه زبان** جهت نفویت دل و توحش سودا و رخصقا
 نافع است کاه زبان چرب آل باور بخوبی پست آل جوش بنده آب اورا باور پست شفاک
 شکر بقوام آورند **شربت انجیر** جهت جمع نفون سیلان خون از جمیع اعضا پتر
 و رحم و السیام بفرق الفصلا که در سینه پوشش مهمسه انجیر برفت آل خزنوب شفاکی
 منج آل صندل رخ کوفته سو مان کوه مکه آل جوش بنده با کله طبل شکر بقوام آورند **شربت دینار**
 از کیف بختیغ است چون شربت مکه نیا رطلا مع میکره و لاه از اسمی شربت دینار شده جهت
 تنهها عفونت اخلاط فاسده از اعناق بدن و ضعف معده و جگر زشت بیدانه تخم کاه مکه آل
 ریشه کوسن مکه عمل تخم کشت کله کله کله تظهور بون دمنق مصطک و جنبر عرفان فودج مکه و ادویه
 کوفته و چینه اگر جهت تب پسته در آب کالسه بچینند و اگر جهت خفقان پسته در آب راز باز و پسته
 انسد که روزه در میان آب بچینند که در آن کالسه و بلایان و شربت و کاه زبان و مویز پیدانه با سوسه مکه
 جوش بنده پسته که بر مع رسیده پسته و باز از هر یک رطل از آن آب بکنند که بوند چینه نیم آل اسرون
 بهانه نموده باور طبل شکر بقوام آورند و عود و عطران آنرا بعد از قوام مضانه کنند **شربت تخم شفاکی**
 نافع است جهت مرطوب و جویس خلات و رضع در دینه و کوفه و در کس و کس و کس و کس و حرارت و رضع تب
 و اخلاط حارة و چون پسته در رطله مخمروج ساخته بعد از قصد بنوشند و رضع ضعف نفس و تقویه
 نفعها میکنند که شربت شفاکی است و قوتش تا سالانگی میماند صد و پنجاه شش رسیده

کسته
 صبه
 کتف
 زکرا

باغ ادرک

یعنی درین کار نیکی و خیر عظیم است اندوکلین میباشد و بارز مالیت

باشم او که پوره و پاست که علیحده نمکوب کنند و نیم زانم پیش و باوه مثل آن است خست بپوش
تا بنشد رسد و مثل او شکر بقوام آورند **شربت مناب** منقول از تذکره و موقوف نسخ اصول
الذکر کبیب مولیف او غیر این نسخ ملاحظه نماید جهت سینه اسفلین در تسکین تشنگی و
طفا حرارت خون و آبله و تیریاخ و مصدح حال اطفال است قوت آن تا هر ماه فرست عذاب کبیر
یک شنبه شکر عدس سرخ کالسی از هر یک دو او فیه در ده رطل آب پوشتند تا بنشد رسد حاصل نموده
پوزن آن شکر بقوام آورند **شربت غنصل** کبیر غنصل نیز بنمند منقول از کامل جهت صلابت پسر
و جگر و نفخ سته و قطع اخلاط غلیظه و رفع ضیق النفس که از رطوبت باشد نفع است بی غنصل
را یک رطل و نیم با کار دو چین ریزند کنند و با پخته رطل سرکه آبش نرم بپوشند تا مهر شده صاف
نموده باز از سر رطل کبیر شکر خندان که بقوام آورده کف بگردانند و امین الدوله و جمعی از قدما این
نمادند که اندر پنجین ریزه که با حامه و خانیخ الحجاز روزگار خشک بودن نفع از هر یک پنج مقدار غنصل
ده آل نیم هرگز بر سر کاشم هر یک هر آن نیم فردمانا هوآل شربش آل ساج هند سأل بعضی در سرکه
خست نموده بپوشند در بصورت جهت جمع علل عصبانیه و امراض بازده نموده بنایب نفع است **شربت**
مصلح دیگر که منفع خفیه است جهت سرزد کینه و ضیق النفس و مواد سودا و بلغم و سینه چش و
لقویب موده و دماغ نفع و کله از تجربه بر سیده و کج است بی غنصل است آل رنفا خشک اصل الکویا
کوزبان بر سیدوشن اسطوخودوس سفید بقون سفید هر یک پنج مقدار نفع خشک کله زاینچ کوسن کبیر
روزمانا هر یک سأل در صد و پنجاه آل سرکه و چهار صد و پنجاه مقدار آب هر سه شبانه روز بخورد نموده بپوشند
با غنصل سید پسر نموده با سید آل شکر بقوام آورند هر روز از اینچ آن ده آل آب مطلوبه بپوشند

شربت غنصل

کلاماً هو الله فانه مسبب الاسباب عليك باسکون

وامثال آن بنوشند شراب الکل در شربت کاو زبان نیکو بند منقول از کامل و موافق نسبه ما بجهت
اودیه جهت حصه و آیه و باد سحر و ما مشرا و جمیع امراض و مور و نسکن حرارت تویه و اخلاط بخورد
که بشتر اکت دل بسته و جهت حرارت بکله و معده در رفع تشنگی و عفونت مزمنه اخلاط بکوبد
کردن بودمان بنیابت مؤثر است چوب کاو در شکوب که شخ با دیان و تخم بادمان و پوست
سرخ بادمان ترند در بناب و اندر بیرون که از هر یک رطل کاو سحر نیم رطل سسل الطیب یک
از چوب پاک کرده هر یک چهارم صندل سحر و سفید هر یک ده م یکت ماز و در چهار مثل آن
آب بچینت پس بچوشت تند تا برین رسد صاف کنند با هر رطل سرکه و آب انار شیرین از هر یک
رطل بچوشت سنده تا بقوام مایل شود و با یکدیگر شکر طبرزد که در رطل است چند جوش دهند
تا شبه بقوام شود و از سر آنش برداشند کانور و زعفران از هر یک سه درم در و حل کنند قد
شربت از هر مقدار و نیم است جهت اطفال که مقدار شراب از هر موافق نسبه قدما جهت
دل و تنفغان و ضعف معده بنیابت نافع است برک ترنج که بغیر برک درخت لنگ
پنجاه عدد را در شراب صاف کنند با هم و در بقدر شش قط که هر قطی صد و پنجاه مقدار است هفت
روز بچینت پس در نفعه با صد و پنجاه مقدار کف گرفته بقوام آورد و بعضی از پوست تخم
سرخ مسطور مرتب میدهند و بعضی بکبر رطل پوست ترنجبره ادره ایست و پنجاه مقدار سینه
بچوشت بند تا بنیابت رسد پس صاف کرده با یکدیگر رطل سسل بقوام میاوردند **شربت جمده** که از
استراخ حقیر است جهت ادرار فرودن حبض و بول در رفع عفونت اخلاط و ریاح و تفتیح
موجب است مثلاً طریق جمده هر مل قط تلخ بود چنانچه شکر کشوت تخم خر میزه تخم خیار مکه

کسر مقدار

بعضی هم عکار با بمشیت خدا بینهالی است زیرا که او سبب است بر تو با بار آمدن و خواوش کرد این

ست اول این که گرمی را زبانه رو نام می بینیم که کانی منطور لیون و معی مکه در او می بیند آنرا
بجز مکه ده که در بکنی نیز است چنانچه چوشت شده تا به لیس رسد و با صد و بیست و چهار شکر قوام
هر زرده که آنرا آب مدالکات حبض و بول بوشند و هر گاه طبع یابس باشد به سحر و محمود مکر
و عار یقون بیاید **منه شراب سارطون** از قوام خمر است جهت اخراج بار و لغایت نافع
و مقور حرارت نیز از چهار هزار شکر آب اندوز فرود آید تا شکر نرم چون شده که بکینند
و هزار آن اصل صاف نموده چوشت شده تا نصف رسد فاقده که با در صفار قرفه قرفه و در طفل مکه
نخچه دم نرم شده در پارچه بسته در اول طبع میزند تا آخر چوشت و بعد از سرد شدن با چوب
انشرده میزند از دستم رغفران درو حل که در شیشه ها کنند و در شیشه ها محکم که تا چهل روز
در قناب مکه از نه و هر چند که نه شعله نور تر میگردند **اب نشستن** که موافق شیخ قدما مقومند
و مفتح است و در سه صفرا و مهور اعصاب و دماغ و جگر است نشستن در مخرج آبل غار یقون مثل آن
یک سرخ آل صبر زرد و آل حاشا مثل آن مصلک گرم گرمی از خرمیون سنبل الطیب ارون نافع
مکه که نفع اصل سکون است آل ریش گرمی را زبانه آل فون در رغفران مکه آل نیم در شکر رطل شکر آب
تا نصف رسد با یک رطل و نیم عمل بقوام آورند و اگر بیماری است خشک کنند می تواند بود **دو کیکه**
گویند جهت یا نخود لیا سراقی و ضعف معده که از سردت باشد و سودا القنیه لغایت نافع از موده است
انستن ده آل کاسخ بیست که تر به مکر غار یقون عاقل سنبل الطیب آل در جرم صد آل آب بکینند
تا نصف رسد و با صد بیست آل شکر بقوام آورند و اگر تر به رسال سنبل الطیب عاقل کنند قور
نوا به بود و چغیر مکه تجربه نموده **یکه از مخرجان** جهت ضعف معده و جگر که با بیست طبع

والتعالی

یفتح الله علیك بالخیرات فی ما توجهت وتنال هنالك ان شاء الله

وحرارت مزاج بغایت نافع است نسبت به آن که کلسنج چهار که ترند و نه آن ترنجبین است
 چون بنده در صاف شده بنوشند و مجموع بکشته است **شربت ابریشم** جهت تقویت دل و بعضا
 ریه و رفع خفقان بار و بار بوسه و تحس و داور و انعام مالنجویا نافع است موقوف
 نسبه ما ابریشم خام که عبارت از قند است تا ابریشم متعارف که بعرف اطباء حریر است سینه متفقا
 بکشته نذر در یک هزار و با صد مثقال آب که آهن نافت چند بار دانه انداخته باشند بکشته است
 تا بکشته رسد ابریشم را افزوده پرون آورند نسبت به پنج مثقال کافور زبان و با تقو که با بوی سینه
 علیجه در سر رطل آب بکوشند تا مانند بماند و آب اوله ضایعه ابریشم کنند و با صد که شکر بقوم
 آورند و غیره شربت و ورق نقره و مر و اید مصطکی مکه که در آن حل کنند و بعضی بجا فید حریر که اند
 و اگر فید کنند باید شکاف و کرم ابریشم را پرون کرده با فید بکوشد **شربت ابریشم** که معمول است از آن
 موافق نسبه مرموم مغفور حکیم محمد باسره فی موفقی اکثره امره در رفع مواد و اور و خفقان و تقویت
 دل و بعضا ریه و سده و تب ممالنجویا و تحس و هموم بغایت مؤثر است ابریشم حریر سینه متفقا
 سه در عرق کادو زبان و عرق سید شکر عرق شامه و کلاب مکه بکوشد که شکر شکر است
 همیشه شربین آب امر و شربین آب ابریشم عرق آب به شربین مکه که است که نجیب و بعد از آن
 تا برسد در حین بوش بدن مصطکی سینه چند جزو البسب غفران مکه که سل و نقل و سراج مکه
 کلمه فایده و چیز است که همه را کوبیده در پارچه بسته در آن انداخته بکوشند و بعد از آن که آنها برسد
 ابریشم او و بعد از آن در آب صاف کرده باشند صد شکر سفید و حریر است متفقا و صل بقوم آورند
 و غیره شربت و ورق طلا مکه بکشته در ورق نقره است که شکر متفقا در آن حل کنند و اگر ترند تر خواهند

صفا

یعنی میکنند رضا بعلی بود در این خیرات و خوب را در آنچه متوجه شد مبارک مقصود
خود بفضل الله و تعالی

مصطفی رفران در پنج بهمن سرخ و خفیه فرغفل غوغا سیل صندل زرد مکده بشقال کوفته و بخته ضا و نمایه و بعضی
پیشتر را هر روز بپوشند و غسل آب سبزه شفا میکنند و غفران را بپوشند بلکه بعد از قوام در او حل
و این نسبت چه در معان از پوشیدن ضعیف الاثر میشود **سست فواکه معدل امول** متاخرین معنی
اعضای سیر قوتها و جهت نامتربین و ضعیف اجتناب است آب انار شیرین و ترش و آب بزم شیرین و ترش
آب امر و ترش شیرین آب سیب ترش شیرین مکده یکموز آب بنور که گوییم نامند آب زرشک مکده
بنیم جز در بامت آبها شکله بقوام آورند و بعضی یکموز آب انبورا ضا و میکنند و آن نسبت و اگر
آب انبورا را علیحده بپوشند تا مثلث رفته ثلثان بماند اول است **شربت فواکه شیرین** جهت تقویت
جست و نامتربین و صاحبان نسبت طبع و جهت صاحبان سعال موافق است آب موهما شیرین
که مذکور شد بامت آن شکله بقوام آورند **شربت فواکه ترش** فایضه از فواکه شیرین است و در مضع
مثل آن و صاحب سعال موافق نیست و عمل او بدستور سابق است که از سببهای ترش ترتیب
دهند و هر یک از این اشهر بر موافق احوال هر شخصی تقویت بادویه مناسب میتوان نمود که ادویه موافقه
را کوفته در پارچه در آن بپوشند **شربت موهما** معمول متاخرین و مقهور معده و اعصابه
و جهت رفع غشبان و بدباضه و بخارات متفرقه فایضه است آب سیب ترش شیرین و آب بزم شیرین
و آب لیمو مکده و بخی که بسبب آرزو بقوام آورند و عرق قمار صندل ایضی که سرخ و زعفران معطر
سبیل الطیب با روغن سیب با روغن بویس و روغن کبوتر و روغن طلا و نقره در آن حل کنند **شربت**
تریاخی که پادشاه محمود در کربلای اعراس و جهت کرب و خوفان و غشبان و کلبه کبچین شناسایی
است منقول از مذکره آب زرشک و آب سیب شیرین هر یک بسبب آرزو آب لیمو آب بنور هر یک

اترك الويسواس عن خاطر لك وللمقصود حاصل ان شاء الله تعالى

صد و بچه شفا بمانست آن شکر بقوام آورند و مردار بد که آب برنج حل که به باشد شش شفا
درین وقت در اکثر اراضی فایم مقام تریاق فاروق است **شریت بند** منقول از ترجمه باهر دست
جهت درد کرده و مانند در حرم و جگر و معوض و درم سپرز و عن الت و نقلت الدم و در بونوفان و حقیقت
و خرقه امعا و بنهار و ابرو و کزیدن هوام و در در که در مفاصل محرب است اندک بجز زرد دراز یا نه صند
و بچه شفا کبک شبانه روز در دست و زن آن آب بکشد است پس بچونش نماند تا شش رسد بعد از آن حاصل
نموده و با شیره کاسنی تازه سیده شفا و قند سیده شفا و قند سیده شفا کبک شش تا بقوام کبک شش رسد و صند
شفا و بوی جگر که کلاب تر که باشد به با قند شفا روغن کره کادو حرب بخورد آن حل کند و در ده
شفا تا نسبت شفا شفا تا نسبت **شریت صندل** جهت تقویة معده و رفع سها و سیلان خون
و ضعف دل و جگر حار پست شفا صندل سفید را نیم کوب که در بنیر طل کلاب حرب است تا در بنیر
صاف نماند و در صندل را در آب بکوشانند تا بقوت کلاب دهد و صندل صندل کلاب بنی
و کبر طل شکر بقوام آورند و اگر قسم شش او را تو لیس بجای کلاب در سر که در آب لیونجیت و در شرب
صندلین صندل سرخ و سفید با لیس صندل کنند و او قابض تر میشود **شریت اجاص منقول از حار حشر**
هر دو کس و بهر حار و بر قان نافع و مسهل صفا است الیورنجار در آب خربزه بکوشند تا صفا
شود پس صندل سفید شکر بقدر که خوش طعم کند صفا و خود بقوام آورند و اگر در زخم خوردن شفا
نماند قوی القوی شود **شریت تر بنه** است و شریت اجاص است **شریت مور** جهت مواد و حشر
ریه و سها و شام بو کس و قطع سیلان خون و تقویة معده و اسهال نافع است شکر مور در
چهل فنون آب بکوشند بعد از خربزه بنین و نیم کوب کردن آن تا بر سر رسد و با ده وزن او شکر

بقوام او

یعنی بر طرف کنی و سوس از ارض طرز مخفی مقصود و حاجت با بد و فضل خدا بتعللا

بقوام آورند **شربت قالیچ** تا بلف العراند چه سهرا و زنگ الاما تجربت خصوصاً هرگاه که بفرز
مانده نباشند آب به آب امرو آب به آب از هر یک مطلق گرفته که مقدار نیم مورد و در آن خسته
چوشت نماند به نصف رسد به صاف نموده استقل غایبه و اگر سهرا بفرماید در حین چوشت نماند
عوه هند سنبل الطیب مصلک مکده اول در پارچه بسته در آن بچوشت نماند **شربت سهرا** تا بلف
بحقیق چه امراض بارده و ضروف معده و دوغ و قلع سده و امراض سودا و رطوبت نافع است و برین

سهرا است که سرخ سنا و مکده و مثقال نرفته است که زنده بقید فارغون استنن هر یک
چون که نیم کشتن اسطوخودوس صلیک هر یک سهرا سنبل الطیب هر یک پستان هر یک عسل و عسل و
صد که آب بکوب و ریخته چوشت نماند تا برع رسد و با صد و پنجاه آل و بر تخمین شکر با المانصف بقوام آورند
و از چوشت نمانده سهرا استقل غایبه **شربت کشتن** که در صوفیان بسید شهرت دارد و مفتوح است و بلبلن

طبع و متوجح معده و جهت سهرا که به سوس القنیه مفید است نیم کشتن از زبانه کاشی که کشتن نیم
خدا برین نیم خربزه و کوبک هر یک که پوست پنج کاشی سول خور زبانه کاشی سوس هر یک که
شاید با نود که شکر با شکر خشت بقوام آورند تا ده آل با شکر خور نیم کاشی و نیم خربزه و آب کاشی
آن نباشند **شربت نی** معمول از سنا خربزه جهت امراض جگر رسده ماس رقا و سهرا که نافع

و قریب الاستدال است نیم کاشی پنج کاشی کاشی سوس زبوند نیم کشتن بکوب و ریخته و بچوشت نماند و با مطلق
شکر بقوام آورند **شربت کبک** که جهت حرارت جگر و دفع عفونته است و خلاصه نافع است نیم کاشی زرشک سیدانه
صندل انجلیک مفصول اصل السوس نیم کشتن کاشی سوس کوبیده و عرق کاشی به آب آن بچوشت پس
چوشت نماند صاف بماند و بشکر بقوام آورند و اگر بفرماید خافو کنند قویتر میگردند **شربت بلور** جهت حرارت

من طلب شيئاً وجد لكل مجتهد نصيب لا تخف ولا تخزن

معه ووقف آن در سخن صفرا بعد از دور دما گرم و فرغ سموم و آن کس تشنگی و تقوی است از آن حاصل
مفید است هر رطل آب بخورد در یک چوب نشسته تا نصف رسد و یک شنبلیله از آن در روز دیگر در آن رطل
بافزاید و برادر دارد و بر رطل شکر بقوام آورده **شربت اسکوید** از کالیف قدماست مقوم معده و رافع خفقان
است و منافع او در امراض باره نهایت ندارد و است تریج رطلی مر ماوریکو قوی تر نقل و حل نمیکند که در
در پنج رطل شربت است شبانه روز بخورد و با سه رطل شکر سفید و دو رطل مصطکی نیم رطل زعفران و دو دانگ مشک
چون نشد تا مایل بقوام شود پس ضعیف شود استنبول نمایند **شربت میسجینه تقوی** معده و اسهال مندی
در دجگر و قوی و غشبان و فواق و تشنگی نافع است مقول از جامع امین الدوای آب بر سرش که رطل است
تا نصف رسد و با یک رطل عسل و یک رطل شکر که در یک چوب نشسته تا غلیظ شود کف گیرند و معده و غفران
مصطکی با سه سنبل الطیب تر نقل جو زنبق اسهل فاقه کبار و جیر زنجبیل شک سائیده و اضا و نمایند
ماوالعسجته امراض باره و غشبان و فواق و تشنگی نافع و مفتوح بلغم غلیظ و مفتوح است دست بجز و عسل
باشش حر و آب آتش نرم بچوب نشسته تا بقوام بکنند رسد و با زهره رطل عسل و عسل نقل رسد
گویند در چهار چوب در آن چوب نشسته **اب العسجته** معده و جگر سرد و امراض غصب نافع است
رطل عسل آتش رطل آب سنبل الطیب مصطکی در چهار چوب فاقه کبار و جیر زنبق اسهل فاقه کبار و جیر زنجبیل شک سائیده و اضا و نمایند
هر آن چوب نشسته تا بقوام آید پس ضعیف استنبول نمایند **شربت اسکوید** از کالیف قدماست مقوم معده و رافع خفقان
چندان چوب نشسته که در ربع و ثلث رسد بشوید آن قابض تر است شربت اگر در بعضی نشسته اضا و کنند
باید نقل کشید **شربت جو زنبق** نفع می و مغزله او جهته خفقان و درد و کلو بسیار نافع است آب که در کافور
تازه چوب نشسته تا ثلث بماند و با مثل آن عسل و تخم او مثلث چوب نشسته تا ثلث بماند یکو قوی و منافع

بجو زنبق

بعین که جوینده باشد و معر کند و از بر او هر معر کنند بهره است منکر سر و اند و همان

و بنوعی رغوان و بنوعی شیب بمانند ضافه نمایند و اگر ساده او را ترتیب دهند منقذ فقط باقیست
خوشتر از نالیف قدامت جهت نزلات حاره بنیابت نافع است هر لیست عدد خوشتر نشانی با کرم کند
یکتانه روز در نهصد که آب خیسانده بچوش منقذ با صند و پنجاه شکر مانند بقوام
آورند که بطریق لعوق کرده و اما قویا روعان عطر صهاره لیمو الیبت از هر یک در کوفته مخلوط کنند
باب ششم در مریات که انجاث نامند و صفت بعضی از حداد با شقاق مثل سبزی رستن و
مقور اعصاب و کمر است شقاق تازه که پوست او را خواشیده باشند در آب آهک صاف کرده کفند تا
شده باشند باشد و ز بانرا که در یک شبانه روز بچوش و آب بکوشند تا بمانند ما اثر آب آهک نمایند
بعد از آن در آب تازه طنج دهند تا نرم بگردد و غسل را بقوام آورده شقاق را با غسل چند بچوش در یک
جذب غسل کنند و غسل آنقدر ابرید که شقاق را بسپوشند و باین دستور است هر بار که دو پوست بپوشند و
رزدگ و امثال آن و اگر قویتر جهت باه خواهند در هر بار شقاق در زدگ با زار هر صد شقاق در او بپوشند
را بچند نقل هر جور بود از هر یک است که شک بکند انگ کوفته و چغندر ضافه نمایند **باب سیم** مقور
معدده و دل است و جهت نبکو کردن بوردان مؤثره **باب** در منافع مثل او است و در نقویب معدده
قویتره **باب** چینه کینه و حلق و نقویب معدده مؤثر است خصوصاً چون با پوست برون او تر است
دهند طریق ساختن هر یک است که سیب در بالا پوست و کرم و مالنگ را از ترشتر پاک کرده بقدر رس
نکستی بریزه کنند و طنج نمایند تا چغندر گردد و از آب برون آورده غسل را با آب آن بقوام آورند بعد از
آن جرم هر یک را با آن چندان بچوشند که طوبی آن در جرم همچک نمایند **باب** و لیچ جهت قطع عرق
و نقویب معدده حاره و دل نافع است پوست برون هر یک را خواشیده با دانگش و آنها را برون آورند

العود راحه و میسر و لا نشوش وقتك بالتعجيل

در آب بچوش نهند تا آنکه داشته باشد ز ابل شود و نرم کرده پس باسل و شکر بکشد و بر کف کشند
بچوش نهند **در آب بچوش** که نهند بر سر و دره گویند جهت تقویت باه و کرده و شانه و هر قسم طعم و بوی
بارده و تبخیر شود و او را قوی و مدبر است در پختن را بپست روز در آب نجیب است و خشک کف آب
و اندک غسل بچوش نهند تا نرم شود پس بریزه کرده غسل کف که گفته بر چندان بریزند که او را بپوشند
و بگذرانند تا فراغ بر بگرد **در آب بچوش** مقوم معده و حافظه و مختلف رطوبت معده و ملین طبع و جهت صنف
جگر و دماغ و راج بود بر سردی و او را که از احتراق بلغم هم رسیده باشد نافع است صمد و هلیله کالی بر کف
در آب بقدر که او را بپوش نهند نجیب و بچاه درم خاک و چوب تاک بر آن ریزند و هر سه روز بگذرد
آب خاک که را تغیر دهند و بقدر روز روز بگذرد را بشویند و با قدر آب که او را بپوش نهند و بکف
چو گفته چندان بچوش نند که بچوش نند پس بیرون آورده از آب خشک کنند و از چوب پاک کنند
و با کبرنجیده سوخت هر عدد دیگر کرده باسل کف که گفته بقدر روزه که گفتن آن در ظرفی کنند و پاست روز
بگذرانند و غسل را تغیر دهند و چند بپوش باید و او را خاطر جمع شود که دیگر رطوبت که از آب بر داشته
بود در او نمانده است بعد از آن باسل کف که گفته بقدر یک او را بپوش نند و ظرفی که در آن نماند و اگر
خواهند که تویتز کرد و بازار هر عدد هلیله از هر یک او بود که در هر بار شکانند که رشد بکوبند ضایع نمایند
در در **در آب بچوش** که انگبین نهند و موب او جلینجین است و شکر او را باقی کف کشند
و کف کنند گویند و با بچوشین شکر و قوت کله انگبین تا چهار سال و کف کنند تا هر سال پنج است
و غسلی در آخر هم کرم خشک در اول هم کرم و در هر یک معادل هر سه مقوم دماغ و معده
و جوف رطوبت غریبه معده و بعد از غذا مانع صعود انجیره و دماغ و عی جهت مبرودین و فضول

بعزباز ایستادن راحت در آن جهت و پیرایش آن خاطر باشد او فاحش در این جهت بخوردن

بارده اوق و جهت در دو مفاصل و نفوس و فالج و تقویت سنگ که در دندان و عسر البول و برین
جهت بخوبی ریح و غلبه رود و در کمر و هضم طعام و نافع و چون او را با سردی در کمر و کوشش چوشت بندد
نفع و دیگر نبوشند جهت از آن لقوه و فالج و کسر خاکی لسان و ابتداء مفاصل و حرکت آنست که در
او جهت محرومین و با بس المزاج اوق و جهت ابتداء و کس آنست که چون نافع است چون کلقتند
با مثل آن استخوان خود و کس آنست که در مفاصل و کلفتند و در مفاصل و کلفتند مداومت نمایند
جهت از آن رمد که کهن و بخار و ضعف با صره و در کسر و شقیق و اختلاط سوخته و رفع سردی و جرب
میدانند و چون با نمرهند و طبیب بگویند جهت از آن است که در بقیات بقید است و هر چه قسم
کلقتند و چون بگویند و صاف نمایند مائت مناب شربت در دیگر راست و گویند مفر جگر و موش
اشتیاق است و مصلح او شش و قدر شربش در طبع با چهارده آ و از هر منبج چهار منقالت و طبع او
باید باشد مثل او آب باشد تا نماند رسد و مفر او بجز که خلاف قیاس است **صفت آن**
کلکس از آنست که در واقع پاک کرده بدست چندان بیفتد که خوب در هم شقه و با نماند
و نماند روز هر روز صبح پیشام بر هم زنند و بعد از آن چهل روز در آفتاب بگذرانند و هر گاه
کمی کند اضافه نمایند و با نماند شکر و کلکس است و عملی را باید بوزن کلکس که گفته شده
نمونه در آفتاب گذارند **در باره رزق** جهت تصفیه صوت و تنقیه ریه و دفع نوازل و سینه و
صفه معده و بجز که بد و هر صدم است و صفه ماه بعد از است رزق را ریزه که بچوشت بندد
مهر اشعه و عمل اضافت نموده بچوشت بندد تا آب رزق جویده شود و در کس با نماند
او این او را بگویند که چنانچه صفه نماید و در نقل در چیز زنجبیل و جوز بوزن یکبار که با نماند

اخاعزمت فلا تقعد تنالک ببرکة

بنیم سفار بنفشه مر با بفاسخی خمره بنفشه نامند مسهل صفر او ملین طبع و جهت خمسونت حلقه و
سرفه حار و تر تبید مایع و آلات تقسین نه با حار و حرورته البول و نسلات نافع است بنفشه تا
از افکار و سابق با که به با نصف وزن آن شکر کو پیده در آفتاب چند روز بگذرانند و هر روز
به هم زنند و اگر شکر کم کنند قدر نهاده نمایند و اگر بنفشه تازه نباشد بنفشه خشک پاک کرده را در
آب که در آن بنفشه را چند جوش داده باشند یک روز خنثی به مثل او شکر مخلوط نموده در آفتاب بگذرانند
قدر شش از پنج آل نوده آل است و اگر کبریه و پدید مشک و سایر مشکوفه را بدستور هر با سازند
هر یک که امانت حاصل است که در اصل آنچه مذکور است **مر با پوست** است که از پوست پیرون بسته
تزیین است که در جهت تقویت مزاج و نسبت به چند فلفل در فلفل منجک و اجین
پیل جوز سنبل الطیب زعفران و ال مصطکی صندل عهده سه بسته و صندل مجموع اجزا را با کوب
کوبه داخل که قهوه در آفتاب تا قوی بیخورد بگذرانند تا تمام قوت اجزا را که داخل شده بود
آن در جالب پاک بگذرانند و از جالب تنگ است حساب نمایند برهنه از شر و مایه

بسم الله الرحمن الرحیم همچون مرغ بایات لقمان است و چنین فلفل منجک بادیان روم بادیان سکنجبین
جوز نواعه چهار سیب زرد سیب الطیب بنفشه زعفران مصطکی خولنجان ریخند کلر بادیان
خصیه الشعب سعد هند که به چینی اصل بوازیره که مانند جلقه زه مترا چیل نارنگ اجزا را
کو قنده و کشته باروغن که در جرب نموده باست وزن اجزا عمل را بارزده شخم مرغ صاف کرده در
دست رنده شخم مرغ رو از آنش مر باید هموار باشد عمل را خوب کف که قنده از بر آتش
ببر داشته بعد از که دشمن دار و دارد آن ریخته بوقت صبح هر روز تناول نمایند که اثر بسیار مجرب است

لَا تَعْجَلْ فِيمَا طَلَبْتَ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعُ الْعَطَايَا

کندم در دست چندان بخت که نم بردارد در کس که در قهتاب بگذرانند هر قدر در دست
برو بیانش تا مشرع کند بر شستن دست و قهتاب خشک که در آورده اند و با نصف پسته
او کرده اند مخلوط نمایند و آب را بچوشند آورده اند که اندک بچوشند و بچوشند تا آرد
طبع تمام یافته باشد یا طبع کم که در دست بر روغن طعام با روغن کنجد اضافه نمایند و بعد از خوب
شستن شکر یا شکر آب گوارا بر بقدیر شکر که در قهتاب پسته اضافه نموده چندان بچوشند که روغن خوب
که در شروع دفع کردن نمایند بعد از آن متواتر که در کمان و نارنجیل و در حنظل و در پسته و در بومل
و در نقل از هر یک بقدر اضافه نمایند که بضا بقیه موافق اند **در حمله آنچه از آن شسته ترتیب این**
موافق سینه و حلق و قعره امی و در طبیب اعضا و جهت تسکین و دفع سینه است
بپس چو شسته غلط شود و طبع تمام باید بشکند که در اضافه نمایند و بعد از آنکه در قهتاب پسته
قدر روغن بادام شیرین و فلفل که در حنظل و در حنظل و در حنظل و در حنظل و در حنظل و در حنظل
مذکوره بپسوزانند و در آن قسم سابق است بچوشند را شکر و غلط بفرستند تا بالمصاف چو شسته بشکند
در روغن بپسوزانند و چندان بچوشند که روغن خوب کرده شروع دفع کنند و آنچه از سرچین است
غالب و مفید بدن و مولد خون صالح است بپسوزانند شکر و پسته که در چندان بچوشند
که حل کرده در پسته و در روغن اضافه نمایند و بپسوزانند و در روغن بپسوزانند و در روغن بپسوزانند
در حمله از شسته و در چینی مخلوط نمایند مستحکم را چینی خواهد بود **در حمله سینه** که در روغن بپسوزانند
صالح و مفید است که بپسوزانند از آن را خواهند بعد از آن که در روغن بپسوزانند و طبع نمایند تا
شود و آب آن بسوزد و اگر در کلاب آب آن اضافه کنند بهتر است و در کلاب که در شسته باشد

بپسوزانند

یعنی شتاب مکن در آنچه طلب کرده بدرستی که خدا بخواهد اعطای است

بقوام آمده را بقدر سرشیر آن مراد و طلب باشد اضافه نمودن طبع دهند تا منفعت کرد و در نوسه ^{بوده}
بقدر احتیاج مخلوط نماید **حلوا نارنج** و حلوا بالنگ نیز گویند بهترین حلویات و مقهور احتیاج
و موافق محرومین است پوست بالنگ خشک را بعد از از گزینش است بدون در رفع تلخ آن کنند
در آب جوشانیده باشند نرم بگویند بدست و حلوا سیب شکله بقوام آورند و قدر است نارنج
که او را در شش کند اضافه نماید و بعد از جذب شش متورم بوداده باو مخلوط کنند و اگر بجا است
نارنج آب لیمو آب ترنج کفند پس سیده است و اگر قدر در لیمو است نارنج که شیرین کرده باشند مایه
سازند اولی و است و الفع خواهد بود و اگر بجا است بالنگ که در کمال هر آنچه بدستور عمل آورند
در تقویت باه تو تر و تقویت از حلوا سیب نارنج است **طریق طریق بوداده** متورم است و بالترجم
حلویات آن شکله پس کس کند در دلی کرده برشته کنند و برست برهم زنند که متوانند
دو بر در آب یک استعمال نمایند **مالودج معرب این بوده است** از حلوا می شده است اعدا و در شش
مثل آن و مضر عده شد و مرطوبین است است را با قدر شکر که مایل باشد تر کرده چندان
بچوشانند که چون سرد شود بسته کرد و آب در ظرف کرده بعد از بسته شدن بکار دریزه کنند
در ترتیب قند و عمل بحسب استعمال نماید **فرسته** گفته غذا و بهر قسم زین و فله کرده است
خشونت خلق بر سرف و طول عمر و تولد منور و پوست طبع نافع است و در مضر جگر ضعیف در موده سرد
بطر الرطوبه کم آرد و برنج را با آب در شیر یا الماصف چند آن بچوشانند که مهر شده و شکله بقدر حاجت
اضافه نمایند و طبع دهند **اب شه صف حلوا** مشهور است در بهشت سبب الاخذار که غذا
و لطیف و موافق اکثر مزاج و جهت نامهربان و ضعف احتیاج مفید است بهترین حلویات است نارنج گویند

للخفف فودت درمقله فان رذاق معك حيث ما كنت

انکه از آب داده را در پاستیل وقتیکه سفید را در اندک آب حل نموده باشد مقدار شش ماه آب و عرق باشد
در پاستیل که با شکر نرم بچین شده با بقوام بالوده شود **باب بیستم** در لعوقها لعوق مابین نخچون
و شربت که در قوام انگشت بیج گویند و اندک آب کبک بسند که چند کشتن آن مخصوص آلات تنفس است
بتدریج بخانه او در حین مرور بجلد و قصبه رسد و چهره مثل این بچین شود که یکبار از اختراع جانگوس است
ادویه انارین یونانین احدی است هدهه نموده از اینکه نخچون حب القطن را که تا لبف جانگوس است
مشاخین لعوق حب القطن نموده باشند و دلیل اختراع لعوق نموده که از جانگوس است **لعوق طیاره**
منقول از کماول جهت سرفه و تب و ق و اسل ضعیف و بی طاقت که بار از هر یک آن شده و کشته اند
و هه مقدار طیاره را که نیت سفید به آن نموده خیار حب سنبله که بار از هر یک هفت شکر نرم است
بر وزن هر ام چرب کرده با ساد او و به اسل کف که فته با بقوام بناورده باشند بشسته اند
شیر الاغ استعمال نمایند **در یک جهت** حرارت مفرط و خشونت سینه که بسند ضعیف و بی
ن شده خشونت این صفت به آن نموده که در نموده خیار بین مکده آل طیاره را که نیم خیار شکر نرم مکده شکر
نرم ساینده روغن بادام شیرین و اسل با جوش آب انور برایشه هر چندین بقدر حاجت لعوق کنند
لعوق صبیحا جهت حرارت و خشونت کله و اطفال و سرفه با شیر فرغوه با شیر الاغ بنوشند رب السوس
کشته اضع و به فایده از هر یک آل متودانه پنبه آبار و غنغ نامادام و جلاب لعوق است **لعوق سنوبر**
که حرفی مکرر تجربه نموده جهت سرفه که بین و ضیق نفس در فکلی آواز و خفقان رطوبه و زبلو
از مصلحت او به عدلیت جدید را خبیثه مقله کنند بعد از آن گویند که شیرده که نموده است
انور را اسل شده بچین شده تا غلط شود و در حلقه نموده جلقوزه مقله را با بسیار نرم گویند

که به جودن

بعضی مریز را ز قوت روزی خورد بدی که روزی دهند باست در هر یک یا شش

که چند خوشن اده استعمال نمایند **عوق** خوشن از جرب است ابور حنیفه جهت تریاک بعد از شش خطی
هفت آل بهدانه هفت آل اصل السوسه آل اصول را در هلیت و پنجاه آل آب حبش و روید
چونش نماند نصف کسره با صند و پست که نبات بقوام آورده در ششش این صند و پست
صنع عوبه که شش از مصلایه نموده مخلوط کنند **عوق** حبش جهت ضیق النفس در برونش و سعال
باق است حبش به پزیدانه بنفشه چوبش بهدانه که کار زبان چو شش نیده آب اورا غسل
صدویچه آل بقوام آورده و مویز که در مویز جلفوزه شش را نماند گونند اصفه نمانده و مثقال آنرا با ما و شش
بنوشند **عوق** حبش جهت ضیق النفس کسره و طوبه بعد از شش کمان و حرمل با سوبه با سول عوق
کنند **عوق** حبش جهت بکوره و طبخه حنجره جهت شرب است زبان از جرب است ابور حنیفه الله
متردانه بنفشه متوجلفوزه حبش کمان با سول سال با جرب است ابور حنیفه **عوق** حبش
روز در این شش نماند تا شش شود و آب اورا با جوش آب انکور بقوام آورده متوجلفوزه تنه
با دام نماند هفت شش شش شش شش را نماند که سینه حبش متودانه بنفشه حبش القلقه نرم سینه بر شش
با دام نماند جرب عوق با زود در رفع ضیق النفس کسره کهن و رو به نماند بنفشه است
عوق منصف جهت ربو و ضیق النفس و بملو شش بنفشه است ابور حنیفه سبون میز و منصف شش
بش کسره کسره و پنجاه مثقال عوق کنند و با آب که حاش با خود پنج یا پنج یا شش نماند
استعمال نمایند **عوق** بنفشه جهت کسره و قولنج و در وصف او بسیار نوشته است بنفشه
عناست کمان جوش نیده آب اورا با نمل کل شده سفید و پنجاه مثقال شش شش شش با دام
بقوام آورده بنفشه سینه صفا نماند و از پنجاه مثقال با هفت مثقال استعمال نمایند **عوق** حبش

لا تطلب حاجتك من احد غير الله يطردك من باب

جهت ذات الخب ذات الیه بغایت نافع است بدستور جهت سرفه و نزلات مفید فلو که چند
شبهه بغایت مفید دارد که آب حل کرده صاف نمایند بار و مغز بادام فروج کنند که شکر نافع
الوجه آرد و با قلا تو بادام شیرین اضافه نمایند **لعوق خوشخوش** که هند اول اطباءست جهت نزلات
خار و رقیقه و خشونت و معلق نافع است خوشخوش این شکر که اصنع عربی متوشحم که دو تو دانه
به اچلا لغز که کند **لعوق نوزا** جهت امراض باره سینه و امتلا و عصب و لوج بلغم بسیار نافع است
روزها شکر میون را زبانه بر سیاوشان اصل السوسج کوسن کسوه و قسطم حلیه میو پیرا
بزرگترید مفید کچکندان و آب بقدر شش وزن ادویه بچون تند باشد سرد است و صفت غوطه
مثل او میل بقوام آورند و ملکب العظم و رانیج را در آن حل کنند **لعوق بقطر** جانگوس در تقویت
باه و معده مملکت در معاجین مذکور شد **لعوق کرک** جهت سرفه رطوبه و خشونت معلق و ریه
و که شکم آواز و تقبیه دماغ از بلغم غلیظ نافع است و بعد از شش هم شفا و فواید بسیار است
است آب کرک در صفهان کلمه نامند افشاده بچونش تند تا نصف رسد چندان
اوش که بقوام آورند و باز از سر رطل از شکم هر یک از مصطلک کند وضع بد که از این پنج بخندم
حل کنند **لعوق در منقول** این جامع امین الله جهت تبها خار و فی کردن خون و ذات الخب
خفرا و در موار و در و سینه و سرفه سرفه مفید است کله سرخ با کله هفج در آن شکر که
پوششش مفید و حقیقه کله خنوم و کاه بر بدل او کله سفید و انگستان کله است و آب بجز
طیبر زعفران آب السوسج هم سینه توشاب مذکور **لعوق کازند** **لعوق شکر** جهت تقویت
معده و رزق فی غنیف محرب دانسته اند منقول از جامع مذکور کله سرخ آرد سخی پوست برهون بسته

جهت

بغایت

یعنی طلب کفر حاجت خود را از غیر خدا نیغایم هر کس دست را از در خانه خود

انار دان زرشک دانه دار مسبق و نفعی نخ مورد در سر رطل آب بچوش منزه رطلی باند پس صفت نفعی آب
 ۱۵ ۱۵
 بگو و آب غوره و آب بر و آب تر بنند و سرکه و کشکری سفید بقیام آورند **باب هشتم** در مطبوخات و نفعی است
 و نما و اصول و مقدمات و مسکنات اما مطبوخات مشتمل بر منطقی اخلاط و بیلنات طبع و خلط که در طریق
 نخ پخته و بر سهلا شرط است که بعد از خیس شدن بچوش کنند و هر چه از او رویه آب طلیخ داشته باشد مثل تخم
 پسته بچوش کنند و آنچه خلاف او باشد در آخر مارجوشیدن اضافه نمایند مثل انجمن و صفت هر یک را در
 مفرده مذکور شد و در سر است منطقی است که در تقطیع و تر تریق غلظت و تریق خلط صالح سودا و بیان
 و همان امراض مزمنه پسته نمی خاند که بحسب شش و علقه و فصد و سنی و بله تر کسب بده نموده بنابرین
 نشسته چند که دستور خواند بگوید **منضج سودا** و **بنوم نلیط** بویزه چندان که کار در زبان باد و بچوبه
 شکوفه عافت پسته پستان عنبستان گلادیون پوست بچک کفر است بچک کفر پوست بچک کفر پوست بچک کفر پوست
 روز خشک آمله مقفه شکله باد آورده و تخم کفر است تخم رازانه پوست بنده با کفنه آفتاب و سر تخم
 شترت که در آن حل کرده و صاف نموده بنهند و باید نه آب سبده متقال پسته که کسب باز آید **اکر سودا**
اصفهان متخونه پسته آلو سرخ را بچوبه کاسه سفید عنب الثعلب پستان شانه پسته و خشک شکوفه
 عافت عنبستان آمله مقفه کاسه سرخ تخم کاسه سرخ خیار کازمان در سبده متقال بچوشند پسته
 و شترت استعمال نمایند **و هر گاه بنوم صفا مرکب پسته** روفای خشک اصل السوسن شکله باد آورده و آلو
 خیار پوست بچوبه رازانه پوست بچوبه کاسه سفید عنب الثعلب پستان شانه پسته و خشک شکوفه
 ۱۵ ۱۵
 پسته بچوشند با کفنه آفتاب سکنجبین سده بنوشند **اکر سودا و صفا متخونه پسته** و منضج سودا
 سناک پوست هلدک کایه و هلدک سیاه انجمن بسفایج تر بنند تر بنند سفید تر شده بر و نفعی با دارم
 ع ۱۵ ع ۱۵ ع ۱۵ ع ۱۵

عنبستان

لا تطلب غير الله منزلة وجاهها وانت تطلب عند الناس

چرا که در این مکتوب دو صنف نموده باغوس خیار شیر زنده دام مرغین اللورد مفسول شمشیر
مذق نظر استخوان نماید و در سه سال سود آور و صفر او پوست هلیله زرد و کالیه ترنید بنفشه
سنگ کله از زمین مفسول محمود خیار شیر زنده دام مرغین شخفت کنند و در سه سال سود
ر بویه جیب سنگ کالیه هلیله زرد و کالیه ترنید خیار شیر زنده دام مرغین شخفت کنند
در هر کلاس پنج فجاج از هر فکوس خیار شیر زنده دام مرغین شخفت کنند و در سه سال سود

طریق خوار
غیب الثعلب
بنفشه بلور
افشین
اصطوخودوس

مطبوع مسهل که در حین بن استی جهت زن سود آورنده است هلیله زرد و سیاه کالیه
چند جو شیر داده صاف نماید و الو بخار او ترنید ز مویز بیدانه با هر رطل آب یک شانه بنفشه
سه بس صاف نموده بیست و پنج اول را بجهل از آب در هر کلاس اول بنامده اول شکر سفید جو شده
مطبخ خیار شیر جهت اخراج اخلاط حاره منقول از کالیه هلیله زرد و الو بخار غیب
ترنید کله سرخ بنفشه در هر رطل آب یک شانه بنفشه با هر رطل آب یک شانه بنفشه
مفسول دام مرغین شخفت کنند و در سه سال سود بنوشند **مطبوع انقبوس** و غار بقون

اصل الیوس
اب چون نند
بدر از تم صاف نموده
در میان آن
میان آن شکر
غذا بقدر از ظهر

اخراج بنفشه سودا قطع است هلیله زرد و کالیه سیاه بویله آله بنفشه مویز بیدانه الو بخار کل
کافور زین کبیاه غایت با در بنویسید بطور خود در سه فجاج ترنید سفید حکم که در پنج رطل آب یک شانه
نایاب رطل و نشت سه بس انقبوس صاف نموده یک شانه بنفشه با هر رطل کالیه صاف کنند غار بقون
مادر آن حل کرده بنوشند و باید غار بقون را به عمل برشته باشند و بجز صابون و مال بویله
مفسول خلق صاف کنند جهت اخراج باغوس بخار صابون و بویله شمشیر غیب کنند **مطبوع**
اصول الیوس مفسول شخفت کنند و در سه سال سود بنوشند

بای نظاره
بجورند از زیم فکوس
غیب الثعلب
نیوز کافور
افشین
اصول الیوس

در میان آن شکر سفید جو شده
بدر از تم صاف نموده
در میان آن شکر سفید جو شده
بدر از تم صاف نموده
در میان آن شکر سفید جو شده
بدر از تم صاف نموده

الصَّبْرُ سَعَادَةٌ وَالسَّعْيَةُ نَكَلَةٌ

بفلاح گوینده

در چهار روز اول که بقیه نیز آینه طبعی است **بفلاح** جهت در موده و ریاح کپور در صبح دما عرض بود او بعد از
 هر روز از سه تا پنج که آنرا خورشید میگویند در صبح اول با فلوکس خیار شنبه در وقت باران نوشند بر تن
 باز در پنجین امک سواد است **طبعی** در شش سال در دفع در موده باز در محبت است هر روز از یک شقال
 و در آن روز جوش بنده با آب بپوشند و **نقوش** که در آب بیاورند بیاورند بیاورند بیاورند بیاورند
 پنجشنبه و روز در آفتاب که داشته و شب در زیر سقف باشد بعد از آن بسیار شده است مانند
 بعضی را تا شش روز باید چوب آتوه ادویه آب باز کرد مخصوص درین و فصول حاره **نقوش**
 جهت بقای امراض حاره و تبها که بقیه او در بدن مانده باشد و متعبه عروق مؤثر است منقول
 از کامل الهم خوار موینه پنهان است مان نمهند منقر آذانه و لیف شام کاسی شام شام شام شام
 سه روز در آب گرم بنشیند پس در صبح هر روز نیم رطل را با شنبلیله با شکر بپزد و در طلوع آفتاب بنوشند
 و اگر قبل از آن بدست است میرز در امه مکه مخمومه تناول نمایند اولی است **نقوش** جهت در
 سودا و بلغم و سیر امراض نافع است **نقوش** در مابله شطوریون و شنبلیله در مکه در مکه
 کرده است رطل آب گرم سه روز بپزند و در صبح بنوشند هر روز ربع رطل را با ریاح نام
 بنوشند و اگر هر روز بعد ربع رطل را بپزند سه روز بنوشند اولی است **نقوش** جهت در اسهال
 وضع و تقویه موده و دفع اخلاط غلیظه مفید است بلبله کابله بلبله آمله مقشعه عود خام شنبلیله
 باه او در سنبل الطیب تر نخل حبیب نفع امراض حاره فایده کباب که در صبح در هر رطل آب گرم بنشیند
 و بعد از سه روز هر روز در صبح ربع رطل بنوشند و اگر در چهار رطل بپوشند تا پنج بر صفر نمایند
 و هر روز سی شقال بنوشند اولی است **نقوش** جهت در مابله شطوریون و شنبلیله در مکه در مکه
 بنوشند و اگر هر روز ربع رطل را بپزند سه روز بنوشند اولی است **نقوش** جهت در اسهال

باز

بعین صبر از نیکی بخت است و شتاب مکن که در شتاب کردی اینست

در خیز افشیدن عود به ناله سرخ عود مصطکی در بطر و نیم آب بچوشند تا نیم مطلق مانند بچوش
نمونه صبرند محل کرده روز بکوبند بچوشند **فصل هجتم** در **ارزجیف** منقول از جامع امین الدوله گوید بچوش
مدر تجویف است تخم خربزه تخم کرفس انیسون راز زبانه از هر یک یک آن یکوب کرده در سه رطل آب بچوشند
روز خیزند روز سه مرتبه با یک مقدار روغن بادام بچوشند **ماوال اصول** جهت فالج و لقمه و صرع و سحر
و سکنه و سایر امراض مغز نافع است موافق نسخه حسن و کامله و امین الدوله و ثاب بن قریه و است
چند رازبانه و پنج کرفس از هر یک ده آن تخم کرفس انیسون و راز زبانه از هر یک چهار مصلی سنبلی
الطیب جنبطبا از هر یک چهار درم و نیم حب لبان اساون مکدم عمه بدن سکنجی و حرمل
بوزدان مانجواه هر یک سه درم و نیم بیدانه بی در هم در چهار رطل آب بچوشند تا ربع رسد پس
نمونه هر روز به آن باروشن بادام شیرین و تلخ و روغن بیدارنج و معاجین که بچوشد امراض مذکوره منسب
باشد بنوشند **ماوال اصول** نوع دیگر جهت سکه و سپرز و برودت و ف و مزاج
معاوه و استقاء و تبهار گفته نافع است پوست بیدارنج کرفس پنج راز زبانه اذخر
و فجاج و مصطکی سنبلی الطیب قوه الصبغ لک باک کرده عود لبان
سکاء بلادر و گیاه عافت پوست بیدارنج کرفس کرم کما در لوسس کما فی طوس سنبتین
کل سرخ انجیر از دو مو نیز بیدانه در چهار رطل آب بچوشند تا ربع رسد
و هر روز سه مرتبه اوزار بار و غن بادام شیرین و تلخ و دواء الکرم و امثال
ان بنوشند **ماوال اصول** نوع دیگر جهت نفوس و درد درکت و مفاصل که
از برودت باشد بقاییت جرب است پوست بیدارنج کرفس و پنج راز زبانه

یعنی استسکابا لقم خود بدست که با شتاب پشیمان خواهد شد

سند کنند **سنون** منقول از منی مهر خسته رویانیدن گوشت لسته از موهت پوست خج که اهل
عاقه توپ چایخ سوسن که سینه آرد و چوب السویبه **سنون** از تالیف حرفه موافق اکثره امر جریست و در سینه
الأم و رفع خون در رویانیدن گوشت و منع ریختن مواد آن موهت است سعد کوفه طبایع کلک سنج کش
مورد کلنگار فوفل کات هند که نایج افاقا مکه جزو ساق سه جزو **سنون** منقول از اهل الجا است
بقراط و ابلا فی جبهه دندان و پاک کردن آن از اوساخ و سفید کردن بسیار موثر است نه
البحر تک سوخته باسل **سنون** کنند **دیگر** دیگر توپیر از آن و سریع الاثر است ننگ سنگه
سوخته زار و مدح جز سوخته شمال حین السویبه **سنون** کنند و مستحب نیاید و بیخام سوخته
در حال دندان را سفید کنند و هر کار در دندان باز نگهارد و دیگر توپیر شده و در جوهر دندان نفوذ کرده
بسته رتج را در غسل حل نموده بر دندان بمالند و اگر توپیر بیشتر مستحب نیاید اضافه نماید **سنون** ^{کف میس} **سنون**
منقول از ایلامی جبهه رفع سیاه دندان مجرب دانسته اند فسیل ده م فلفل چهارم حمامه سه م سراج
مضض محرق مکه هم **سنون** دیگر منقول از ابن اهل جبهه دندان متحرک که بسبب رفتن گوشت لسته
بیش بنیابت مانع است عود سوخته شب بماند کلنگار ساق و افاقا با السویبه شمال نماید
سبب حرکت دندان از ایلامی در رطوبت بیشه مضضه آب ادویه که در مضضه مذکور مشوه مضضه
که در بعد از آن بن چهار بر دندان متحرک بچسبند شب بماند سعد مصلک خاکستر نوره الطیر فاکسینه
شخ کاو که بر از هر یک جزو نمک جزو سوجان بعد که بعد از آن سوخته باشند در صاف زعفران
از هر یک یک جزو مضض جزو سنبل الطیب سه اب خشک سماق از هر یک مضض جزو نرم ساید
با هم برشته استعمال نمایند **باقی الاستسکابا لقم** از تالیف هند ما بنیابت مجرب است در سکن درد دندان

ذهايك فيما نويت سبب لروال هتك و غمك

ادريونك

تجرب فلعل حلتيت چند پنهان استر افيون بالتسويه باسل شسته بر دندان در دناك
 بگذارد مولد به شفاء الكسفا ما اين حوا را اضافه نموده است مرصه زراوند مدح مبيد
 نصف جز سابق و آنچه در سكين در وند است بجز به مكر رسيده است ماليد فلعل باسل
 كاه از رطوبت و نر لالت و دما عيش و به ستور به كه فلعل در بگلا چو شاميه از پرون
 طلا كنده در حال كس كه كوه و به ستور شطرح به سركا كويده در كف دست كه بخلا فرغ
 نرد و بگندارد و بگر آن چينه كنده با شفا ماده بالخاصه سكين و به **سئون** و بگر منقل
 كه در آن بارون الرشيد با نيف با نيه چينه اسكمام لسه و دندان و شوشو كردن دمان و قطع
 رايجه كره بعه و كليل ادرام و رفع سيلان آب دمان مقيد است كس كوخته مان جو سخته هفت
 جز و عوه هفت شش جز و سگ جز و كزبانج فلعل در انفل رنجيل نه البه قاعله از بهر كس جو و بهر كز
 خنق و بختيشوع شش جز و زراوند مدح جز و اصف جز و اصفه كوه و چر شل ولد او عاقره
 اذخر از بهر كس جز و احقان نموده و باسل شسته و بعضي اين را اضافه كند انصنل غده كلس
 فوغل قر فلعل خاك نه شخ كاوكو از بهر كس جز و بوره اضره جز و اضره نموده اندك بهر تير جز و الا
 از بهر اسر شستن اود به دمان سر كه سست در زيره كه با نوح سيم به شسته و همچنين مضمضه او نر بهر تير
 حشمت **سئون** و بگر چينه امراض حاره منقول الكامل و شل و حاره كس و تذكره با بهر تير كلس
 مر و ابره و كلس از بهر شسته دم الا نون هر يك فوم مرجان كسخته و صندل سرح و مر و فوس كلس
 ما بران كلس دم **سئون** چينه امراض حاره عاقره و فلعل شطرح خردل سنجيل جز و به السدوبه بطران
 به شسته **سئون** چينه دندان دندان با نيب با نيب است و نقيت او ميگند منقول الكامل عاقره
 حاره است

سئون

منقل

یعنی زلفان تو در تحصیل آنچه قصد کرده بسبب بر طرف شدن هم و تقسیم

مستقل است چوب نوبت ششم مازنون پوست چ که چلینت مذبح زود است و به موجب کوبیده است
روز در کس که بخت با چلینت با نصف وزن او عقل ازین اول در کس که محل نموده و به کس که در وقت
استمال احتیاط نمایند که به بدن صحت نسبه بلکه دندان بخورد در ناک بخورد و موم غلغل کند **سنون**
چینه دندان متحرک خوب جفلا کند است و در وقت و سنج است و **سنون** کند نوع دیگر
بر کس که سنج بر کس **سنون** اغاقیا از هر یک کج و قلق طرا صفت است و مزاج ایضی مکه در جز و سنج
نکست جز و سنج از ربع جز و **سنون** چینه قسم تعلق است عقیض است و سنج است **سنون**
که گرم دندان را و طاعت ششم میاز کس که است بر الفیغ سائیده به برشته است زرد و عدد و آن
در آتش انداخته بکس که را به دندان ملاحظه که سنج که در ظرف آتش سنج بکس کند که در آتش
را نه به بدن از سرد و اگر ظرف آتش لوله دار باشد بهتر است که نه لوله نصب شود و درین ظرف
میپوشند تا جوهر داخل لوله داخل نه که در و به سنج و سنج نقطه است اوده بدن آن که از اندک گرم است
کند و مضمضه آب برک شفا لوله و قدر زرد و نطوبیل نبات از موه است او به سنج بخورد اینها
موت است و چنان سوز را رخ دندان گرم خورده که لایق فور بر کند کند و خوب سنج در میکرد
و به سنج خربق بچون نعل خربق است و به سنج بر کردن ثقبه بچون سنج و چلینت بوره ارنی
همین اثر دارد و **که زعفران سنج کند** و آن رحیمی دندان است از خوردن سنج و برود مفظا که
و چون شاق و کج خورده را بنجیند رفع آن کند و به سنج خرابیدن با دام و ناز جیل و فندق و تخم نان
گرم و مضمضه سنج خنجران که شیلایع و طلا کردن روغن زیتون باز مفید است **ادویه دندان اطفال**
زود بر باند از **سنون** از آنکه کردن شاید که طلا من است بمغز سرخ گوش که چینه باشد و باید

سنون چینه در انسان دندان طلا نماید
صدف غلیظه
تخم سبزیان
کوبیده در آن مالند
و تمام بقیه است
سنون چینه در انسان دندان طلا نماید
صدف غلیظه
تخم سبزیان
کوبیده در آن مالند
و تمام بقیه است
سنون چینه در انسان دندان طلا نماید
صدف غلیظه
تخم سبزیان
کوبیده در آن مالند
و تمام بقیه است

سنون چینه
و کلم

طالب کفره لا یشبع و من قنع بالقليل
شبع الا تحرك في امر مكاله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر
الذي بعثه في خير
الزمانين
والله اعلم
بما نزلنا
في الكتاب
والله اعلم
بما نزلنا
في الكتاب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر
الذي بعثه في خير
الزمانين
والله اعلم
بما نزلنا
في الكتاب
والله اعلم
بما نزلنا
في الكتاب

روغن موسن و طلا و عوطن خضای بر روی چشمه **مضمضه** و دهجه امراض و غیر آن **مضمضه**
رطوبتین دندان و حرکت اسنان سبب الطیب کل منخ تور السوسه و سده غره الطرفا بالاسه و سبب
پوشاننده مضمضه کنند **مضمضه** که قبل استعمال سنون باید کرد تا نه ادر و در وقت استنشاق
اسمخ کرد و منقول از کتابش فخر و مسبو بختن ابن اسحق است نیم کلمه سبب رشک غره الطرفا که
صنوبر برکت زمین از هر یک جز در سبب رشک برکت آن یکجور نیم پوشاننده نیم جز در سبب پاشان
حل کرد و مضمضه کنند **مضمضه** و درم لسته در ستر آن طرفین سبب پاشان است از روغن بادام
مضمضه کنند **مضمضه** جهت فلاح و آن جو شنیدن درمان است در او اول آب برک عبوق آب برکت
و آب برک که در روغن مس و خیار و شکر نهاده آنک و در او جو پاشان نهاده مضمضه کنند سبب
که خارج و کلندر و کشمشه خشک است پوست ناز و عطف بالاسه و جو پاشان نهاده مضمضه کنند **مضمضه** جهت فلاح
بنور سبب خائف برکت سنون ما میران پوست ناز و عطف بالاسه و جو پاشان نهاده مضمضه نمایند **مضمضه** که نقل
زبان و ستر آن و شویب کلام را مفید است خردان بچیل نقل طاقه قره جان و در بوره شویب صغر سنگ
لکبالتو به نرم ساخته با کبچین منطلی آبی که در روز پنجوش و شش و شنبه و یکشنبه و چهارشنبه و شنبه
کنند **مضمضه** جهت خنای حاد آب ناز رشک که باید او شسته باشند آب نوت و آب کشمشه غره
کنند و بدستور غره آب برکت رشک آب غلبه الفلب آب سماق مطبوخ با نمک و بعد از چند
روز که لقیح بافته باشد غره آب نوت پیوسته از سر و صورت بسیار مفید است **مضمضه** که بعد از لقیح
است آنچه ریزد حلیه نمهند اصل السوسه جو پاشان نهاده با کلو س خیار شمشیر غره کنند و اگر در حاد
و در کلو اگر تب داشته باشد نمهند کلو س کل سبب نیم و در او جو پاشان نهاده باب کلو س غره نمایند

و الله اعلم

من توکل علی الله کفاه لا تخف

بعد از شستن و نوشیدن از الف چون بجمعه بصره بصره و جابر الوهبت شش و او بفرط و کوبه نشانی
 است جهت ضعف بصره و در وقت خوردن و معده سلاطین حار و این در آب سبیل و جود حفظ صحت
 غیر نفی است نافع است ریختن مقدس محرق که هر یک با نوره مرتبه آب کم شسته باشد از آب
 چند نم نمک در صبر زرد و لعل زعفران مراد به هر یک یک درم زنده العی لیبی کباب زنگار هر یک نیم درم
 انکی یا نقره نوره مر شیشا شکر هر یک ربع درم از نافع بیرون کرده استعمال نمایند و اگر که در این مذکور
 است نفع است که در آن صافه نمایند و اگر بسیار ضعیف باشد مدانه را در گرم باید کرد و اگر ضعف اجفان
 سنبلیطی و نیم فانه نمایند و یکت برودت مفرد در نیم درم لعل و داخل کنند **باسلیقون کبر**
 نالیقون بفرط و پیوندی بصلب العبادت و کوبید که پیچیده آن عطرسه و یکت از تربت و در
 جاله و حاد صحت نیز در وقت و سبیل یک چشم و سبیل و در معده و بیاض و فوسف است انکی
 نظر زنده العی هر یک درم ریختن پانزده درم سفید آمله نمک نر که لعل سیاه جوده نر در در لعل
 هر یک درم نیم درم نقل شده یک درم فانه نیم درم سبیل و نیم چند یکت سنبلیطی هر یک درم
باسلیقون صغیر منافع او مثل منافع است انکی با در معده و درم نخاس محرق مفصول پانزده درم سفید
 فله یک نر که هر یک درم نر و جوده لعل شده هر یک یک درم **کحل غیر نر** از نالیقون
 جهت حفظ صحت و قطع و در این کار زنده نیم سه نافع و در سبیل و غلظت منافع آن مثل سلیقون
 کبر است انکی با در نوبال النخاس و فانه غریب سبیل صبر و یک نر یک که هر یک یک درم نر
 البودوش در هر یک که نیم شد و آنک **کحل ملاک** یا موب از غلظت با است که بیشترین عبادت
 از ملاک باشد و در فای دین بوشا موطر است که بفرط در خواب با در یکم شده و ملل و جاله و جهت اول آخر

از زرد غنم را خنک کنند
 و با بند در چشم کشند و کف
 از زرد و چشم نر بنشیند از الله
 و بجهت غنم چشم
 ۱۳۰
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰

اصول

ان الله يحب المتوكلين. اذا حفظك الله لا تغلب ضرا احد

منفلد در نفلد مامير آن هر يك آل نشار يك نفلد مجموع الكوبه و بابك نه سرد و سب و شكت
سپس با توتيا مدبره مذکور از خربزه برودن كه استعمال نمايند **كحل الاشفار** جهنه رو با نيدن مژده انبه
کردن آن بفايت موشه رت دانه خرمای سوخته خنثقال در خان الكند چها نفلد سنبه الطيب ك
چولاچورد و حبه كلك هر يك يك نفلد با ميل بر خيت مژه كشد **كحل چوسه** از اختراع منازرين است
در جهت نفوت با صره در رفع غشاوه و نفوت طبقات عين و اجفان و در موه و جرب سبل رفیق
و انش رافع و حافظ صحت است سره اصغر مانده دم تونبا نهد كه در رسم حاد است مژگن و
زهر مرجان لاجورد و مغول سماج نهد فروزه و ورق نقره مامير آن نفلد اقلبا زهر نوبار كاشان
و اگر نياش و نفلد طيب و نفلد مغول هر يك چهارم سرطان بجز شش م باقوت است لعل زهر و زبرجد
ورق طلا و مارايد و نفلد سقوف يه از يك گرم سقران سه درم و در بعضي نسخ دونه نرنگ چهار درم
بنظر رسیده و در بعضي سر و سب بر اجزات وضع نموده كند او تو شنبه صمغ الكوهر كيه چيدم
انضا فله حقه و الدقيه ابن سنيو استمال نموده با نندال قريبت طريق داخل كفن و ورق طلا
و نقره است که صمغ عربيه و گز است شده بر در سنگ سماق چند ان است که **كحل كفه كحل بقص**

به نفع بيض بعد است در داندك زمان قلع ميگند شنبه سبز خرق مغول هم بوره از مې
نند العوج هر يك يك درم و چون **نوشه** **نوشه** موافق اختيارات ابن سهل بلبلان
در شفا و الا سقام سفيداب قلع چهار درم اقلبا نقره صمغ عربيه هر يك درم سماق خرق مغول است
انبون هر يك يك درم بالعباب بز قسطو ناسته خشك كن و باز رسیده و زهر نماند زهر و در موی
لابضا جويه و بچينه شنبه بودن آن در رنگ كوره و بولا سبب اين است شده سفيداب كحل چهار درم

Handwritten marginal notes in Persian script, likely providing additional recipes or commentary related to the main text. The text is dense and covers the right side of the page.

یعنی بدست که خدای تعالی صحت میدارد توکل کنه کان راه گناه خدای تعالی دروغا شیخ احمدی

صنع برکت بکنفاله و دانک انزروت نیم آل نخاس خرق انیون هر یک دانک شاد و نیم جردانک اگر
بنامه مقناطیس کل کنه **ذره شمشیرج** هفت بیاض متیق و جرب و حله و حمره مایه و بغایار رسد و حمره
و دمو حاره نافع و عاقل صحت و بغایت آنموه است بیست آتش شمشیرج با بیست آل
کیاه مایش بچون کند در زرد آن آب که داشته پیرون آمده خشک کنه و از قوتش درم
صنع عسحاق صنع آلو انزروت نبات هر یک درم که در بز قوطا که از کوبیدن او جدا شود به ستود
درم انیون تخم ذره بنامه **ذره راپض** بسیار لطیف و محلل مدبجف رطوبات جهت امراض
حشم اطفال بسیار نافع است انزروت شمشیرج از هر یک یک پیچره حب السودان شسته از هر یک
صنف جزوه سفید اب قلعی ربع جزوه **ذره صفر** نافع اول منافع **ذره راپض** است و در قطع دمو
و منع نزول مفید انزروت جزوه صبر زرد و غفران نیم خلک سه از هر یک هر جزوه انیون هر دانک مایش از
ذره منصف چون زرد و بن سکه و بن باله صنف ترکیب کنند با بن اسم نمند **ذره کافور** هفت
حرارت عین و در مدبجف صدف محرق و مر و اید است که بکنفاله کافور دانق **ذره زرد منقول**
از مصالح بقره ای که بچینه رفع حمره و دموه در چشم که از غلبه خون باشد بسیار نافع است که کنه صنع و با
آلو مکده صنع و به ما شنبلیله یک درم **ذره مایه** از مصالح بقره طریح اصلاح و ایم و امراض برده
و موز و تقویت بقره نبات آنموه است رنجیدست تر نقل مایه لادن غلغل و نقل تو تیار که مایه مغز
او نیم صنع عربی او نیم **ذره ویکر** هفت مویز و تر و و بشور بغایت نافع است سفید علم انکیا
نظر مقناطیس محرق منقول صنع و به مکده است انیون نخاس محرق و غفران مکده درم کافور یک
ذره منقول از مصالح بقره طریح و الما طریح رفع حمره چشم درم و جلا اشار طریح نبات آنموه است که

از مغز شنبلیله بجز آنستند و با
حشم کشند حد از چشم
به بر آوردن آنکه و کفا

عین العقب

لانتجل فان العجلة تجل صاحبها في الدارين

سوخا گوشه سوخته مروارید سفید پس سوخته منقوش که زر کران جلا نقره و اورگ کند با سبزه برود منقول
از حال جان بر اطراف و با فرجه سلاش بود و در جرب و سبب و ضعف بجز و شتر نایق و سایر امراض نافع است و توتیا که
منقول آب غوره تازه پرورده زرده چوب مکه دره جز و لیل زرد با تخم زنجبیل مکه جز و دراز فلفل سایر آن مکه در نیم
نمک نمک که درم بود از کشیدن تا پنجمه آب غوره سبزه خشک کنند **توتیا غوره** و توتیا که سبزه خشک
هفت بار آب غوره سبزه خشک کنند جهت دمو و جرب و حمله و ممرات عین نافع است و جود آب نایق
این عمل کنند در آب امراض عین نافع است خصوص جهت رمد مرضن و حکم و دمو و سلاق و جرب و دفع شتر نایق
و نقوی طبقات و حفظ صحت عین و دفع اشتقاق و التها و چون باب انابین پرورده کنند جهت امراض مذکور نافع
و محلل و رم عین و دفع **بهرست** و چرخ آب جرب و جوش پرورده کنند جهت حدت بجز و امراض مزمنه
مفید است و بستو آب زنیانه همین اثر دارد و **دقاق شادان** نبات مقوی بصر و عاقل صحت و قاطع
دموع و جهت نیایق و حمله و جرب مرضن و تحلیل و رم نافع است و از نایف عالی بنوس و سبب و سبب و کمال الوبانین است
توتیا که سبب و جرب و سبب و کمال الوبانین است و جرب و سبب و کمال الوبانین است
جز و ما بشا عفتش شیمیج از زردت زرد الجی مکه دره جز و سبزه آب انابین تا پنجمه پرورده در قفاک که از نه
برود القاطع و برود مارستانه نیز همین اثر نافع عین ذکر است و او در نقویات اجفان برود و اینها در دفع
بصر اجفان و نقویات بصر و دفع فو از جرب است و سبب و سبب الطیب سرد صفا مکه کوزه از خرما دانه لیلی که در
بخار گرفته سوخته بنمک مکه نصف جز و بعد از کشیدن آب کشیده آب سرد پرورده خشک کنند **برود کبیرین**
و برود امر نیز خوشند از نایف مذکور است جهت اسقام قروح و تخفیف رطوبت و دفع جرب و سبب و کمال الوبانین است
بنامه متقالطیس محرق منقول سرد توتیا النحاس یک نیم صدر سوخته سفید نافع مروارید مکه نصف جز و

انبار

لا تمل من الطلب فان الله يحب من كثرة عمله افعل ما نويت

و جمع حق بر بینه تشنج بیدانه نخ خباز از هر یک ده عدد بمکوب که با نشسته بندم و حاضر در یک
باب بچون شده تا غلیظ شود پس همان غصه با قدر سفید رخ مرغ در شنبه که بر هم نزنند نمک در چشم
بجکمانه **قطره** که در بام تراید رنده انفع است تشنج بیدانه مکه سر عدد و نمکوب که باک مشغال
انزوت سفید نخ مرغ در شنبه که باک بصر الی و غیره دختران در آتش نم بچون نند رضا و او چشم
بجکمانه آب برک با تنک بل بصر الی و غیره **قطره** که در ناخطاط بسیار انفع است مسکن و مجلل
و مانع ظهور ریشور و قرح است قلع را کف دست بسیار نمایند تا دست بسیار بسیار از او بدارد و کلاب
کف دست را که بسیار جمع که بشود دختران بجکمانه بسیار سر سر نیز همین خاصیت است در تنگ
و جمع شده مگر بترجمه بر سیده است که گوشت بچر یک کوه سفند را مرق بسیار رقیق که آنقدر که کف دست
نظاره دارند که گرمی دست در او اثر کند پس شست چشم و پیش بپندند و حال در در اس کن کنند است
ضاد این اثر نیست **باب باز در اسم** در ذکر او مان مختص او مان فیه نموس است و گویند او را
اسم الط استخراجه نموده هر چه از بن زرد و کله ها و مانند آن ترتیب دهند مثل روغن کنجد و روغن کل و کهن
ذکر اصل آن در ادویه مفرد مذکور است منع خواب و افعال و مزاج آن و هر چه در حکم عطاریات و اعمال است
مثل روغن غنچه و امثال آن بدستور زرد و سورا و اسطوخودوس و قواعده کاتبه و او مان و کبه درین باب
مذکور شود اما بطریق استخراج روغن بن زرد آنست که آن تخم را کوبیده قدر آب گرم بر او نشیند با آتش گرم
که بیفتد رند و هر چه از او راق و واضعسان و از نار خشک گیرند باید پیشش وزن او آب بچون نند تا
رسید پس غصه با مثل او روغن کنجد یا روغن زیتون و امثال آن بچون نند تا آب سوخته و روغن نماند
و کله ها تازه و نماند آن گیرند بهتر آنست که کوبیده آب او را بگیرند مثل او روغن مناسب بچون نند

نادره

استفتح بالله واستعمل الصبر والقناعة تلحق بالخير والرخاء

والتقى به قنين وادار نحوون نوال وحب و بکله باغ و در و کوکب و صرع و صداع بار و نمنا که شراب و
قطونا و احتقانا بغایت مانع است از آه هر یک سداب تازه و سوسن و قهوه و سوسن زنبقون با کنج و کینق
از هر یک از خوردن و حب الی ش و در عاقبت فرمایک طایب کرده بچوش مندا روغن بماند پس صاف نموده
استعمال نمایند **در علاج دهن الحفظ** و دهن الحفظ است و دهن فشا ایجا زینباف و اکثره اطباء بهترین اذیان
دانسته اند مخصوص بچینه نقویت باه و شتهاد سردت موده و در مفصل نفوس و عرق النسا بعد از
و عجیب الفعالت از روغن نار وین است عصاره قشاد ایجا کرده رطل میوی سید با زده مشغال تبطو ربلان ثم
مظلل زراوند صحرانوفیاء خشک بجهت کوهی و بر و نهر سکنج برک و قلع بیج کوسن آسمان کویا مکده
و در آه عاقبت تمام آب حار و غلیظ نیون با المناصفه با تهر رطل بعد از غیب آمدن او و بیچوش مندا
سویخته روغن بماند پس صاف نموده استعمال نمایند **ککله سلاج** از حکما **منده** بجهت امراض موده
نایب و در مفصل و اعصاب و از آله انا و نقور مور و شرب او بجهت نقویت جگر و موده و ککله نافع و در بول و
حبیض است و انواع اسباجا و بلیه و آمله فلفل و از فلفل تجلیل مکده و هم جاوشه اشق سکنج مکده تریه
ایضی خشک کرب تازه مکده و هم با یکدیگر از هر لیست آت بچوش مندا تا بنصف رسد پس
نمونه ایجا صد که روغن خروع بچوش مندا تا روغن بماند و دهن **الذفران** که دهن الخوق است بجهت
صلابت او و جامع رحم و موده و تشنج و فادرنک رخا و رفع بیجا ب و تقویه قروح و جروح حرم
مانع است غفران تا اقر و مانا و قهوه غلیظه باه مرصه یک در سجد روغن کنج که برفته
خیش به هر روز بر نهیم و بعد مشغال آب بچوش مندا تا روغن بماند و در **دهن الحفظ**
از تر بادین این علی بغایت مرطب و بجهت امراض ایاب و از آله علی کوه و در صداع و جدام و النجولیا

یعنی طلب کیش کس از خداست عباد جوان مردی کن بجزر و قضا که کسیر بخوبی در

واقع است نموده او شکر با و سعواً متوفی و دست بادام شیرین و کبچر و حب صنوبر که با زرد کشمش که در بادام تلخ
با سبزه که گوید گرم که پیش از نهار و غن از آن جبهه شود **دین مبارک** منقول از اشفا و الاقسام و
دهنر الغویه پس جبهه لغوه و فالج که از عرق النس و دواله و زعفران و تخلیل الراج و تهیج باه و
شسته مانع و قطره او جبهه که در کوزه سبزه کسده دماغ در روز مؤثر و قرحه او جبهه جمع امراض جسم مانع
و مؤلیف که گوید مشبت ارواح و عافیت جلیه شیر با سبزه گوید سبزه سبزه بود غنر زنبون بطریق
تجربه کس با بر در آتش نرم مثل خود روغن را جرب کند پس تقطیر دهن کنند **دین الثوم** که دهن
الراهب باشد از جبهه رهبانان تألیف یافته و کلک مرض بار و جرب است و اعاده باه مایوسین میکند جبهه
نوعه عصب در ذکر حدیه و بواسیر و معطر بول و سرخ که در نازک رخسار آموخت و چون در فرستاد استعمال
نمایند محتاج به پوشش نشود و نوم مغشبه کبچر و زنبون عافیه و جرب از هر یک ثلث جز و مخلوط است **دین**
ربح جز باه و زن آن روغن زنبون کبچر باشد تا به ثلث رسد پس صابون نموده استعمال نمایند **دین**
الغالی که مودفیه و او الهمرس جبهه بنور که در اصول شود و سام بهم رسد و جبهه جمع مواد غلیظه
کحت جلیه و خد از جرب و کله نافع است پال روغن کله را پانزده منقال سر که کبچر باشد از روغن پانزده
و زنبون شیطیح بند که بارانیا ج و انگ کاغذ سوخته مدا چینه در نه نریج سوخته دهن هلیله سوخته را سخن
هر یک نیم که در آن حل نموده استعمال نمایند **دین حقیق** که ماده منهد از کسر از سنگوم شمرده اند در تقویت
باه بعد بل است و پنجه بسل معاین با به طنج و هند منافع او را تجدید نمیتوان نمود و جی شکر است
دهنر او نمایند و جمیع اوجاع باره بغایت مؤثر است و استخراج روغن خود بغلیله مختلفه است
تقطیر است که بخورد نیم کوبیده در قمع مطین کنند بطریق که ماکو قمع خاله باشد و از لیف و نمایند آن در

کن داخیا بقسمه الله تعالی ولا تتعجب

قرع کنند تا در وقت معکوس کردن آود شود از شیشه بیرون نیاید و کوزه در ترتیب صمد دهند که لطیفه و کلمه
 قرع را از سوراخ طبقه اول بطرف سفلی کرده بیرون کنند بشکلی که قرع در طبقه اول ظاهر شده و قابل را
 بهین قرع وصل نمایند بر اطراف شکم قرع آتش سر کین یا زغال که بر افروزند تا دروغن از لقمه
 کلور قرع بقایه یکجک **دین محمل** از نالیف و اله حقیر میرود زمان تنگنا بر سر جبهه تعویب موده به نظر
 و در تحلیل راجحه در جگر بعد بیل است عقل از قیاس سنبال الطیب مصطکی علیک السلام مکمل اشعرا
 و نصب الزبیره اذخر مکه حوال با روغن سرچ با سوزید از هر یک نیم رطل مخلوط نموده در آ
 بگذارند و هر روز بر چشم زنده تا ده روز تا آذوق گستره گرم بگذارند **دین شیشقان** جبهه سه حال و
 ضعف معده و تحلیل راجحه نافع است **شیشقان** عمل سفینه و آغوش بدنه سه سال قرع در اسل نصب
 الزبیره سه سال محکوب کرده با و آل روغن کبچد با نش ترم بچوشند تا مثلث بسوزد **دین السد**
جبهه استرخا عقیب فال اولقه و امراض بارده نافع و نفع است سنبال الطیب بیل نقل
 و شیطرح رسن و انفلج از القربلا در پنج سوسن آسمان بخونه را زیاده طبع بودیدان زنده در پنج
 مکه یک آل محکوب کرده با شیر تازه و آب از هر یک بازده که در روغن کبچد بود و لیسب پنجاه انتقال
 بچوشند آب و شیر سوخته روغن باند **سوزیکه** تعبیه کوسیر تبصیح امراض بارده و تحلیل راجحه غلیظ
 و عظم النفع است و از نالیف فده است عقل ده آل مویه سایه شقی انیون اسفنج حبیب شامه مخته
 حریق سفید فلجی شیطرح مکه آل قرع نقل بود از تحلیل نوجان از حیدر بلاد مکه که بز انج کند رسالیون
 ششم کند تا شونیز ششم نیز که شحوه و طبع که سعادت بر کرد و در روغن کبچد سوزیکه بخنضرا
 خروغ ده آل شیشه شب و آل ورق الفار آل فلفل آل عمل کف که در روغن کبچد روغن کبچد

لغز الحید

یعنی بشخصه بداره خدا بقا و تعالی از ملکش و کوان شاهانه تعالی

نقطه ایضاً قطران روغن خروع دهن انفارمده آل روغن زیتون ششده و بی نقاب آب زیتون
نقار کپوش شده تا آب بسوزد و دهن **القسط** بجهت دروجا و سود و مفاسل و نایب و تقویت عصب
و نیکو کردن رنگ رخسار و حفظ سباه رو و رو باینده او و سفید کردن و شستن او جهت برودت
است مؤثر است و قطن و قصبه زیره سنبل الطیب و جویبار یا ایبر اخیره شسته و در قطن
الکتر پاش و جویبار آل و صابون جود بود آه و صابون که کوبیده با هزار و دو و بیست مثقال آب
پوشته تا به مدت سه روز صفت نموده با نصف مثقال روغن کنجد کپوش شده تا آب بسوزد و روغن
اشیخ صفا جهت التمام رتبه نارینه مجرب است و سفید کننده نقل شده و محلول او را مباد
و مقوای عصاب است رزق و جویبار آل چوب زرنجب که بپزند و کوبند و بودار که صنوبر است اصل است
چوب که پوست خار و میلان آب برک نیم انبو سوز که آب برک صفا و جویبار که سنبل است
ده آه که نیم جویبار و اسکنند شکر کات هند بفرار تر شسته که بمقتل موم کافور و ملا و کافور
۴ دانگ روغن کنجد و بیست مثقال جویبار و زرد و جویبار و سنبل و برک صفا اصل السوس و جویبار و میلان
در هر صده مثقال آب خنثی شده کپوش شده تا به مدت سه روز صفت نموده با روغن کنجد
و نیم دروغن **سنگ** دیگر قلیل اجزا و حقیق تجربه نموده در التمام رتبه نارینه بهتر از **سنگ اول** است
و ظاهر از ترتیب سنگ اول بچینه دکان ارا را شسته اصل السوس پنج است و خنثی صنوبر و جویبار است
درخت میلان زرد جویبار السوس و چهار صد آل کوبیده با روغن خروع ششده که از پنبه دانه گمان می کنند
و نیم دروغن آب پاش نیم پیش نشسته بکوبیده کف نموده تا آب بسوزد و در جویبار صفت استعمال می کنند
روغن نافع در چنین موارد غلت آتشک مجرب حقیق است و بچینه دانه و اشغال نبات مفیده

چوب

و سنگ

من عمل صالحا فلنفسه اذا نويت خيرا فافعل

و چون موسی از موضع دارالشعلت برآید استعمال نمایند بر سبب استعمال این روغن در موضع سیاه سپرد
بر کرم و ده آرد و سه سم آرد در چهار صد مثقال آب بچوشند تا نصف رسد پس صاف نموده با صندل و گلاب
روغن کبچد بچوشند تا روغن مانده و شش مثقال لادن در او حل کنند **در زخمه فالج در دست و تشنج خود**
و اشغال آن باید نبات العصباء و اعصاب الایکة درشت مالده تا نفع شود و همین نموده بخوابند و ط
بخ نسبتل الطیب هر یک بسبب شغال نرم گویند در یک درطل روغن زیتون و یک درطل آب بچوشند تا
ماند بر صندل نموده تا مرتبه باد و پدید آمدن کور بچوشند و صندل کنند و اگر بکار آب هر مرتبه عرق درازند
یا عرق بهار کنند بهتر است و بعد از آن چند و نخل در روغن میوه ساید هر یک ده مثقال در آن حل کنند **در زخم ک**
مورق سیرد در زنج ششده آل ایک آب بنیده و صد و پنجاه مثقال **در زخمه** که شده در ده که پدید آمده حبه کنند
و سن شاه آب بچوش آرد و یکصد زنج را که اول بجه بشد یکصد آرد و طر در آب بر چیده بچوشند تا شش آب
سیصد و شصت آرد است بسود و آب حبه دیگر را بریزند تا مجموع بچیده شود و از آب شش چنانکه امحان برین
کنند تا بجز ملاقات مورا و سیرد و در آفتاب بن روز چوشانیدن چند روز بگذرانند تا امتحان رسد و اگر در طل
و ایک هر یک جز در زنج ده جز و پند و تو تیر است باید بقدر آب ریخته که چهار انگشت بر سر آید و بعد از یک
روز به دن چوشانیدن صندل که سه بار بپست و اجزا از تجدید نموده صندل او را باربع وزن آن روغن کبچد بچوشند
تا روغن خالص مانده **روغن بوسید** بچوان مکه و خرا بلین را در روغن کبچد بر شسته که از روغن سر بر نه آید با ده آم
و نبات با و بجان بس و روغن را با موم موم روغن ساخته با اجزا استاید به بیامیزند و بر موضع بوسید نبات
در حبه قطع خندانک مار و استعمال نمایند **بوسید** بچیده ساقه موهن دانه بوسید بچوبت بعبادت که گوگرد
و زنج را با اتوید ساید و سفید بر روغن کنند که کج جذب کند و با روغن اشق نقطه نمایند و در حین

مانه

بوسید

الرفق في هذا الامر خيرا صبرا ولا تعجل

چه او ان من كحل عواذ يجهت دفع ارسا كسب چنانچه از پير و زيرن مش هده ميگفته ثمانه بغير اخذ عطايا كثره
 است بسبب شفا و اوار تاليف جالينوس و عظيم النفع است بويچكه جبر و صلاح عصب و كوفتلي عضل
 و استخوان و النخاع و تحليل او رام و زرع جرب متفرج و حكه رطلوبه و غله و جره و آكله مفيد است بكونيه مردا
 را بقدر كراهت مقدار كسايه شوي بيشه و در قهاب كذبند تا بجا روقيد اجذب كسب بدين و وقتي در روض زنبون
 تفيدند و در وقتي به كاد صند و ربع و وقتي قطعا اضااف نموده بر او انش نرم بر هم زنند تا منصفه شود **مردم**
التي كره هم هم شده جبهه ثقبش و حكه رطلوبه و قرحه و طرد و در وقتي بوقطع است سر ككسته و وقتي زنبون
 با السويه و سنگ مسجون ربع روض با نش نرم بويچكه و بويچكه بر هم زنند كه مر و سنگ كسوب مانده منصفه
 كند **مردم زنجار جبهه** استفاط بويچكه و بويچكه قرحه در و با نيدن كوشت نياد و زرع عفوفا و مصلحه
 ناسده با بلكيه مفيد است موم زفت ده ل اشق مخلوط با يك سلاب سكر را تا بجا روض زنبون با نش
 نرم مجموع اصل كسند و زنجار را اندر روت ماريانچ هم اضااف نمايند **مردم** اخلاص با نيدن كسب مانده
 بغير لعاب و از تاليف بقراط جبهه او رام حاره و او جاب شده يده و نفعده عصب و خروج منصفه صلاب
 بنفابت مفيد است چهار روقيد مر و سنگ مسجون را با كطل و نرم روض زنبون با نش نرم حل كسند و هم عظمي
 و بز زلفا تخم هو جو به جلد تخم كنان هر يك آل جدا گانه جفت شده با آب هر يكه را بيزه و از مجموع بقدر جدا
 روقيد با اسودانك انگ كسفيه كسند و بويچكه نشانه منصفه كند و هر گاه زفت و فاكس روجوب
 در صند هم صداد احمد يده آل اضااف نمايند بنفابت قور الا شرب **مردم** زنجار جبهه تحليل او رام سرفه
 ابره و خنار و مسرطان و ورم مرنش انشيين نافع است كندر اشق زده علكب العظيم و مر و سنگ تفه
 بويچكه موم هار روض زنبون شصت كه **مردم** و اربون و **مردم** رسل و **مردم** سليمان مانده بويچكه صلاح

يعتر استکه در بوج کایر بهتر است جبرکون و شتاب کفنج

خراج جراحات و تنقیح و تکلیل و نفع داند مال آن و شقاق و رافع انار و حله و جرب و بوسه و نوام و کفنج و
رغوم که مفعول است موم عسلک العظیم شق مامقل مرد است که از زانو و طوبال کند رجا و شیر زنجار موم صندل قند
سکنج شق و مقل را در سر که که با کبر طبل روغن بنفشه چوب نشه تا که بسوزد پس سایر موم کما یزید
و ادویه یاب را مخلوط سازد **موم موم** جهت سوختن آتش و التهاب جراحات و موم صندل و جرب و شقاق قبل
که از اثرات باشد نفع است موم ده و غیره بنفشه بیدار که مضمون موم است آتش بر داشته باشد موم مرغ
بر هم زنده که شربه را با خونند بجا روغن کلر سیخ کنت در مضمون و سفید رخ مرغ انار و نمک و جرب نشین
در و بجا مضمون بنفشه **موم بلیقون** جهت جراحات موم بار و نفع و در خواص مثل موم شکر است موم
موم هر یک جرب و قند ربع یک روغن بنفشه و وزن ادویه بر بر آتش مخلوط سازد **موم موم** جهت
اورام صلابت سخت جلد و اخراج کرم بعثت نافع و از جربات و آنته اند ترس سر کین کبوتر دانه
خرما شکر بلغم استوئیل موم و رب مرغ آید که افزه سایر ادویه را مخلوط سازد **موم موم** جرب از نابله این نمک
منقول اشغال جهت اخراج بریکان و غار و آنچه در حضور و دونه باشد جرب و آنته اند خنک را و در طویل استوئیل
سایده با روغن کوبان شسته سرشته بخالند و بگویم کوب هر که کند **موم سفید** جهت جراحات خاوری و بیدار
کوش و روغن بنفشه و اشغال آن بغایت نافع است مرد است که با کبر است بیدار و روغن کلر سفید کنند
تا غلیظ کند و چند موم سفید قلع و اندک کافور اضافه نمایند **موم التوبه** جهت سوختن آتش و التهاب
ترواج بغایت نافع است موم را با روغن کلر سیخ بسکه جهت و آهنگ موم را مضمون با آب شسته ضافه نماید
موم موم مدتی که شسته گویند و مویز مانند از میوه سیاه غلیظ و او سویه کشفیه بر هم میرسد مخصوص در بلاء
لا و اکثر از مفصل است ضابطه بیرون مراد بعد از موم حار و در غلظت و هر چه بیرون آید باید بچوب یا مانند آن

السبعة في هذا المبرور والنشاط

هر روز قهقار برین بجهت انعام پروردن آید بیبالاشعوه که هرگاه قطع نموده از اجزا و مکبر بود میبکند و این موم
 همان میبکند بر زاور هرگاه بالاشعوه باید موصوفه بطول شکافت و موم را استعمال نموده موم ۵ پاره
 خاکستر ۳ آهک یک موم را بر روغن کل که بنفشه او دیر احتیاط کند و بجهت القهاب بر زقطه را بار روغن
 بنفشه مخلوط کند استعمال نمایند **فیر و طبع عبادت** از موم روغن است و موم او پخته بار داخل کردن او
 مشفق است اما بجهت القهاب سینه و ذات الصدغه روغن بنفشه محرقه و اورام ملتصقه باید موم سفید را در روغن
 کل که به کثرت آب خیار که در آب برک پدید و خرفه صندل که کفایت کند و هرگاه در طبیب پیشتر خوانند کنار
 روغن کل در روغن بنفشه کنند و آب پخته در یک خیار سفید **موم سحران** مفرغ و غلبه شفا
 سفید با قلعی تو تیار که با نشسته با التوبه بار روغن کل سرخ بنفشه و آب برک خرفه با غلبه بر زقطه با
 عنب الثعلب و آب خیار و آب که در سفید نمایند **موم سحر** جنب الوصل با روغن زیتون بر روی
 آتش مخلوط معدا زنده و علك العظیم را در آن حل کنند **موم سحر** مفرغ موم که محتاج نیست به شکر
 مایه ۴ بعد از از ضربک جادو شیر یک سر کن کبوتر یک مرغ یک دین مفرغ آب نمدیده ۴ صابون
 بار روغن زیتون سرشته استعمال نمایند **موم سحر** زرد و نخل را با روغن کل را قافیا با التوبه
 روغن کل که بر سینه **موم سحر** در موم مقل مایه بجهت شفا مفرغ و در آن مفرغ است موم روغن
 کبچد پیر مرغ آرد موم سحر کل و روغن کوهان شتر زرد که موم مقل با التوبه مقل با التوبه کف کلان حل نموده
 موم ترتیب **موم سحر** بر ضربانی و غیره برمانی در وجوده هر دو سکنده موم سحر ۴ موم سحر
 در موم و آب خالص بگذرد که ادویه را بسوزانند با آتش نرم چندان پخته موم **موم سحر**
 که بشکافد موم سحر موم او را م شنج و تعد و جراثیم مفرغ است هر چه پیشتر که را نرم سینه ما

اولین

لا تقبل ما عن مت الا مشاورة من تحت ولا تخالفه

الرشية وعن طعام ورزده نغم مرغ وچندان روغن مخلوط که استعمال نمایند **مرهم شقاق** موجب
 حقیقت و نهایت مؤثر است علی البطم لمی و سپید برزاد و قد مضیف که غنمه استعمال نمایند و در
 کبکی با تخم زلفش آن در شقاق لب اطراف و حله و چرله و نغم آتش شقاق چهار پایان از موه است
مرهم خدام از پنجه اوله و حقیقت در سایه نرسد و کبود او را و رام بارده از موه است سنبلی الطیب حتما
 فرودمانا و افعل کل کباب سینه ترطیح عاقر قریح صطک مقل مرصان حریب ناشی صبر زرد و موه ساید
 سبب لیسوز زاده طولید و مرجع اللیل الملك من قفل اسرار و من زیتون که نه هر یک یک او و لادن
 مال و عنان الصف او قیة ملک البطم موم هر یک است و روغن زردین مثل جمیع **مرهم سرطان** که در کبابه گفته شد
 سرطان و سایر صلابه که در زول بر الا بخره کبریت زبد البخر زاده طولید شق مقل السویه و قد زیتون
 که نه مثل جمیع موم صر و روغن زردین **مرهم سرطان** که جراثیم فرزند را بیکد و در موه و فو القوام و در چینی
 بر سلو و غده و بیما می بخندان بر بند و موه است زایل میکند و از مجرب و در اسرار است کند در موه و نغم
 فلانما حقیقت البوطیک کل من قفل اسرار مکه هفت از خبر که زاریه استعمال نمایند **مرهم عظیم** که
 و تسبیح سابعه و مان و کله و قضیب سابعه اعضا مجرب از تالیف حقیقت و عد بن زاده و از جمله اسرار است
 و در قطع خون جراثیم در بدن گوشت و منع ورم فروغ و انصبیا مواد از موه است موه سوخته کلناش که
 گوشت سوخته و کربانه استخوان سوخته بر کباب کلناش هر یک هر چه زنده کند که در سوخته سفیداب قله نرسد
 اگر با نرسد مکه بجز و از خبر که زاریه استعمال نمایند و هر گاه از غیر بکوز و مان استعمال نمایند صبر زرد و یک جز و موه
 با نرسد مکه سرخ که در کله انداخته و موه و موه جز و موه نمایند و هر گاه خواهند فیتیک زنده در کوز
 بکند زنده در و کله فیتیک مخلوط که با نرسد مکه موه سرشته فیتیک زنده در بجز بکند از نهایت مسکن

Handwritten marginal notes in Persian script, likely providing additional medical instructions or commentary related to the main text.

یعنی کن این چهارده کرده که در زیر یکدیگر دو ستر و با مسورت و در طریقه مخالفند و یکسره

در دو دروغ کوزنک نظر ندارد و در دو **یک** کینه آنگاه فرسود و بد بود و سایر لایق و نوا هر خبر حقیقت است
پس چون در عجم با نوشته صبر زد و با سوره زور کسند همچین برک غناب خشت از زور جانیه آنگاه بعد است
دور و یک در فرغ آنگاه بخفیف فرسود از تجربیات است مورسوخه هر جز و پوست پیاز سوخته کچالو و نم همچین
برجان بوداده نصف جز و کوفت تصویر ربع جز و **دور و مسود** از تجربیات حکما فرماید در اعمال جرایم
عسر البر و بخفیف آن وضع آنگاه فرسود و بدون کوشش زیاد و فقط با سوره نایب مناسب جمده است
زود و سطح مکه هر جز و آهک تب ندیده نواج اینها هر یک یک جز و نواج زود و سطح هر یک یک جز و نواج که کشند
پست جاد زور در میان بود که کشند پس تصعد کنند هر چه مسود است جهته اعمال جرایم و آنگاه هر چه
موسوب است جهته فقط با سوره بدون کوشش زیاد استعمال نمایند که بهتر از بریدن و بیفایده است و اهل مذکر
مشرب را نیز در بعضی امور بسیار نافع دانسته اند اما خلاصه واقع نماید **دور و منقول** آنگاه جهته بخفیف
رطوبت و بدون کوشش زیاد بسیار تجربیات است چوکت از اعراض شب بماند سعه کاغذ که سوخته است زود
مکه ده جاس مخمق در مسود کنند دم الاونین **دور و یک** که در مسود در اعمال جرایم بنایت سوره لانه و
عظم الفعالت صبر زد و کله وقت کشند با سوره **دور و یک** جهته فرسود حمار المراج و مله و متور و نایب
موسر است و از عجایب این صنعت است **مسود** سحر سینه صبر زد و با سوره زور نماید **دور و یک**
صدمات و محادات و طوطیات و قطوریت مجمع صدمات بقراط است و اطلیه اعم از است **مسود**
یعنی فرسود کنج این صدمات نماید سهال صفر کنند بر مده سهال بنوم نماید و بر و کین سهال سودا و پرستان
سهال خون و الکحل از ستر سحر م بسند و مختلط بقدر نصف او مطلق مخلوط بقدر ستر و سه
کاو بقدر ربع و با شیره تازه در دیک غیر گرفته چوشت است اما متراج باید **دور و یک** بر مده و هر گاه محاربه

طریقه خروج از ضایع لطاف علی علی علیه السلام
نقل شده است که در فریب ایام ایشان
سسته سسته با مثل او یکبار انداخته و کلاب
عخلوط کنند بیخارج از منزل
در وقت کار و خوشتر و غیره که شرح شده است
این فرم را چندین بار که از زور و فریب
زود
خوردن سینه با نایب
از دای قسطنطنیه
وضع فریب که با کچالو و زور
بعد از آن وضع فریب که با کچالو و اول طوط
بان جرایم بنایت و کینت با نود
و نایب را طوطا نماید و سه
ایضا کسره ستر را
که ستر ستر
نمیدانند که در کلاب
به بر زور و کین
در سینه کلاب

یعنی صبر کردن مفتاح کلید کشتن شکر است بجز کمن حاصل میشود بر او شکر از شیر خدا

فویا فویا ای در حیرت آرموه است که در دو صحنه غریبه و پند تازه دام در حمام و بعد از حمام بدو عیادت نماید
مانند **ضماد القضا** انجیر بادام محرم جبهه شفاق آرموه است علاج صبر سبزه با اسود انقطه ای است
دست راست در یک آتش بداند **ضماد جبهه سفید** در حیرت بغایت نافع است سفال تنوره در جزو کما
با سکه طلا کند **ضماد شفاق** جبهه شفاق مرضن جمیع حیوانات بعد از آن است هم مرد و سگ سبزه
با هم در وزن زنبور چون نند مثل قطران شود و هم قند اضافه نماید و طبخ در نه منقذ لقه بقوام است
پس موضع شفاق را با آب گرم نرم کند و در آن کوراکرم نموده در شکاف شفاق بچکانند **ضماد جبهه سفید**
در حیرت با قبا حصص کل از منر شکر شکر مایه صندل اسپس با سوبه انیون نمس علی با لبه زقطه با سکه که کشند
ضماد شکر در جبهه سفید و قبا حاصل با آب سبزه بهمانند در روز زایم کند **ضماد شکر** از جبهه با سکه
شق عقل با سبزه که کشند روز در سکه کشند با سبزه کشند کل خطم در شکر کشند با سبزه با سبزه با سبزه
استعمال نماید و بی بیکرم باشد **ضماد جبهه نقویب** معده اطفال و غیر آن بنایت مؤثر است و دفع سهال میکند لادن کوه
اقاقیا معال موم ده آل با روغن سوسن ۵ در خلا معده ضار نماید **ضماد غریبه** سبیل الطیب معال بر کوه
ماشخ ک کلر سب با سوبه بازده تخم مرغ در روغن کلر سب که تفر البه بود و در او حاک کشند **ضماد کلر سب**
جبهه سفید در حیرت آرموه است معال کل از منر صبر و کلر سب کشند مایه شاقان در خلا معده آب جود و طبخ
و معده نماید **ضماد جبهه سفید** حصص علی کلر سب پوست نادر بر کوه در با سکه کشند بر پشت بار و کوه ضار نماید
ضماد شکر بغایت مؤثر است در تخم شاقان خطم زقطه آرد جو سوزنجان با سوبه بازده تخم مرغ در روغن کلر سب
و اگر در غفران و انیسون اضافه کنند اثرش بر تغییر شیوه **ضماد طبعی** از حسین بن اسحق بنایت آرموه است
انجیر با بقدر چینی کل کشند روز در سکه کشند در نادن معال کشند و در بحر عیادت هم تلخ و نه هیچ کس کشند

در این معنی و همیشه و سحر مریم نیز گویند

معال کوه ایان است

احذروا نوبت و الا نوبت يلووم الا لفسك

سید و مختلف بوده بخانه نموده در حلاله و غیر استعمال نبوده **فما وقع** از نوبت سحاق اقامت با هر یک که میباید
 کبریت کشیدن و اگر نباشد نمک است و نمک شب بیدار کند و در صورت سوخته هر یک مال مرصه چون اسهال و هر یک که
 به دروغن مورد نکال برشته **فما و لائق الفسکین** جهت در در بر پا چو کبر و بقدر در هر شب که آشته بر سرین
 صحتین بر بنده نه تخم کمانه تخم کاهو یک مرصه در حوض ۳۰ انبویان او نیم با آب سیر قطره بارشده **فما نوم** که رفع
 چو بید کند از مجرب و الله مقهور انبویان تخم کاهو بر زنجبیل صیقلی با اسهال بیدار که خشک شدن در هر یک باشد
 استعمال نماید **فما سید** جهت در در فواصل منمن مجرب است در شکسته اسهال باشد از بیق هر یک که با هم باشد
 باب وین ترک نشد تا سید کشته شود و دره صابون حلای در آب حل که صابون باشد **فما و بیق** جهت فواصل
 و ناله و امراض عصبی جمیعاً نافع و منقح و محلل قوی و جازب خار و بیگان از عمق بدن است و حقیر تجربه نموده است
 و مد است فخر او بر هر بار پشت در فصل است نجات جو کثیر از اسهال و شش چند ساله شده تخم آنچه به
 بوزیدن بوزن ناوش در زرافند مدح تخم خنظل علیک البطمه حلیه فلفل و فلفل عا و قورق و شمشق عا مقطر در مانا
 عود است کند مرصه از اینها تخم کاهو اسهال سوخته ابرام صبر زرد و نسیب سعد او فرقیون سوسر ساج
 کند م دبی ۱۲ اشغال موسم و صاحب الصلاطین عبار و نعل اسوس اسهال آید ^{صدا} ستور که در قاعده هر هم مذکور
 ترتیب دهند و هم میزاد که حال کند در سبب بقدر که اضافه نموده **فما و کبریت** **فما و کبریت** و آنچه در کبریت
 و نسک او جامع بارده است و حقیر تجربه نموده است نمودانه خروج سبب دروغن تازه کاهو در آب کبریت که در انبویان
 سیر که بوزن عمل بعد از سنجی مجموع سبب کبریت کاهو سبب به بقدر که فلفل طهارت از اضافه کرده بخاکرم استعمال
فما سکن در شکستین در و فواصل حاره و بارده مجرب حقیر است حلیه در آب و سکه با اسهال
 به بلینج نایب تا مهر استوف و عمل بوزن حلیه اضافه کرده پوست نند تا غلیظ شود و در کبریت مطلقا کنند

فما نوم

صدا

بعزاز بن خورشود کتک و اگر کوهی ملاست کتک مگر کوه خورشود

ضماد دیگر چینه فاضل باد و بعدیل است بر طینا سوخته ز بسمل و سرکه که فایده است با سوبه و سوسن که کتک است
ضماد کتک فاضل چینه فاضل باد و اورام فزونی پوره دین اشقی است که تب ندیده است با سوبه با کتک با سرکه
و سولانک صاف طلا کنند **ضماد دیگر** در آفره فاضل و فخر حج است در رفع بقایا مواد سینه با سوسن در غرق
در صاف با سوبه است کلمه صاف و کتک در اگر حرارت زیاد است با کتک فاضل اورام حار و در مریخ
زان و قضیب و سایر اعضا از بجز است پوست خشک شدن مسویق او را با سوبه کوشیده تا مهر اشود و
بر ز قطنی بوزن او در روغن کله تر بوزن هر دو صاف که استعمال نمایند **ضماد قوی** که کتک کتک کتک
طعام با سوبه با سرکه طلا نمایند **ضماد تندی** م ششفا بغایت مفید است سنبل الطیب بزرگ
سکین بزرگ و آهوسعد در مانا ایست و طبع خوش در شسته همانا سینه عود است بوه صغیر کتک که جفتی
تا بایوان شتر ضار نماید **طلار** است به شین که گرم کرده باشند در قسم سهج مریخ جوی و بعدیل
ضماد که شفاق مقعد و قرح آن و سهال او بر روز و خویض سفید است موم سفید و صغیر هر یک جزو کتک
خط و مقل هر یک جزو پسته بزرگ جزو روغن کلان بازده تخم مرغ استعمال نمایند **ضماد دیگر** چینه در دو کوش سفید
که بجز او پسته با روغن کله و سفید تخم مرغ فاضل نمایند و به سوسن زرد تخم مرغ و آرد جو در روغن کلان همین اثر دارد
و به سوسن سفید به هر دو کتک بزرگ بزرگ باندوده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال نمایند **به سوسن** چینه با هم وزن
او بازده کله و سفید **به سوسن** که خط کلان با بونه اکلید المکاب علی حله تخم کلان به عکس نقشه ده جو کله
چینه بازده تخم مرغ و بنفشه استعمال نمایند **ضماد چینه** که از آرد و روغن که چینه با بونه کله در اعضا هم سوسن
باشد از تالیف حقیقی و بغایت آرمه است فلفل قند پوست از حله بچینی کوه کلان و بار روغن کلان
موم زرد فاضل نمایند **ضماد چینه** که در اعضا صغیر و جوی و جوی و جوی کتک فاضل نمایند **ضماد دیگر**

ضماد شفا مریخ

اذا رضيت انت في تحدد ورتك ولا تقم انت بخيرا

که چو ارادت بشه چو نه سگه بعبایت موثر است فند و هم جلست اشق هر یک هم با کثیره نام فریبون ۱۳
و نقل از حق عام سکنیم سوم صومعه را در سر که نقل نموده آب کشیده نموده و بعد از هر روز نازده بار بخورد و در تمام
تواریخ مردم بخورد تر بعبایت موثر است **ضماد بوسه بر** در فصل اول باغ محراب است ده آل سیر را گویند در وقت
کچو شسته تا نصف رسد پس صاف نموده و من از طلا و سیر را صاف نموده **ضماد چینه کش** خون بوسه بر
حفظ من تو باد من باغ باغ بر مردم موثر است هر یک که موثر فند هر یک ۲ بار نوره کما و نموده که چو چند در وقت
استمال نماید و هر گاه فند را بر وقت که از آن سارند فرغ گوشت نماید **ضماد چینه کش** مردم سیر که از
موجبات و دفعه در برکت نخت که را گویند با در جو که استعمال نماید **بوسه بر** سوسه که کند مردم که
کچو نام را با آن آغشته نماید **ضماد چینه کش** در تمام جگه در و بوسه بر از موجبات تابوست سوسه مردم مصطلک
حما و زعفران با بونج اقلید الملک و صیر زرد و روئاس از هر حبیب اشق با بار و من سوسه شرب
با سر که ضاد نماید **ضماد چینه کش** مردم جگر و معده بارده و کبدین صلا با آن و در کسینه من محراب است زوما
رطب الل با بوسه بر درک و بوسه بر هر یک ده حل نموده نیمکه ضاد نماید **ضماد چینه کش** مردم **ضماد چینه کش** مردم
آن را زیاده نماید با کلاب که سر که ضاد نماید **ضماد چینه کش** مردم کل خطی آمد جو آرد با قنار امر چینه بار زوده تخم مزونده
و طلا کنند هر گاه درم منچ شده باشد زنده که با نام بوسه بر بنفرد که را گویند بار و من و آنه شروع افراد نماید
همه در آن که بفارسی کچو اینند بنات آنموه است سر را نه شید بر و من کچو جرب کنند و کشتک
سوخته و اینم سوخته و تو سوخته را با سوسه چینه کش **ضماد چینه کش** مردم **ضماد چینه کش** مردم
انگیزد و در بعضی مردم که کشته سر که هر یک جزو روغن کلر من و **ضماد چینه کش** مردم **ضماد چینه کش** مردم
و با صور لاله که حلوه است بعبایت آنموه تو سهند و آنه تو کچو که در ده جزو تو سهند که با سوسه بر
۱۴

بزرگ

که مفر است بر بار و غنیمت
بوم اینه بهر کچو
موسه بر آن و موسه
از زود کما و زود کما
بلا اندر با و زود کما
تو در آن و موسه بر
انت آنه و نقای

یعنی هرگاه خوشتر شود تو از من دورتر و چون در یک امپراطور و کلدان و کنگدین مسکن است و خوشتر

بگردد و بارش نماند استعمال نایب **فصل البضا** چنانچه حلوه محرک است بر قید اب بهر دو سنگسول و قلع و سخته
با شراب دروغن مورد استعمال نایب و بدستور آب انار ترش چه با انار سبزه را در ظرف مسی سفلی کجاست غلیظ
شده استعمال نمائید **ضماد بیض** و **بهن** از **جرب** و **حقیر** است و از جمله اسرار در دفع برص حیوانات که الاطفا کنند
کلیف نر کنند و در روغن بن موده و اوشنک و ادرالجه سلیج الاثر است و نبات حاد و سلیج القود و زباد از
بیمه نبات نباید که است و بعد از شستن آن صندلین بچینه رفع حدت و روش آن طلا کنند **ضماد**
ریشه طلا و اجازت و هرگاه مکان برص و امثال او متعدد باشد یکبار بر همه موضع نباید نهاد نموده
بلکه بر موضع بعضی چون بعضی تا هم ضا شود بعد از آنکه کردن بر این مناسبت علاج کنند سیاه یا یک و صندل
ابن سیرین از هر چه جزو آب سرشته استعمال نایب و اگر یک چیز و سه تا را با هم جزو صندل سفید و جزو و غیره یا در هر چه
تغ کبیر و انزروت نهادن نایب اول است حقیر تجربه نموده **ضماد کبیر** **بهن** و جمیع آنها جرب است
منقول از اشفا و الکام و دفعه آن کوبیده در آب لیمو کیکه از نه تا حل شود و زنجیر سرخ خردل سفید
حرف با بیل است که ترنوبه متوادم که وقت خرباب بهر یک **کله** از شنج و کس سه جهت رفع
فاطیه جرب کله تجربه سیده سیاه آبا و ام تلخ کیم خربزه غیر مقشه و هر شب طلا کنند یا یک مقشه رفع
عدت بنمایند **ضماد جرب** **طلب** **جرب** و مواد آن **جرب** است منقول از حکما **ضماد** و **شکل** **سیرا**
و ظروف حال کندان سیاه و کوه و زنجیر هر یک هر آن سبزه بعد از آنکه ظروف را از آتش بردارند بهر آتش
نگهداشته باشند اصناف و نموده حرکت دهند تا منقعه که پس از آن مقدار چون بدست بالنده هرگاه مشا خدا
منه استعمال نایب و هرگاه نموده سبزه طلا کنند و غیره تجربه از **ضماد** **الاشرف** و **جرب**
از جرب حقیر چید است که در شنج هر یک جزو زنجیر سرخ هر جزو باروغن زیتون طلا کنند **ضماد**

اذا وجدت وقلبك لثومنا فاعلوا الافلا

جهت داء الثعلب محرابت موبر بر سرخ سوخته صدف سوخته گوگرد با السویه بر روشن زیتون نشسته
 اول موضع با بیاض غنصل بسیار مایه بشویند پس صحر او مذکور را صفا نموده **نیم درختین** و **نخل**
 وضع سفوف طومور محرابت استخوان خرما سوخته سبیل الطیب سر کین گوشه صدف سوخته نخل را کچور
 سرودت جزو نخل سوخته مفعول در جزو نخل آن نیم جزو نخل **نیم درختین** رویش کند که در اول موضع حریم علم
 کنند نخل آن آله کافر نمیدانند سینه استعمال نماید **نخل** و **سرخ** که جبهه گوگرد در کل ورم حریم محرابت
 کچور که از نخلت چغندر باب کشید بسیار رفیق مرشته آن مقدار بر هر نیم که کچور با سبیل نخل
 مکرر طلا نماید **نخل** و **سرخ** که در کل ورم حریم محرابت فصل سرخ و نخل نشسته با نخل سفید
 قلعی کار از سر زنجیر و سبیل حضرت علی گوش در بند ریویز چینی هر یک جزو نخل کفاح انقبول بر نیم جزو
 باب نشسته بهیوات آلات نزد ترتیب او باب کشید و کلاب که آن و امثال طلا کنند **نخل** و **سرخ** مفعول
 از جامع امین آله جبهه سفوف و تو باد او رام بارده و صدراع بلون است آن موهبت روز جو بادام تلخ هر یک
 جزو مقل از نخل و جزو مقل را که شبانه زور در سه که ترتیب و قرص ترتیب هند و آب کاسه در روشن
 کلو سر که و امثال آن صفا نماید **نخل** و **سرخ** که در رفع نزلات فرزند کجب مع او است کند جهت درد
 منض و نفوذ نمانا بعدیل است مفعول آنکه نه نماند که نماند طعام سوخته بنده خنوق سفید و مینوشد
 نخل سرخ زنده هم بهر یک جزو که که در کل سرخ سماق برکت حنا و خر عصف فرم سبیل و نخل مری
 کند در مقل عود صبر زنده نخل کوسن از نخل زاج و سبیل الطیب جو زوب او هر یک نیم جزو سر که
 و چوشت نشد و صابون در مقل هر زمان مجموع در سه که مکرر بشویند و قرص ترتیب دهند و آب کرم
 صفا داند **نخل** و **سرخ** و جرب حار و جگر و او رام حاره محرابت وضع نیز به نخل سبیل

بزرگوار

یعنی حذر کن آنچه قصد کرده و اگر نه ملامت نخواهد کرد و مگر خور

آب گمان است تا غلیظ شود و دروغن کل را دروغن با دوام با است و بضم و نینب و اگر آب کشته شود آب تنگ
بیش بپوسته نافع است **ضمیمه خوب** نبات از موه است تخم بیلس آن تویز و آلوغ زینق بکند
مال با سرکه کشیده و باروغن کبچ در تمام طلا کنند **ضمیمه ایضا** جیره جرب و حکد نبات مفید است اند
برشش پاپرت ریزه که چندان کچش شد که مضمی که ده پ کچوبند تا دانه و پوست بکند لکھ
و در جام طلا کنند و هر گاه از ماده سودا و صفرا و ریش و بحدت خلط نودان کند و دهند و اندیشه
و شتر آن سینه طلا کنند **ضمیمه جنان** کای و رم حار و نجرب است و غده و خنایر نیز لایع است آرد
جو آب کشته و سرکه و هر گاه هر کب لایع و صفرا باشد آرد کند م آب کشته نبات مفید است
و ضماد خلوص نبات باروغن با دوام جیره اکثره اوجاع او را م جرب است و بدست طلا کردن عمل شود نیز
و بدستور با جلد ر خجله کلمات و ج باره و محلل ماله و ضماد سفیداب نعلو با شیره تازه و طلا و زعفران
با سرکه در سنگین او را م حاره و نفس آن موه است **ضمیمه جرب** جرب است که در زاج اسپن نافع ماند
نیم سخته بعد در جیب سفیداب بعلوم و سنگ باروغن تازه نه تک نما آینه **ضمیمه جرب** جرب است
سنانا کپوت هلیله زرد و در سنگ سفیداب بعلوم با است و باروغن کل و دروغن نفعه ضاد نبات **ضمیمه**
یاب و تو باک با جاشن خوش باشد در دو سه دفعه زایل میکند از نخرعات حقیق و جرب است متون که در اوله تو باک
مفول استخرف با شیره تازه ضاد نبات **ضمیمه منضج** و متون صابون لایع کلبل الملک حلیمه تخم گنجان دانه
نم نمند سرکه کین کبوتر آرد کند م با است و باروغن کبچ و نوم ضاد نبات که اگر اجزا آب شیر کچنه
طلا کنند مگر تغییر درین نبات و شتر **ضمیمه کشتون** در مال **ضمیمه جرب** است دانه نمند سرکه کبیده و کچ پی
جرایغ را در آب بر رو آتش که خسته مخلوط سازد و نیم گرم طلا کنند و چون بیز نفوسا را آب مین ترکه

السعادة في الصبر

بر دل بستند نه طاعت نرسید مکن هیچ و مصلحت تو نیست **صدا جبهه** معانی که سر مشق شد تا با صندل ابروی
آرد جو اخیون کمال منور یک جزو کافور نیم جزو آب و آب مورد و اسقال آن طلا کنند **صدا جبهه** رفع ادر اخیون
آرمه است پوست ناز ساق کلن برقیب البوط از اج کند رز زیره که با تخم مورد آب سرد طلا کنند
و چون نقل لک که موز منهد و مس عمل ز که منهد با سفید تخم مرغ بر که پوست زمار طلا کنند
مغیبت **صدا جبهه** رفع **صدا جبهه** بول کله کافور که نصف منهد در شیشه نیم وزن او شوه صندل منهد صندل
مانند **صدا جبهه** زباد که در شیر منهد و رفع درم پستان آرد با قلا ده تخم باد روغ ه آب باد روغ آب
ریحان برشته نما که منهد بزرگ پستان نان مرکنه روغ سوخته جزو آرد جو با سکه که شبانه
روز نماز نماید **صدا جبهه** اندرون کافور و زرد آن آرد جو کلندر عصفور آرد با قلا پوست ناز پوست تخم مرغ
بعد از بختن اجزا پوست تخم را از نافه بچند اضافه نماید **صدا جبهه** معنی کلسر خاک صندل اجرو اخیون
عویسم عقوان اکافور نیم جزو آب به و ساق طلا کنند **صدا جبهه** که منهد برک شفا و کلسر
با آب باده زهره کافور که برشته نما **صدا جبهه** کافور با بغایت مؤثر است که سنده پوست تخم مرغ با
ساق القله که بهندرس جگر کوبند مطبوخ است که کوزن سوخته بوره ادر من تخم خرفه زراوند مطبوخ با دوام
تبع نشانه حاج که کین کبوتر آرد جو با سکه طلا کنند **صدا جبهه** در زرد بجز و کچ که نان برک سکن
که در کوبند مرد است که قند دانگ پوست درخت کاج و دانگ جوزا سرد روحی دانگ لند و دانگ
با سکه طلا کنند **صدا جبهه** معنی **صدا جبهه** مویز زراوند مطبوخ با ساق باده و غل زنبون طلا کنند و طلا کردن بسیار
حل که در نقل از بخت است **صدا جبهه** در رفع **صدا جبهه** در رفع **صدا جبهه** در رفع **صدا جبهه** در رفع **صدا جبهه** در رفع
در چون است با جوب که در کانه چند روز در روغ زنبون بخت شد پس آن را رفع نقل و سنان از

بدر

المتوكل على الله محفوظا لا تخف ان الله لطيف خبير

وتقل راجل **نظور اجتهت تحليل مواد بارده** وبقوت اعضا برجا فكل يومه فستين يومه فزجوش بر اوجوش
 مشط مشع مصفوح حاشا حده خشك اهل نظور السليون شحم الخنظل جز السد واما انظور السد اشتمان
 سوسنر بودينه بدستور معلوم نظور كسند المجمع بانف لشوه بعض النفا جابر است ودر پشويه بادويه طيبه
 هرگاه بايرونه فودج وامنال ان اضاذه نمينه اعانت تعويج بنگند **نظور است** عبارات از خبر است كه عضو
 بچكانت ودر عرض اطفا وخصوص است بچشم كوشش وادويه عين است واما نكوشه پس نظور پر كه
 اختصاص بپوشش دارد در اينجا مرقوم ميگردد **نظور بچه** در **وطنين** بنات نافع است منقول از معالجات
 بقواتي چند بيهسته نظرون كه دوره ستر حسنت بزوق سياه باالسيود درسه كه حل كه در كوشش بچكانت
 بايد كه نيم گرم بيهسته **نظور ايضا** اجتهت دورسته از اجتناب جزك ووطنين نافع و مسر يقض خريق است خريق
 ابيض بوره مسخ راغفران باسره كه يقض ساخته با دمان مناسبه حل نموده بچكانت **نظور** كه نفع است جز بعداد است
 كند مر سياه رود كه سده سفالين كوزا بنده و خاكسه اورا بايول كاو و بايول شوخ بچكانت مضره مانفده صفها
 رنجره وبنفونه و بايول ونگالين جيك نمينه آن حيوانيت كوچك شبيهه بملنج **نظور** از تجربيات امير عطاء الله
 جد تحقيق حقه كه با ناسامه وكر ودر ووطنين بوره ارند شحم الخنظل حده بيسته زرا ندند حج عصاره
 فزيون قطنج با سهره كاو شده در روغن بادام تلخ حل كرده بچكانت واد حقيقه در اوزان او نظور
 بدستور كه در فون هر يك قبليه نموده است و تجربيات **نظور رجسته** كه در فون و واقع شده است **نظور**
 فستين را با سهره كاو استمال نمينه در سهره شوفات كه شند پشت بشد با روغن بايرونه بنات نافع
 است و بچكانت و قطره از قطر ان كه با نطق بايرونه من قط حل كه شند ششم مد است نموده
 بجهت جمع انواع در كوشش مواد بارده تجربيات **نظور** رجسته كشتن حيوانه را در كوشش و در قطر از آب

علاج متوكل على الله
 منقح منقح
 منقح منقح
 منقح منقح

ايضا علاج متوكل
 جوار السد مسك و فودج و جوش
 اقا نيا با روغن عسل بكنند موضع متوكل
 فلامانست تجربيات لوعوش
 بايرونه پوشش اشكش
 كند در بيان اشكش كند كه سده بيهسته
 موضع متوكل صلاست تجربيات

یعنی واکذار کار خود بر خداست و در اینست من نفس بد در جسم که خدای که خیر است

نوع آب بر کشتن با لوله نوره بیکدم یکجاست قطره که از اجزای که در کوشش ناپدید است که
عمل بر روغن کله سن سفید شخم مرغ سهند پشم را آغشته نیم گرم که در کوشش کند و سست به جانجا
بلبله کرده پس بیکدم نوبت بیرون آورد **قطره در کوشش اجزای** پشم بکچر و روغن کله سن را با
هر دو سر که سه که پرکشتند ماسکه بسوزد پس تقطیر نمایند و بدستورث و امض باشد و خسته و روغن نطفه
با کافور و آب گشنیز و بدستور آب عنق الثعلب نافع است **قطره** شخم مرغ با صندل و اجزای است **قطره**
که بیکدم ورم بار و در باغ نافع است نه ره کار و بار و روغن خیر یا مثال آن کوششند تا طوبت از او بر آید
سند و آنکه استعمال **قطره جمه** حرکت در **قطره کوشش** معاصر صبر زرد و زعفران بار و روغن بادام
سبزین تقطیر نمایند و جهت تسکین در و انبویون نفع است و جهت پاک کردن اجزای آب یک نیون
نافع است و بدستور تر در آب حل کرده بار و روغن کله قطره کنند و بدستور است زردت با مارا العمل **قطره**
قطره کعبه رفع **سبلان طوبات** کوشش اطعمال نافع است شبانه زعفران بوره مرغ از هر یک دانگ
عمل و شراب هر یک پنج منقل **قطره** کنند و با پشم که از **قطره** **منع سبلان خون** بسبب
صدمه و ضرب از کوشش کند پس مایه ز کوشش با مسکه که حل نوره یکجاست و بدستور که کار و نوز با قدر پی

باب چهارم که کباب نیم پخت که آب اورا آغشته در کوشش یکجاست از نجیبات اکثر اطباء **باب چهارم**
در سوغات و عطومات و نشومات و نفوغات و بخورات و دهنه و سوغات عبارت از چرب است که در
پز کنند و عطوس آنجا آورده عظمه و نشوق آنچه پز کنند و بخور و دهنه هر چه بخار دهد و اورا استنشاق
نمایند و آنچه آنچه میجوید و نشو در ظرف که بکوشند و نفوخ آنچه در پزنده **سوسو** طبعه نوبت حافظه
گویند و آن موسر در پیش اسباب کرده اند و تفرنگ است که زهره آن خمران هم ساینده بار و روغن زیتون

قطره
کله سن
روغن کله سن
سند
صندل
کافور
آب گشنیز
عنق الثعلب
شخم مرغ
صندل
اجزای
سند
قطره
سبلان
خون
سوسو
طبعه
نوبت
حافظه
زیتون
ساینده
بار
روغن

استحباب اللہ فیما تفرید و شایعہ اصداق علیک

ماسد و ماہر برینت بجانب سوطا زہرہ مختلف بہتہ سیاہ و بپندن مور سفیدہ بحرب ہنستہ اند سوطا
 قطع رعاف بحربت حضرت حضرت ہند سوطا زبابا آب باوج سوطا کسند و بدست سوطا طبع سر کز و نفوخ
 سر کز محرق ادب بار تو الا نرسہ سوطا آب برف با آب کندانہ قطع سوطا دیگر کہ در قطع رعاف
 بد عیادت چند زاج ایضی آہک دم الاغون مارو کاغذ سوختہ بال سوبہ باغون زیتون سوطا مائتہ
 جہتہ رعاف لغایت عقیقت مارو سوختہ در سر کہ انداختہ زاج قلع طار محرق کند رہا سوبہ نرم سائیدہ
 نفوخ مائتہ نفوخ دیگر کندانہ کہ عقیقت البوطا زور و کافور و انک اغیون مارو سوختہ با آب بر کپہ
 با آب کاہو و اشال آن سوطا مائتہ یا آب سہا نفوخ کسند سوطا جہتہ در کسہ بارو شقیقہ و بوضہ و خودہ قطع
 است صغیرہ صغیرہ حضرت حضرت شونیزہ جاوشیدہ انک چند انک کسند و انک نیم شکر انک ہرہ کلمتین
 و انک نیم ہرہ کلمک و انک نیم آب کز سر شندہ در عیادت سوطا نیم سوبہ سوطا جہتہ تحلیل
 زاج و ماہر سائیدہ بنوم سوبہ چند شکر زیتون با سوبہ قدر یکجز با روغن ازینق و اشال آن سوطا مائتہ
 نفوخ جہتہ سکتہ و سبب لیمون ساق قطع سبب جند کلمتین ہرہ کلمک مفردہ و مجموعہ با آب مر کزوش و ما
 و العسل نفوخ مائتہ عطوس جہتہ سادہ و ماہر و مواد بارودہ قطع است و دفع مواد بوطا مینکند کسند شرب سفیدہ
 زوال سرخ زرد و نا طویل مفردہ و مجموعہ چہ نرم سائیدہ بر مع مالیدہ در پسر کسند بہت و ہرہ عطوس جہتہ فالج و لغوہ
 و ماہر و ماہر صغیرہ زور و خرب ایضی ہنستہ در زنجوش بودہ از سر شطرح ہند شکر با سوبہ استعمال مائتہ جہتہ
 نفوتہ دل و ماہر کلاب آہ سرکہ ہ کافور روغن بنفشہ آب سبب ہ و کزوش سر شکر بیونہ لیمون جہتہ صغیرہ
 و بخارات بد ماہر و رسام حلا و خرب لاط عقل نافع است است کشتہ با آب برک پید کسند و روغن کزوش ہ صندہ ایضی
 پائستو لیمون مائتہ لیمون دیگر جہتہ صغیرہ دل و مواد بارودہ و زعفران کسند و انک کسند و انک کسند و انک کسند

عطوس

و انک

بعض طلب خیر کثیر از خدا تعالی در باب آنچه اراده دارد و مشهور است چنانکه

و عرق بهار طبعی مانند **نشوق** جهت جراحت پیروز حرکت آن پودنه خشک و اندک نرم شده باشد بر آب
استنشاق کنند جهت که کف آن جرک قدر از ترسوت اضافی مانند **نشوق** جهت تقویت دل و دفع غمش
و خفقان آب مورد صنبل کلاب که کافور و عود استنشاق نماید **بجز** جهت تقویت دل و دفع غم حسن لیان
پوست بدون ترسند سبده با کلاب مخلوط که در خوف به وسبب کند استنشاق در آنش نرم لب و **بجز** جهت
صداع مزمن و شقیقه و مواد باره و دماغ از مجربات است آب نمدیده چند عدد در آنش سرخ که در شراب
انداخته سر را به بخار او بداند و اگر ماده بسیار غلیظ باشد به بخار شراب آب کنند و به سوراخ مزاج بکوبند
نیز جایز است **بجز** جهت نکام سیاه اندام بر روی سینه فتنه بخت هر دو را استنشاق نماید جهت
حس کرم و ماده نکام که قطع سیلان رطوبات کند **بجز** سدر و مس **بجز** جهت نقل سینه و حر
و طنین در باغ نبات تاغ است هر **بجز** شاداب استنشین شیخ از منصفه اهل باغ الطلیل اللد
بنفشه نیلوفر با سوسن چو شانه در ظرف لوله دار که لوله ظرف در سوراخ گوش بگذارد تا بخار داخل گوش
شده **بجز** جهت رفع تبهاست حیض شحم الخ فلفل شونه کند شمس سوسن عکلم العظم هر یک جزو غیر استنشاق
مشک مغفران ربیع جزو بر وزن زنبق سرشته قد منقذ را در آنش انداخته و او را بر هم برشته و باید
آتش و آن لوله داشته باشد که از آن لوله در هر جم گرفته پیر کند **بجز** دیگر جهت استنشاق رحم و سر
ولادت بسیار نافع است شحم الخ فلفل فته جلاوشیر که در مایه سوسن یا زهره کاد سرشته به سوراخ بگذارد
بجز جهت در دندان و مواد نزل پوست خراش غنیمت کلاب یا یونان با سوسن بچون آند و سر را به بخار
او بداند تا عرق بچین ظاهر **دخنه** جهت قطع کفان و اینها بجز آب از مویز است که در بلاد حاصل السوسن
بچ کبرک مورد با سوسن یا بر وزن زنبق سرشته جهماست **دخنه** مانند و در آب بکوبد و در جگر کند

من توکل علی اللہ کفاه

و عمل را نکرده بید خود **باب پانزدهم در حقیقت و تمایز و فرجات و حملات حقیقه عبارت است از**
 استرسال حاجات بمقتضای تقسیم و تمسک استرسال حاجات به روده مبرور و در عرفان و آفرین فرجات
 آنچه را ان از ادویه در قبیل و هم دارند و حمل اعم از فرج و احتمال در قبیل و در است و واضح حقیقه بقدر
 و آلت حقیقه باید از قبیل حلوه و شبه بهیارات که به تند و سخت که طرف دیگر بهیارات که گمان که بهند از
 بظرف باریک و وصل بخانه که استراحت که در مقول کنند آب حقیقه را در آن یک که در این هم آمده به
 فشارند آب برود نارود و باید حقیقه کنند بر در بخوابد آب حقیقه با معا علیا تواند رسید و میباید
 که در هر دو فرج بریزند از پنجاه مثقال بنشیند و بعضی را عقلا کنند که از آن هم جایز نیست و اکثر اطباء صحیح
 بر شکر داشته اند و مراعات اعتدال آب ادویه را هم است چه غلیظ است چه رقیق و مریکه و بسیار
 است از طرف و می شود و بارده مولد ریاح و در صورت غش و کربست و منافع حقیقه بسیار است از جمله امال مواد
 مرقه و معان و بعضی در عالی است و در معاد و رفع هم قولنج در قبیل سهله شطارت که طول او بقدر
 انگشت میان انگشت ششم و فرجات زیاد از قدر یک بند انگشت نباشد چون آب حقیقه بر کند و در شب
 نصف قدر اول با بریزند و آب اول را دفع نماید و قبل از حقیقه آب ادویه با دمان مسکه آب گرم حقیقه کنند
حقیقه جهت برودت اجتناب کرده و هم و منانه و خوردن حقیقه لادمان روغن بادام روغن کرکمان
 روغن حبت البطم از هر یک آل روغن زیتون مال با آب بوزن مجموع یک شانه آب نصف شعله در
 قبیل و در کسب احتیاج حقیقه کنند و هر گاه برودت عالی پیش روغن مرزنجوش و زنبق اصناف **حقیقه**
 حقیقه جهت دفع اسهال و اسهال بسیار مفید است قلع کاغذ سوخته منع بلبله هر یک یک شعله در روغن پسته بود
 آب بر یک شعله مطبوخ جو مفسد است که بر روغن کدو سرخ افروازد داخل مطبوخ کنند **حقیقه** جهت قولنج منقول

از کمال

بعضی که نوکل کنند به خدا تعالی کفایت می کند

از کما صفت عذاب استبان بهشت مویرتق و هر چه جلدی نخ کشان ه بسوس کند هم کل خطی منظوم
 عادیق هم از زبان به بر جفند و دست در چهار صد آتس کچون تده آنتس بماند پس صفر نوه چهل مثقال
 او شکر سخی آل بوره از زده آل ابکامه ده آل روشن کچره آل حقه عاینه **حقیقه** لینه که در امراض حاره استعمال
 نمائید عذاب استبان بنفشه جو حقه خطم سوس کند خرد گلعلی الملک بچیز زنده دانه در سید آل آب
 بچون نند تا بهشت رسد و چهل آه او را بشکر سخی آل در وزن بادام حقه نمائید و اگر سیرید پسته لازم باشد
 لعاب بز قوطونا و در وزن نخ کدو آب لبلاب اضافه کنند **حقیقه** جهت برودت رحم و جنباس حیض نافع است
 هم مقل به کلینج به جواهر اجندا کچم کرفس با کواه به از زبان به سوس با بونه به جلد به سبیل آب او شیر تازه بچیز
 تا نصف رسد و چهل مثقال او را در وزن تازه کادو در وزن آل کف کفته در وزن کچره در وزن حقه نمائید و تا ممکن
 امسال کند آل آب حقه زود دفع شوه **حقیقه** جهت درد مفاصل و عرق النسا و امثال آن نافع است جلدی بال
 بادام تلخ آل نوزادنه پیدای کچم کشان سال با بونه شبست ه احب الفاره اشک آل سورجان آل خربزه
 بعضی آل قوطو بلون به کلینج سشق به جواهر سشم الحظیل مقل کچم کرفس ه اشک شبست ماسد اب
 بچیز زده عدو عذاب عدو استبان با عدو بعد از طنج بخور طبل با در وزن کادو در وزن خیر را حقه نمائید
حقیقه جهت قره امغانع و بنایات مابض است برنج آل عکس مفسه آرد جو ابوداره کلند ه ل حقه
 هم پوست اندر ترش در هر طبل آب بچون نند تا قره اوسه مثقال او را با سفید اب کل فرس صغریه اقیانیا
 دم اللوزین عصاره لجه التیس هر یک یک مثقال کاغذ سوخته بکثقال نیم زده تخم مرغ کچره در وزن کرفس حقه
 نمائید **حقیقه** زرنج جهت خیمه و سمال و تعفن قره امعاجرب است نان بکس تا سه سوخته زرنج سخی در وزن
 شب یانه اما زو اسنک آهک آب نبدیده انیون ه اقیانیا با بوط عارضه و بادام اللوزین نرم سیده

بعضی کتاب مکنز در آنچه قصد کرده از جهت اینکه صبر بهتر است

دوره خط و شیخ مختلط در مثال آن حنا که کند و فعل میشود و سر کین گوش بسیار قوی میباشد **شنبه**
جهت نرسیده با او نباشد از عجایب است نمون مرصه کند در غفران با سوره کشته سرشته شایمان از یک
بند دور میان باور سیمان بلند کند که سر سیمان بیرون مقعد باشد **شنبه** که در قطع نفخ مقعد مجرب است خواه
بوسه با سیمان صحیح و مرصه اما قیاس بر البیض صحیح و با سوره بوداده با سوره بایب مورد سرشته شنبه سازند
شنبه جهت تولد بچه نبات نافع است بر کس که در زیره نخواه بوره از زهر با سوره بایب سرشته شنبه
بسیار نایب است که در حمل **شنبه** که در کرم مقعد که کوه انخل منسج است نیم مختلط است نیز بویض
نرم گویند با چمن زنبون و قطران شنبه زنده جهت عرق الت و در جگر و در کس که از مقعد
بوره نیم مختلط سورجان محو نرم سبیه بوزن مجموع شکر سرخ سرشته شنبه از زنده **شنبه** که در **شنبه** از بدن
ناید و محقق بایب و کس در دورک و عرق الت است سبیه که در غنای عار لقیون بایب که از سبیه نیم مختلط که کین
موش بود حکم کند بایب که در کینه شنبه است **شنبه** جهت قطع نفخ بوسه بایب است چشم گویند از فتنه است
استر زرد که بلند اندر سبیه که در کینه و عرق الت که در کینه است بران فتنه است پاره حمل کنند
شنبه که در قطع بوسه است اطباء مجرب دانند اما عباد نجاشه از انگار کلاه باو بخان گویند مثل آن بادام
نیم نرم گویند و حواله کنند **شنبه** که در کینه است عرق الت که در کینه است بر گاه سه شده باشد و بهت است
لکه اول مقعد را بر وزن نیم زردا و موسان کاو و در غنای کوهان شکر باقیه و فعل طلال کند و البته آن کوه بود
بسیار طینت و نیم مختلط را با زهره کاو سرشته حواله کنند و هر گاه به سبیه را در بیه خروج مقعد و صبح بوسه
بر وزن کوه بویض و سبیه کوه بویض زهره کاو طلال کند **شنبه** جهت رفع **شنبه** که در کینه است عرق الت که در کینه است نافع در
شمرعات حقیقت و نبات مجرب بدستور جهت نوا بر معده است چنانچه شنبه در سوراخ نوا هر گاه از دور بایب

بعضی منس در ظاهر که فصد کرده نیز اما که صدرا علی بهر حال در حاشیه بعضی حداد

خصایب دیگر ایضا منقول از حکما روایت که در آنست که تهنیت سال اثر او نیست
کله بلو کبان رسته و حجت انا رو پال النیس هلس که سیاه زریقا مازور سبز
نحوه کما گوشت و از گوشت و سخته باسه قاشق کمر که در وعده کفیه سیاه رسته
در ظرفی از نمک کرده چهل روز درسته آنک دفن کنند پس استمالا بنه **خصایب**
دیگر منقول از حکما روایت که ششماه اثرش باقیست تا جیل را سوخت کرده
مقواد سیرون آورده بهر هخده م اوسا با هم در هم بر آورده آهین دیکه در هم
پوره نیز هم کو پیله در میان نار حیل کنند و سوخت او را با همان باره که از دوسه
و اشته بود که و نمود بکل حکمت گرفته یکساعت در بنور بقدر آنند بکل یک
در سوختن نیز پس روایت که در آن جمع شده باشد استعمال و نمک

درخت کتان در کف کور است

کله
کندیم
نقده
ارغون
نختم
نما بند

خصایب منقول از حکما که در کتب معتبره که کشش ماه اثرش نیست و برب بسته اند و بسته با برین را نرم کو پیله از هر یک
بازا بر پست آل او که باروغن کل و از فله فله مالند در رو با پستین مورایر و غیره عدین اند و بدستور با دم بلخ و منق را در
ناید بسوزانند و باروغن زینتون استعمال شود با پستین بعضی از او نیز مجرب درین باب مذکور است در هر گاه مالکین ادویه جرات
و اما جرات شعله بر هم سفیداج و موم در پشتهار معالجه بدستور چون پوره از نمک نوزاد رسوزاننده بسوزانند که کله غلامینه مورایر
درست روزی یک طمک را در هر سه ساعت بر دانه و آورده است **ادویه** که منع در بختین موکند از آنجمله این است که از موه است و افاق
جام و مختار و غیره مالان مانده در صراطی که در مانا کند باروغن کل از هر یک از اینها **سوی** دیگر موافق منقار و جرات است و با منع بختین
مورایر و پستین پستین دیگر در آمد بر شفق مورایر سیاهوشن سود سنبل الطیب بر کس و پست که در کان تر جفند نرم کردن
در صاف با سوید از هر یک هم خاک نرینه صنوبر با قبا مصطلک دانه خرما سوخته هر یک یک گرم با یکدیگر دروغ مغز و امثال آن

من العجا الى الله كفاه مهماته لا تخف فيما لو نبت ترح ان شاء الله تعالى

وستر رطل آب بچوش تند نایب سوخته در من بماند پس صاف نموده چهار شغال لادن در وحل کف استعمال نمایند
سینه و دیگر نایب تورست چونه دراز کردن و تشنق و سباه کردن بود و من کف مطب بسیار مؤثر است
البینه کرم مورد در پشت رطل شراب بعد از نیم کوب کردن خنثیه بچوش تند نایب رطل رسد نایب اوسا
صاف نموده بر روی این ادویه بریزند بر یک پیوره نیم جقند رخیار پرباشان سکه کند مصطلح کرم
کتابان بوداده پس شش باز روز یکبارند و بعد از آن بچوش تند تا ثلث بسوزد آنگاه صاف نموده
باجد آل روغن کبچو آب شش رخیم بچوش تند مار وطن بماند **سینه** دیگر مویز و دانه دراز کند و از ریزه شدن
و ریختن نگاه دارد بطول آن آب قصبه کاه خشک که هر روز بسوزانند سم سوخته الاغ شام جاشین
با سدیو با پیو خرس هم ضماد نمایند و اگر به خرس بر هم نرسد ماروش کبچو استعمال نمایند و هر گاه مجموع
بهنر استغذر بهشته ببطون نیز کانیست او به منع روئیدن مور کند از آنجه طبله کردن به نایب است
که مختلف نمیکند و بدستور مالیدن مقومر کوسفند آهنگ مویز اساقط کرده دیگر نمید و بدستور مویز
فعل کرده بمانند و از جراثیم طلاخون کرم مورچه برز النج بر قطعا شنب افنون با سکه که مصعد بعد از کندن
مور و سدیو بعد از تنف مور آهنگ در سکه که طبع نموده بمانند و بدستور خون سنگ پشت و قد بد زرع و خون
زولو و زور که در ظرف فعله خشک که به شده و آنچه این چون زنده الی بر با شش نایب بعد از قلع مور بمانند
دانش در محلول بزهره کاه و برکت با خون رطوط نایب مؤثر است و خون خفایش مقومر او از مؤثرات
قور است **قد تا صبح** کرده اند که چند مسوق باسل در منع روئیدن مویز بعد از قلع آن مؤثر است
اما آنچه مویز انجد و چیده کند صند برک جقند در با زوست به دستور آنچه چیده برز النج و مرده سنگ
و سدر و آهنگ با همین اثر است بدستور غلط که زمانج برک سدر و حبت او برمد اند مرده سنگ کثره الله

لاله

بعضی کسب بانه پیر دلجو خدا اینها گفته میکنند مراد او را هر دو در این قصه کرده خدا
که منافع بسیار افضل

کلیه اثر شکر از هر یک پیچیده است بده پیچیده است بکبر چقدر استعمال نماید اما آنچه چو در ده پیچیده که بویا
زایل که در اندامه پس است بر وزن منقش و در بعضی کتب خروج باب ششمین با و با نبات و طبع در این توت
است و در بعضی **ادویه که مویز است** در بعضی آن در آب ادیان مذکور شده و این دو با نبات نویسد است
بانه راد در شش مثقال آب تا روز که شسته همان نوبه تجده با آب که بار کنند پس آب همان کرده او بقدر
نفت آن آب در پنج روز و اضافت نموده در آن آب که از یک یک چون پیر مرغ باورسد است در استعمال نماید
در هر گاه بله از نماند و عقده و خشک لک و چمن حبیب که در آن در آب امثال آن مانند آب برنج و شیر
از محل نوبه طلا کنند و هر گاه تواند که مور را رقیق کرد و اند در نوره خاک سیر خوب رز و باوره کنند چون
صبر افزوده گشته است سر است فعال میشود چون خواهد که به بود اولم شود و غفران رسد مخلوط نماید بچته
چو در نوبه بعد از شکر با نباتی برک شفا لویح الفل است و بدستور که خسته و برب زدن اسفرا
مسویق و حما و کلسنج و سعد و اذخر موش است **دوائی** که چون بر بعضی می باشد بکسب گشته بود آن مخلوط
با شکر و عسل و بهشت در دگر دو نبات جز است اشق در سه که حمل که استعمال نماید چون بکسب
پیدا آنچه را که پیده داخل نوره کنند منع بردن مویز یا به باب غده هم در غسولات و منقیات باشد
و غیر آن دو که مستنات و مهزلات بدن و ما تعلق بها جهته صاف کردن رخار ایشان بسیر
آب آو باقیه ترس خود پوست دار فرودان به تخم خربزه تخم خیار زنده العجول از نه با سوبه باشد تازه و قدر است
عسل شب طلا کنند و روز بشویند **نشی** دیگر و هانس غفران کند و صطک با سوبه آب بسیار شسته
قدر را از آن آب که گرم نماید و بعد از سهات بشویند **نشی** دیگر در روغن نبات سرخ کنند و در آب
خردل سفید زنج با سوبه بیشتر تازه تا هفت روز استعمال نماید و زود فاشک غفران شکر سفید

اِذَا نَكَحْتَ عَلٰى اللّٰهِ فَاَفْعَلْ فَاِنَّهُ لَيُعِينِكَ

مثل هر سرم کوبیده بر روز در مقدار آنرا اشغال نماید در روز باطنج با و ام تلخ بشوند و به سینه خوردن
 حکایت و سیر و آب انار شیرین عبت بر سر خرد خسته بیکه و در **سینه** دیگر که در حال کوبه ز اسیر کشته بشود
 در سر که هر است پوشش داده است ز آب او که چند بار از پی هم بر زور بر سر **سینه** که بشود که سفید
 و براق و سرخ کند و آنرا کلف و خش و خدر و آنرا بر جرح است و نقطه ها سود را زایل کند و باید که بگفتند
 استعمال نماید جرت آنرا مقش به با غنصه فرغیون **مشا** کلنا رکاب سرخ **سینه** سرخ **سینه** سرخ **سینه** سرخ
 پیاز مال کول صغیر به ما میران زرد چوبه نبات نفع خشک آرد کج و کیه آرد بوج پوست کینه **سینه** سرخ
 بهدانه خردل بهیض از جرح **سینه** آب سوسن کندم شیر دختران سفید **سینه** سرخ شیر دختران **سینه** سرخ
 سبانه زرد روفت جنباج بار زده **سینه** سرخ شب کسیده روز ز آب که م و سفیدان سوخته بشوند و بر روغن
 کله خراش جرب کسند **سینه** که در سرخ کردن کوبه عدس با زرد کندن سرخ غفران روغن مرصه مطبوخ با **سینه**
 آب پیاز طلا کنند **سینه** که جهت رفع زرد **سینه** در برغان مجرب است پر سیاوشان شیخ از سر **سینه**
 جعهه با جونه انجوان شبت بر سر سرخ با **سینه** چوبه بنده باب آن روز **سینه** **سینه** **سینه**
 زرد **سینه** بر لیس کنند **سینه** که با زرد چوبه آرد کنند که از نافع **سینه** بشند آب عصفور ضار نشود و با طنج
 آن **سینه** **سینه** که جلد را بنایت سبانه کند و به شوار **سینه** از زایل لکه آهنگ در **سینه** **سینه**
 چند بار طلا کنند و چون خواهند زایل لکه **سینه** زرد سر که چوب بنده باب **سینه** **سینه** **سینه**
 بخورد و سر که در **سینه** سرخ رفع او نماید **سینه** که در سرخ **سینه** در روغن کلف دست نماید و بنایت **سینه**
 موم زرد روغن کله سرخ زعفران **سینه** سرخ **سینه** که کثر العاب بهدانه **سینه** موم زرد روغن **سینه** **سینه**
 مدونا و غیره را اصل **سینه** در مان بر هم نهند تا یک **سینه** **سینه** **سینه** **سینه** **سینه**

اگر آب کوبیده بر سر زور بر سر سینه که بشود که سفید و براق و سرخ کند و آنرا کلف و خش و خدر و آنرا بر جرح است و نقطه ها سود را زایل کند و باید که بگفتند استعمال نماید جرت آنرا مقش به با غنصه فرغیون مشا کلنا رکاب سرخ سینه سرخ سینه سرخ سینه سرخ پیاز مال کول صغیر به ما میران زرد چوبه نبات نفع خشک آرد کج و کیه آرد بوج پوست کینه سینه سرخ بهدانه خردل بهیض از جرح سینه آب سوسن کندم شیر دختران سفید سینه سرخ شیر دختران سینه سرخ سبانه زرد روفت جنباج بار زده سینه سرخ شب کسیده روز ز آب که م و سفیدان سوخته بشوند و بر روغن کله خراش جرب کسند سینه که در سرخ کردن کوبه عدس با زرد کندن سرخ غفران روغن مرصه مطبوخ با سینه سینه که جلد را بنایت سبانه کند و به شوار سینه از زایل لکه آهنگ در سینه سینه چند بار طلا کنند و چون خواهند زایل لکه سینه زرد سر که چوب بنده باب سینه سینه سینه بخورد و سر که در سینه سرخ رفع او نماید سینه که در سرخ سینه در روغن کلف دست نماید و بنایت سینه موم زرد روغن کله سرخ زعفران سینه سرخ سینه که کثر العاب بهدانه سینه موم زرد روغن سینه سینه مدونا و غیره را اصل سینه در مان بر هم نهند تا یک سینه سینه سینه سینه سینه

لا تجاوس من فوت قصد عند الله لا يجيبك فيما نويت لا تخزن

طعام بحکم رفتن که غذا را زنده بخورد شده باشد و مالیدن آب بارک حلیه بدن بجز حوره رس
و جنت است که بر کله سر او نهد و شود که هر چه از لازم است با دست او و بر سینه **سه**
قریب الاعدال و بنیابت باقی است متراودام فنون است حجت بخصر اشیا دهانه تو بخلق و البیوت
پس بوزن مجموع کرده شده هر روز از پانزده مقدار آنرا تناول نماید و از عقب آن شراب تا نیم مقام آن
بپوشند **سه** دیگر موافق بود و المزاج و بنیابت نور الاثر است قوه این ترکیب سال پنج بماند
ندرتی بجز آنرا تا پنج مقدار باید بعد از هضم غذا تناول نماید که بگذرد بقره با دام شود و صنف بر
کباب خوشگوش این بر یکدیگر و منو که در کان آرد کندم در بناد حبه بجز اهر یک نیم جزو حلیه باشد
ست السینه بر یک باغ جزو نرم کو پسته به مثل آن شیر تازه بچون نماند شیر را جذب کند و سه وزن او بود
عسل کف گرفته صفای نماید و چون قریب الاعدال و بعد از عشر جزو بقره را که بپوشد **سه**
ای است در کلاب حمل شده نشانه **سه** دیگر موافق بود و المزاج و مقوی است نخود پوست
دارد در شیر کباب و کبابه روز خورشید بدستور یکدیگر کنند تا سه دفعه و هر یک شسته که سفید شوند
مغز با دام شیرین صفای کنند و بگویند هر روز در پست مقدار آنرا در شیر کباب **سه**
در سنگت کنند **سه** دیگر با الحی صلیب بنیابت موثر است بجز ملس که بر بر بنیاد و به **سه**
که هر روز بکشد مقدار او را بشکند و آرد کندم ساییده آب مانند بالوده طبع نموده بشوند و اگر
او را بدون طبع بر بالوده فرورن پاشیده بپوشند انفع است **سه** مصلح مخصوص مانند باز و ساعد
و قصب شیرین باید مصلح مخصوص باشد تازه مالیده تا جگه حرمت رسد پس منی دو اطلال شود بعد از
حلیه با نه روز با آب گرم شست و بدستور اول از طلا که در قطر طبع را از کله شست و خشک نموده بپند

بعین در مکر از فوت شدن مطلب نزد خدا تعالی انا اجد بنگار در آنچه قصد کرده
و باروش کنی بنگارم طداکت بدستور علق که زانو نه در ناز جیل که در چو از آب بشه بکند از انداختن شوق
پس پاید طداکت و این از مجرب است هیچ دوا رحمتی که طبر کردن قضیت یا بخرید و هر گاه در
باجیل آب نباشد فدر شیره در آن کنند بدستور مالیدن عضو بشیر و بعد از آن زفت انداختن و بعد
لمه کشیدن و باز انداختن کند رعل مدته کردن عیث تسهیل آن عضو میگذرد و بدستور دم عافیه
نرم چسبیده به شفق و نیم لوزج پیا در منصل خام مخلوط که در قضیت امثال آن با لند عیث تسهیل
رشته و از صوف جبین است **دوید** که سرآل آورد و آن عبارت از لافز است چون فریب خواهد لافز شود باید
صبر بچوب و عطش و تندی الکن نماید بقول ترشها و عذما رشوه و عذبه شاول کند پیشتر عذرا و امان بخش
و مان جو و امثال آن بشه در بافت عذبه و کثرت استفراغات و مدرات و تعریق بسیار موثر است و از هر
قویت میدن سر که آب کامه است که ناشناخته **دو** که با عیث موثر است تا کجا از زمانه سداب بره
کند بجز در هر بخش بهره از هر مکر ربع جزو لک جزو سفوف کرده هر روز بمتفقا بشوند و عرق زبیره که با نیلای
آب استعمال بشه در آنکه زمانه لافز میکند و آنوقت **دو** دیگر که سر ب الا شربت زراوند مدوح
نظور برون و دقیق جنطیا با جمده نظر اس لیون ملح اللذای هر شربتی است در **دو** دیگر که با عیث
الاشربت شرم سداب استانه و شخ تازه او را چند روز ناشناش اول بمانند بدستور مدامت طریقل
و کوکب و خلاف و امثال آن عیث هر زال است **دو** که مانع شدن پستان و خصیه اطفال که **دو** **بزرگ**
سایه مایه غیر که صحنه و بن ولته را بر سه که تر کرده بر آن بپسندند و اسه روز بکند از پس از آن بر
دشت پیا بوس از او را بر سه که آب صفا نمائید و بعد از سه روز بکشد و بار بدستور اول عمل نمائید
تا سه بار در ماهی معمول **دو** که خصیه را از بول فرماید و مانع او بیدن موثر است زمار لک و از

لا تغر حالك من مكانك تجد خيرا انشاء الله تعالى

چون سینه آب است و لبها سفید است و قلع و السویه باب بیخ تازه کشته ضماد غایت که تازه بشه سر الیج
 چون سینه آب است و لبها سفید است و قلع و السویه باب بیخ تازه کشته ضماد غایت که تازه بشه سر الیج
 در وقت **باب سجد هم** در ادویه کلف و بقیق در بعضی دو ششم و خندان و بخش و بخش و از شام
 و عرق و اشغال آن چون مواد نام هانا در سطح جلد بهم می رسد پس آنچ رفیق مایل بگوید به آب کلف
 هست و مایل بسیار ای برش و غلیظ و سیاه و سیاه و بقیق مایل است را بخش و حره منکره غلط که در
 رخ و طرفین بینی بهم رسد با شام کوبیده و آنچه از مواد بسطیده و سطره در تحت جلد بخند لکه و هم
 بسین موهله آنه و آن سخ تیره و کبود و کبر نیاید و سخ تیره و کبود و لادم نیست نیز کوبیده و مواد
 سودا و متفرق شسته بقطرها از خیلان و بقارسی خال آنند و آنچه از مواد بنوم نامشتر که در وقت سفید
 و وضع کوبیده و غلط مایل بر ص سفید و سودا و در اسرار بر ص سیاه و بنور باخاش اند که تفرق بشه و متفرق لکه
 و مایل سرخی بشه سفید است و هرگاه حرکت از آن سیلان کند و سطره طبعه و شتر مرغ و با حرکت مایل
 با سودا و صفرا سودا و در با حرکت نو با منند و شسته است و سفید با به چوباد در سطح ظاهر مایل سفید
 غایب است و آنچه حرکت او را متفرق سازد و مسامحه منند و آنچه این شسته با بکه بشه و بخار نشسته
 و شسته و آنچه با التهاب و حدت و وجع و تقلیل العدد و در ز آب تراوش کند بلخی و نار غایب است آنچه
 از جلد تا کل لم رسد جره و آنچه تا کل لم رسد منند و آنچه صلبت است نیز با جره و در باطن او فرجه
 و دانها شسته است و استهرا شسته تنبیه و بنو متفرق که جلد را تقیه دار کند و مطلوب است بکوبش است
 تراوش نماید جرده منند و بنو بر بفرجه که در سر هم رسد و باخارش و پوستها سفید از جلد است و مثل
 و بر ز سینه منند و رسمی از کچی است و آنچه با بخش موی سر بشه و جلد را متفرق کند نیز از او بر کوبیده

که با خاسته و طبیعت از لطیف
 جلد دفع کند و بخیل از او از آن
 مواد فاسده

بعضی تجزیه حال خود را یعنی بیشتر خود را از جا خود عاقبت خبر بد با لفظ خدا

موقوف بکلی است و بشور غیر متفرج هر گاه بسبب دیرینه و متفرج هم دیرینه و متفرج است بیشتر منتهی و چون طول
قطعه پند نبات الدلیل چرا که بر سر او در شب بعد از خواب میباشد و بغاری ابرو که میخوانند و بر گاه
بالانصال و خارشش مگردد لکن این پند چرب است چون متفرج و بر آمده و نیزه رنگ شده تا لیل
و آن عکس در بطریقه مساریه و مگردد میمانند و چون بنور سودا و مخصوص با دماغ باشد از جنس
دو الی بطریقه بنور سیه ^{بوی نقی} سیه را خاری بعبادت او چنگ و چنگار است و متفرج و لذت ابرو حاصل کند و
کونی بنمایند و در مائه ادویه کافور و مشک و بقی و امثال آن که بعد از حمام بحالت با موضع را به بخار آب گرم بدارند و با
سرخ کرد پس او بر اصرار کنند چون بعضی ادویه مجرب در مواد مذکوره در باب ضلالت سطر کشند در
بن باب سرخ از آن مرفوم میگردد **دوا** که بچینه کافور است استر زوت را در زهره کاو حل
نموده و بستور تخم خربزه تو بادام تلخ المخلب خاک زینق با آب سرشته استعمال نمایند و به سوره
کافور و مشک و بقی بعبادت نافع است نظیر سیم تخم زهره پیرک و قطره و با لام تلخ و بوره از سر و فلفل و شکر
که مجموع آب تصفیه بشوند و بستور جهته انال کافور و مشک و امثال آن از موه است بی کوس بر کین
کین شکست طبع آب و سرکه طلا کنند و زرد کبک با آب بسوس کنند **دوا** و کبک باقی مقله که سر
سرخ تخم زرب تخم خربزه خود پوسته از شده از هر یک جزو زرنج زرد و سرخ هر جزو استر زوت مصطلک
بوره بچینه و در نیم آب پیاز و امثال آن طلا کنند **دوا** که جهه خمدلان و رفع انار بعبادت نافع است استر زوت
نبات تو با لام تلخ آب صابون بمانند و بستور شوق را در سرکه حل نموده استعمال نمایند **دوا** که انار با بخارینه
رفع کنند و دو سوم را قلع نماید کند روجه جبرزد و با سوبه با سرکه استعمال نمایند و بستور مرد سینه کف کرده
با سرخ بمانند و همچنین زرنج را با آب کشیده طلا کنند **دوا** که جهته تسبیح انار و چون مرده و خمدلان پیش

بجی نوله بعضی ذکلب

لا تعجل في امرى نويت لعل من الله رضاه اللهم الله تعالى

از وقت تو با هم تصدق سوخته حرف با بی خودی که رسنه زنده البحر استخوان پوسیده نرسد
نیات آب عصفه استعمال نماید **بایضا** سعه طریقه بعضی محرق و سکه باروشن و سبه بالند پستور
برام تیغ مانند سینه در سر که ضار کنند و پستور تو بال نخاس و ضایع کند ریش پستور و در طویل
خاک تر خوب زهر زرد باروشن کل سر زهر سکه بالند **دو** که چینه سعه یا سب فاع است و سینه
چینه رطبه و خزار و حرب و قمل و قوبا درختین مورد و او الغلب حرب است شیاف مایه عطف و غیره
زرد جو به پوره باروشن با هم تیغ دروشن خردل بالمناصفه استعمال نماید **دو** که حبه نبات اللیل
تیغ است صبر زرد در صافه سب که در غسل بالند و پستور در سر که پوره و حنظل و غیره ان نبات
مفید است و شامبیل یکدم فاقله آب سرد انجرات پسته اند و پستور طلائع و ان آب پسته زرد و کچ
بجزارت باشد مالدی اردو آب کاسنی آب کشنده پستور آب برک درخت به با صندل پوش
و پسته انجرات است و در ساعت رفع مینماید **دو** که حبه حرب یا پسته در حکم عجب اللب است آله
غیر مقله پسته زرد و غیره مقله نوش در زین مقنول دروشن کچ کچوت نند و با نقل آن بالند
و بر دیک آتش حضور ایدارند و با دایمیکه انجرات آتش تند شوند باید نگرار طلائع و بعد از
آله موقوف است و تقریح کرد اند که این تدبیر در یک شب این می کنند جهت حله که از حرارت مقله
طلایع مقله متون کله و دهند وانه پسته در حبه انجرات است و پسته خوش نشین مسوق بر کله و حبه
صبر زرد و نشت آب کاسنی آب کوشن با سکه که بسیار مؤثر است **دو** که پسته در رفع برض بهی
سفیدانه انجرات است قطعه تیغ شیطیح بند زین سرخ فلغل زنگار با سکه و نظر فرساید
کله ازند و بعد از یک هفته بالند و در آفتاب نشتند و پستور طلائع کردن نوش در باروشن کچ مرغ تا

المن

بعین شتاب طعم در کار که قصد کرده شد که از اجزای خرد آنجا بخورد و خوردن آن بخواهد که از فضل خدا

تا هفت بار زیاد میکند **دوازدهم** در آن روز که گشته شطرنج سبزه خست کند بدین سبزه رنگار
روان پس پوست انار شقایق اسودید که بکند آنجا که در شطرنج سبزه خست کند **صیغه** دیگر از سبزه خست
که آنچه تا این موضع بیشتر از این میکند و آنچه علاج نیز نیز میباشد تا بکند آن اصل جلد می دارد و از جمله آن
زهره کادوسرگین کوفته کاور عفران محید فولاد شطرنج پوست کبریا پنجم او پیه انار شش مازو
سوخته و نسخته از هر یک یک و نیم است و خون عقاب و خون زنبق چند با منوال بخورد او دهنه باید
ساییدن بدین آفتاب خشک شود و مکرر با خون چهارم که در بستورم زور است تا در یک منزل زود دفع کرد
و در وقت حاجت هر که بجز که ده صبح و شام بدون شستن با لند تا سه روز پس از آن بشوید
و هر گاه تغییر رنگ زبانه از حده داده باشد بر وزن بقیه تا همین نحوه بجام روند و بر وزن با بخان تر
برس ایمنی ایضاً رنگ میکند حرف با خون خطاف و بجز رنگ میکند که هر که زایل نمیکند **دوازدهم**
توبه و فتنه نافع است که در راج که که در صبر هر یک یک و نیم در وضع و جزو جاس که استعمال نمایند **دوازدهم** دیگر
یکه توبه نافع است شکر مایه کانه زنده البچه که توبه بالخاص پوره از سر خرفی سفید زرس سفید
با سکه طلا کنند به بستور خاک به بستور غلجه اطفال غایت از موه است و بستور حبه البان و سکه
بسیار نافع است **دوازدهم** که در جنه دفع نالیل و حیلان مجرب است که در روز پنج شنبه خاک سفید بالبو
با نیت یا سکه طلا کنند و بستور زرقه الطرنا را با سکه چند بار بجا کند از مجرب است بخورد سفیدار
از جای است بستور هم از شنبه یا بول مجرب است بستور باز هر سبزه خست فعل و تقام برک و خست انار
برک حنظل و برک موز و برک گنجان و قصبه و برک سرود و چینی مغزده و نموده با درون فرط هم
زنبق نافع است و در وزن است از مجرب است و خاک سیاه بعدیل مکرر تجربه رسیده است و بستور

ارجولك في هذا من خيرا

سباب كشته بغایت عجب الفعل است **دوازدهم** که در شرح از زوائد طویل و قطران بود هیچ سباب
مقتول است و سبب بانه کما و کمان **باب نوزدهم** در مطبات بدن و عرق و مضیقات فرجه و
جماع و بیان انواع عطریات که بوردان را نوش کند چون این باب مخصوص بمسک است سبب وارد و
علیه لازم است که شرط در حصول کلبه یعنی از آن که در توافق و امثال آن داخل عظیم دارد مذکور کرد و در
الذی از عاجل و بجا فرج در آجل است و عمد درین مورد مطلب توالی طرفین است تا که بعد از وسیع و بهره الطبیعی
نوعی اند که هرگاه عرق و قضیب موافق باشد تخلف در موافقت طرفین در کسری نمیکند بدستور بر کاه
علت دیگر در طرفین باشد در توالی نیز تخلف بنمایند و این اصول عظیم محقق است اما سبب لاجر شیعنی
است که مردان در زمان ارقضیب عرق کم که از مقدارش انگشت مقصود و بلندتر از خود است انگشت
بیشتر و متوسط بقدره انگشت است بعد از نوازنده انگشتان مردوزن موافقت و سبب معایم معلوم
و طولی با قیصر سبب است که بکله ذات اصلاح پذیر نیست اما سبب قیصر و طولی با متوسط بقدر
ندیم هر سبب در آن بمطبات و مضیقات فرج و سوحات قضیب استعمال انواع عطریات
و توالی است که بوردان است صوات بجز میگردد و در غالبه از محرمات محالینوس است که البته ملکه
یونان ترتیب داده و اطمینان تمام است قسمی در عرقهاست مثل عرق منته بهار و صندل
امثال آن در قسم غالبه است که او به عطریه و مقویه بعضا بار و درین باب کچو نشانند و بکشد و غیر تقویه
نمایند قسمی در ذرات عطریه است بعد از امثال آن در قسم ادیان است مثل روغن کلاب و صندل است
آن در هر یک از اینها و ادیان در قسمی اول استورات مذکور است و بعضی غالبه را بمنزله رسا و ادیان
در آخر ارجام در روغن بان درینند و ظاهر است که تمام باشد و آنچه در او به مفرد به بیان خاص آن غرض

بعض امیدوار است بر او درین کار خیر است الله تعالی

مخصوصا در اوران و ادویه مذکوره مرشد **غایب سوختن** از نرسه العروس حسن تقویت
بدن و خوشبو کردن آن و تحلیل اورام و اکثر امراض رحم و تفتیح سده دماغ و صدق بار و زلاله
حول او جهت تقویت رحم و سیلان و تفتیح آن نفع است نقل و چینی کلرین هر یک یک پونز و سنبل الطیب
عده اندک یک چیز و نیم پیمان یک پونز از هر یک یک پونز با ده وزن ادویه کلاب سه روز در جوش آب مورد در کوزه
تا برنج رسد و از آن یکوزن ادویه صافه کلاب که مجموعا با نیش سید نرم میباشند تا برنج رسد پس
پوزن آن روغن بام و عشره اوزن یا مخلوط نموده در شیشه که یک پونز در کسین تازه اسب مغن کنند تا
غلظت کرده و اگر غلظت عمل رسیده باشد زیاده و مغن نماید و بعد از آن باز از هر یک دم و یک پونز
یک پونز بر جل کنند **غایب دل** که از کسرا منجونه است و در ذخیره خلف یافت شده چهاران آنار کچبه
نمونه اند از آنجمله که چون موعوم و موافقه نماید بغیر غلبت کرده بقرارش کرده و در بجان شوه طریقت
ولدت جانین بجای که عقل بر شاد و جهت فالج و لغوه و خرد و هر دو در مفاصل و کمر و جمیع امراض باره
در رحم نفع است لادن چینی سنبول کباب قلع المهر و کدر و سوجانیت میشه و غزن قر نقل هر یک یک پونز
سجی نموده پس وزن آن با مایه خلوصه روز در خاکستر نشین و اطنج دهند چهار روز دیگر بار و مغن بام
یکونند و هر مغز و هر مغز به سیاه هر یک یک پونز و شک و عین و شک هر یک یک پونز در هر یک یک پونز
نمونه در ظرف مزج با نقره چهار روز بگذرانند **دوا** که یک پونز بدن و عرق لاجوشبو کند کوسنبل
مرا کوش برک سبب است و چون نیده صاف نموده بعد برکت مورد پوست ترنج برک ترنج صندل ایضاً
نرم سیده صاف کنند و بار و مغن کل کچش تند تا موعوم بماند **الغیبه** جهت بد بود رفع زهر نقل
و کنگران صندل سینه سنبل شب و صاف شک کلرین هر یک یک پونز و کوز نیم جزو کلاب بر صافند

از هدمانی نفسک فان الیه هدایه ^{خطه}

استعمال نمایند ایضا جهت بد بود نیز بفعل که صفتان مهمله مضمومه است باید موضع را باج خود ششها نموده و این در اول
عالمیه تا ختم بقدر دفع شود و بعد از یکشنبه روز موضع را بشویند و نهج نموده اند که دیگر عود میگذرد و مجرب است
را در سن خشک محرق از زاویه طول محرق از جای فرود محرق نفع آن هر یک بجز زوایای برک مورد ندهند
و فرض است **دوازدهم** بد بود عرفی بابت مؤثر است مرد سنگ تو بتا رسول خاک سیر برک بس که نوره
گویند و برتر که شیرین چنان باشد در صاف بر بند زکلی سنج با سبویه کلاب و امثال آن طلا کنند و در دفع بوی
یکشنبه با بستان برک بس تازه از مجرب است **دوازدهم** ادویه تجربه که قطع عرق مفرط است از جمله
دین سفح است که آب بر مانند او درین کجند چون مانند ناروغی نماید و بستو صندل سنج
باروغن کار طلا کنند **مادویه** که بهت تبصیق فرج شود و از آنجمله حمله است که جالینوس تر سب
واده و هفت منافع در او موجود است تبصیق و تقویة عینق رحم و ششخیز و تطیب و انزال
و جذب مواد از قدیم و جذب مزاج سرد و اسباب سیه مرگوش و سوسه تر کند و از مکر سنج
پوست از ترش سبویه باروغن بان و امثال آن سه شنبه با نته اول روز حمل کنند ششخیز
نمایند ایضا شکر تر نقل سه روز مازد سنجوان کوخته بآب مورد که شنبه بستو استعمال نمایند **حمل**
دیگر که ربع الاثر است عود که است اسن اناقیاء تر نقل مازد هر یک یک درونک عشره جزو آب است
مورد که شنبه استعمال نمایند **ادویه** که چون استعمال نمایند در جماد و ولادت بهت تسبیح مینودند و نان است
پرست نفعال سم بر صورت فارسی حوز ماش همان بجز مورد خرس همه را باید سوزانند باروغن بان
و در ماه بر باریند و یکدکب البته حمل نموده **دوازدهم** که زن ختم منقطع حیض است شمال نمایند هرگاه حاصل
باشد تقویة جنین نماید هرگاه بسبب علت منقطع شده باشد ادرا کند چند پیه سنج بیون کم کرفس

الکبود

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

اذا نوبت خیر افاجزم فان اللرب کویم بعینک فی هذا الامر
انشأ الله تعالی

بیا شرت استند بعد العنصل بسبب بقم ثم بنان افروز ثم شمس هفتم ثم بادریج زهره کفادر در غنا
زینون با سوبیه با زهره کاوره سرشته خشک کنند و قدر را آن در روغن زینق حل نموده حمول غایت پر ماه
بکبار استعمال غایب **صفت** که چنانچه حمول غایت تا سه ماه هم را بدو متعفن کرده اند و بخت لغت
مردان که سینه تصب الزهره ففاح افترش هدانه فرغفل جزو اقسط سرین سوسا بد جاکو شیر با لفظ ابطی
سرشته استعمال غایت **ادویه** که چینه کله بد بودمان است نافع بهشت و کهنه لایکلو که داند از آنجمله عینبر است
که در باب حبوب مذکور است از مخزعات حقیقه و عدیله ظاهر انداخته بهشت و دیگر این است که از اعمالی است
ایضا نقل میشود و تجربیه سیده است جو زرد اهل نوقال کافور فرغفل داخیز خویجان هر یک کدرم شک نشد
باب به سرشته حبس کنند در زیر زبان نگاه دارد به ستور خاشیدن پوست ترنج مغز کشتیبه خشک نافع
و اگر خورنده که حبوب سطره در دمان مدتی ماند و حل شود باید عینده قدر سوسا ^{حصول} کلجان ^{حصول} در زیر دوسل با
شیره نبات در قدر مضاعف محل کفوه و ادویه مضمونه که با او سرشته و ابه اعلم بالصواب **باب**
در ذکر خواص غریبه اسرار مکتومه ایست بن فتره منقول است تجربیه بحرین رسیده است که چون
مراه ^{سین و سوسا} ^{و عین} ^{منفرد} را بر در آتش بزوم جوش نیده به بر نار سینه چشم الخمال کنند
نوة بهر به کدر رسد که شب بشمار به بستور روز به پینه ایست به بستور فرموده که چون **سایه**
بی تمام را در سبب خشک کرده الخمال کنند مشامه روحانیت غایت فی اللرب البضا
منقول از نوبت که چنانکه سنجید **باب** ^{مجموع} که دره قدر **باب** ^{مجموع} است
در کسرت کبر رسد این آرام که در بستور هر گاه مذکور اول یا تا نظره از چند سر نکشت و سطره
قلیل اودمان داند که عرق جبین و نظره چنانچه به به بیشتر از آنجمله اطعام ساج گشتند و بخت سقره

ع ۱۰

۱۰

امش حاجتک علی ابوبکره اللہ اذا فتح علیک شیئ لا یمنعه احد
لا تخف غیر الله

بجو کرده مردان از آن آب بخورند آن مرد از آن زن گرفت نماید که بر باو نظر کند و بخواند
بفصدت تفرق و بجور اوراق این اثر و تعلیق او پاچ کبوتر اوراق چشم به سحر است **بی اوان**
انزیر مع النوب در کتاب اسرار بیان شده چون نموسه خرگوش با شرباب بنفشه مندی
بیان بنیست از وصلب شود و چون قضیب کاو را در سیه خشک نموده نیم مثقال او را با شرباب بنفشه
دهند صلح شهوه جماع او شود و به ستور چند قضیب که کرک را قبل از طلوع آفتاب با بید از خود گرفته
در سیه خشک کنند که آفتاب زینده هر زینکه از آن بخورد و شفا از مردان کرده و قطع خواست از
شوه و به ستور چند شجره مریم ثاببت نفع است حسب سینه هر زینکه بکند آن آن نبوشند تا بکند
قطع شهوه او شود و در آنک سال همین اثر کند **سوسه** مذکور است که چند دفعه زن که هم سحر
چنان ببیند که آن زن نداند در حال ایچان شهوه او را حاصل کرده و به ستور چون کبچوریان را
نیم جز بوش در جوش سینه با آب او هر روز که استعمال کنند طالب جماع کرده و **فی العقد** از بن زنده
منقول است که موم سر از آن زنده نموده بیزد آب بوزانند و مرد احمیل سحاک است آن این باشد جماع
با آن زن کند دیگر قادر بر مباشرت آن زن نباشد و آن زن بغیر از آن مرد دیگر نتواند
پردارد و در حیوة محبوبان مذکور است که چون مرد احمیل را بخون سفینین بر آغشته باهر
زنی که مباشرت کند احدی قادر بر جماع آن زن نگردد و آن با دیگر زن سیکر دود و سر الاطبا
مفهوم است که هر گاه مرد قضیب خود را بزهره که آوده مباشرت کند احدی از آن زن نتواند
مفاربت نموده و به ستور زهر کفتار زهره خطا و خون خطا و خون غراب همین اثر
درد **الشراب الشراب** چون بکند یک رجب استر را در شرباب حل کرده نبوشند بجز مستفاد

اینکه در کتاب اسرار بیان شده
چون نموسه خرگوش با شرباب بنفشه مندی
بیان بنیست از وصلب شود و چون قضیب کاو را در سیه خشک نموده نیم مثقال او را با شرباب بنفشه
دهند صلح شهوه جماع او شود و به ستور چند قضیب که کرک را قبل از طلوع آفتاب با بید از خود گرفته
در سیه خشک کنند که آفتاب زینده هر زینکه از آن بخورد و شفا از مردان کرده و قطع خواست از
شوه و به ستور چند شجره مریم ثاببت نفع است حسب سینه هر زینکه بکند آن آن نبوشند تا بکند
قطع شهوه او شود و در آنک سال همین اثر کند **سوسه** مذکور است که چند دفعه زن که هم سحر
چنان ببیند که آن زن نداند در حال ایچان شهوه او را حاصل کرده و به ستور چون کبچوریان را
نیم جز بوش در جوش سینه با آب او هر روز که استعمال کنند طالب جماع کرده و **فی العقد** از بن زنده
منقول است که موم سر از آن زنده نموده بیزد آب بوزانند و مرد احمیل سحاک است آن این باشد جماع
با آن زن کند دیگر قادر بر مباشرت آن زن نباشد و آن زن بغیر از آن مرد دیگر نتواند
پردارد و در حیوة محبوبان مذکور است که چون مرد احمیل را بخون سفینین بر آغشته باهر
زنی که مباشرت کند احدی قادر بر جماع آن زن نگردد و آن با دیگر زن سیکر دود و سر الاطبا
مفهوم است که هر گاه مرد قضیب خود را بزهره که آوده مباشرت کند احدی از آن زن نتواند
مفاربت نموده و به ستور زهر کفتار زهره خطا و خون خطا و خون غراب همین اثر
درد **الشراب الشراب** چون بکند یک رجب استر را در شرباب حل کرده نبوشند بجز مستفاد

برو بود و جهت خود بایرکت خدا تعالی بر طایفه کرده شد بر روز فریضه نیکه کرد او را بغیر خدا
از کسی نترس

الحمد لله

عنه
عنه

که در آنکه هر که خواهد که در **امتحان العاصل** و البکرمین بن سید اوق نصیح نموده که بگوید که آن
سیرت پیشه کرده را با سوزن سوراخ نماید و زنی حمل نماید هرگاه صبح آن شب را بگوید که از آن
او ظاهر لقمه حامل و بایک کجایه بود و چون بوی سوزن را با صدق با سوزن برین و در سینه بخت کویط
کنند هرگاه عطر آرد و بکوه است و الا فلا و تجربه به محرمین رسیده که چون کفهاست
حامله است و صفت شبته حمل او مذکور خواهد بود و هرگاه مایل بسیرت شده مؤمن **دوست**
نقل طرف راست و لالت بر و لادت پس در او طرف چپ بر و دختر و چون در اول
حمل قدر با غلظت از زهره عرس رخ با شراب مروج نباشند پس تولد کند و از زهره
ماده آن دختر و چون زرافند مدحرج را با زهره کا و حمل کنند بعد از ظهر و در صبح طلوع
باید آن زن فرزند خواهد شد و الا عاقبت اید خواهد بود **سیرت کمال** عدمه چون با نغمه
از شب سرکین او و عمل با سوزن روز و سه شب حمل کنند و هر روز یک شقال شاه
عاج مداول نماید و در سه وقت حمل از خجرات است **دوست** چون بول شتر نباشند حامله
بکوه و چون بول گش بیاست مد هر که حامله شود **دوست** او شام میدان حلسب با بول
زنان حسین اشردارد **سوزن** از جعفر طلوسی منقول است که چون زبان صفت کسیر را
و حسین خواب بر روی دل زن بکند از بند دیافراش او را بخورد و بخورد از اجزا صفت کسیر
آن زن هر چه در روز کرده باشد بیان کند **سوزن** خروج **سوزن** از اسفل خردل است
مخوف برکت خشک سرد و نامشویه مخوف برکت سداب پنجم لیبون اسیر علی خندان مخوف مخوف
از زبون مفروده و مجموع چون سینه یک درم با ماگولات اطعام کسیر کنند در خواب

مباشند در اراده خود ترسناک نیز که خیر درین است بفضل خدا و همه سبب سود را

کرد و چون شرح خبره در کماله ۲۱۴۶ ۵۴۲۴ که شرح بمفسر ایضا آلوده غرض کرده
 باشند خبر درین ترا و بلاوت و محقق عجیب و کمال التجال ۱۶۹۶ ۵۲۶۵ ۱۶۹۶ مورث کور است
 بدون الم و سوخته او بر همین اثر دارد و بجز مفسر مشهور و حشر و اهل فرج نطفه بسته در حرم است
سبب در بیان بعضی امور از سبب حکما رهند با اصطلاح هند سبب بمعنی کعبه
 بدین است و آن مخصوص است با و بیه و تر که کعبه است و حفظ صحت و طول عمر و تقویة قوتها
 و عصاره بر سبب و اکثر تر کعبه است اسپر ایشان در از جو سکان اقلیم نالت و بلع و محاسن
 موفق شد اردنبار علیه در اقلیم مذکوره متداول شده و طریق بویانین سبب تناسب مناط
 اعتبار کننده است و حقیقه آنچه عقل غایبه دانسته بجز سبب آن مبادرت منبیا از آنجا رسیده
 کند است که عبارت از کوه که در باشد و ابوالعباس در اثر ره از دست و طریق آن
 است که کوه که در کوه رسد را گویند و در مفرقه آنها بار و غیره کوه قدر که اورا پیوسته باشد
 نرم که خسته و از خرو که بر سر کاسه شیر تازه کا و بسته باشند صاف نموده تا مصفا او داخل
 نیز کرده و منعقد و شایسته سنگی روغان رنگ سفاف که در پیش شک نموده ضبط کنند
 و این مسمی است بر کعبه است و مفرقه بجهت بن قسم مستعمل میگردد و اول آنکه هر روز یکد انگ اورا نشانه
 با بلوغ شیر تازه کا و مفرج نموده نشانی نباشند و نظر بر کعبه که چند سبب روزی است که کنند
 و جرب و سبب از ایل نماید و در هر ماه بعد بل طبع و حفظ صحت بجز نماید که هر کس تغییر مزاج و وضع
 بر دوازده روز در هر ماه صحت و تقویة قوت و جو اس و کما بجز نظر احداث کنند و در یک صفت نیست
 و سر از ایل که در اند **و ک** که روز یکد انگ اورا بایکده هم از هلیلی است نرم شده بر وضع بدین

۴

که از شیخ او گرفته شده چرب نموده هشت تا دوازده تا چهار است غده امیل نکنند و بعد از آن از
 اغذیه لطیفه تناول نمایند شش ماه باین طریق سلوک نمایند مگر سفید را سیاه کرده اند پیوسته که
 دیگر سفید نشود و بعد از آن در شنج و سعال قدیم و بویسی را رفع نماید و حدت بصر و قوه سماع
 و خواص بنیات تصور رسد **و کما انک** هر روز یکد انگه او را بایکد انگه طلق سیاه مخلوط مخلص
 ساخته باره در غرض تازه کا و حرح کرده استعمال کنند تا یکماه بدستور منافع مذکوره را مشاهده نمایند
 و از شر ابط استعمال جمیع رسین است که اول تنقیه نمایند و در مقام استعمال از شر شهاب بنیات
 و آنچه در حرارت غالب باشد از شر سیریه و جمیع و حرکات عینیه و اعراض نفس اجتناب کنند
 چه هرگاه بیشتر و مفرطه عمل نمایند بهت هلاکت اعراض مهلکه و صعوبت بیلد و دیگر در رسین بوی
 اسوات و آن عبارت از هلیجات است و طریق آنست که کبیده شصت عدد هلید کابلی بزرگ
 اعلی را در ظرف سفالی مانند کوزه کرده بول کا و ماده بر آن بریزند که بقدر چهار انگشت اول پیوستند
 کوزه را محکم نموده در زمین پاکه دفن کنند بهتر کوزه پرودن باشد و قریب به هفت گذارند و در
 ملاحظه نمایند و هر چه از بول کم شده باشد اضافه کنند تا هلید ما نرم شود پس هر یک را در نیم کرده
 دانه او را خارج نمایند و در بیق منقی را از بول الارواح عبارت از دست باکو که در منقز نور با سو
 از هر یک نو در هم رسین تا یک س انگه در دو در قد حین و کل حکمت گرفته کرده در یک چ
 و یک خاکستر با شش نرم گذارند تا منقذ کرده پس بسیار نرم ساخته در چوب هلید نیم
 گذاشته تصدقین هر هلید را بر سیمان پنبه مستحکم نمایند و هلید را در ظرف پاکه کرده غسل کف
 گرفته بر آن بریزند بقدر که آثر پیوستند و نظرها در زمین پاکه تا یکماه دفن کنند بعد از آن

کما انک
 کما انک

چون برین آورند اجسام مزبوره در اجرام هلیجی عوض نموده اثر از آن نمائند هلیجی مهربان باشد
 هر روز یک عدد در شاول نمائند و ناهنجار است در خوردن غذا تا خیره کنند و بعد از آن شیر تازه بخاری
 و طبع لطیفه و نان و شکر و گوشت مار لطیف شاول نمائند و چند یک بر شاول نمائند به دستور که مذکور
 شد جمیع منافع مزبوره سابقه از سبب که دیدن مور سفید و زبانه عرق تقویه توتهها و رفع ضعف
 پیر و اعاده شباب و صحت ارواح و مزاج و حرارت غریب اثر است به کنند **صفت زینق منقوی**
 در زمان سنگی از جناب با مزاج باب گیاه سید انجیر سینه تا جرم و سبب از اول بل که باب گیاه
 عنب الشدیه است و مرتبه سوم باب نفع هلیج سینه بعد از آن مفعول کرده هفتاد
 مثقال او باوند مثقال آب خالص در یک سنگ است شش نرم بکوشد و هر چند آب تحلیل رود تا یک مصل
 دیگر بندید بر آن بیفزایند تا مجموع صد مثقال مثقال آب تحلیل بود پس شش ضعیف کنند و این
 مسامت با بوالارواح منقرض است و سبب این که مشتمل است با دو به ستمه و نه ایران چون
 خط ناک داشت بقیه تحریر در بناورد مثل بر او س که عبارت از دوا شش است و چهار س
 که عبارت از دوا شش است با سبب و سبب است و استخوان از او به بلاد در زردنخ و غیر آنها و
 نه ایر معادن و خاکس و تصفیه و حران و حصول سبب ایر آن در دستور اول این کتاب مذکور
 است مع منافع هر یک **دوا جهت حبس** بول و حرارت جگر و مسل و دق و شقیه معده نافع
 و از جناب سبب است قلع و در ظرف سفالی با این که ختمه چند بار بار زد و چوبه ساید با تکه
 قدر با او شخمه با آب این بر هم زده سبب ظرف را میپوشد تا مانع شود بخار لکه بخار سینه
 که رنگ او سفید کرد پس با آن در سبب حریر قدر خود در تیب داده از یک عدد تا چند استغمال

عارضه در نگاه از بعضی مزاج اسیال مطلب است قدرشتر سفید لکه مزبور را آب لیمو خیر کرده
 در بوط بدست و باز دیگر بروغن که در کان خرمیغ در بوط کده است چند آن بدست که مایل سرخ لکه در
 بین وقت یک بعد از این حسب مسهل نور الفیعل خواهد بود و وضع افراط سهیل او را حسب سفید لکه
 میکند **باب بیست و نهم** در ذکر بعضی معالجات که مخصوص چهار پایان است و از کتب بیطره
 نقل شده منصفه فاند که عروقی که فصد در امراض میبایم حاجت میباشند بیست یک رسیده است
 این تفصیل عرقین با درین هر یک پهلوی گوشت است و فصدان جهت تحریک سردی که در آن خیر
 و جنون نافع است عرقین منخوبین در هر سه یک است جهت امراض چشم و نیز گوشتش و در آن
 سفید است عرقین در او چنین در هر طرف که در آن است جهت کله و جرب و در بعضی مور و امراض عاده
 و نزلات نافع است از عوان از قول الله علیها از هر طرف کشیده است باطن و داغ و جهت درد
 دستها و معده و طرفه و کام نیز دیک در آن نافع است **صفت چهار عرق است** و طرفه و چشم و گوشها
 و پا جهت ریختن مور که هر دو گوشت مع ضعف توایم در جهت بار کردن و در اجابت سم عرق است
 از هر طرف که کشیده تا بر نامه جهت امراض پشت و کمر و صوبت خوابیدن و بد خوابیدن
 و تشنج و دیگر تشنج و فصد آن نافع است در زهر دم و جهت امراض جسم و تحصیه و فصد تشنج
 بر عظم فصد کنند و احتیاج چهار عدد است در باطن و دستها و پا و مقابل صفات جهت امراض
 توایم و سینه کمر و حرارت مغز و فصد باید نمونه فصد عین هر عدد است در جهت زبان جهت بد تشنج
 و سبلان کف و این دو هم کله فصد کنند **اما طریق معالجات است** که در امراض سار عارضها که
 سردی و مثل فصد و سفنج و کالسه و کانه و غیره آن دهند و در امراض با ده بوچه و علفها گرم و بجا

جو غلظت و چینه دانه و مدس و امثال آن پس ادویه مخصوصه بر علت استعمال نماید **امراض**
در سینه است که در ابتدا سر سر حرکت دهد با سبلان رطوبات نیز وقت اکل و بعد از آن
 در م سطلیل در عقب گوش هم رسد **علاج کشودن** رگ از این است پس طلا موهون
 نقل تخم گمان که روغن اورا نشود و ه بشند با صابون و بز قطعا و هر گاه که منفجر که **علاج**
علاج قوی باید کرد **دیگر ناخنه** که بتر که اسنجو گویند علامتش تنگی نفس و بر آمدن غمزه و سینه
 سر پیش انگندان است و اعدام **الکل علاج** **طبع** بسته و اخراج غمزه و دفعه و قیام مخمیرین
 و معوط کردن سینه و در تیج و مرهم زنگار و استعمال سخفات متوسطا **بر آمدن دندان** **یاده**
 که مانع انجام و عیث قله اکثر و نشخوار است **علاج** قلع و مالیدن موضع بزفت و تلخیت
 که اورا در روغن زنبقون جوش نیده بشند و سون موهون شب بانه و کشو نیز **صفحه است**
 و آن ظهور و روم و گیها سینه در زیر زبان است **علاج** کشودن صفد عین و نضید ناز که در مفا
 صفد طبع نموده بشند و الکل آن دیگر نام هوش علامتش هم آمدن چشم و سر پیش انگندان
 و غمزه بودن و انگند که سینه و بز جو سینه مور او است **علاج** آرد جو را باربع وزن اور بوند
 با جوی غمزه که در بر روی سینه و غمزه بخوراند و بان حقه کنند و هر گاه از برودت بود آب
 شبت و حله از هر یک چهل مخ متقال نمکوب که با جوماته روز به بند **امراض عین** مثل
 ظفره و امثال آن و بیاض و غیره **علاج** همه بستور معالجه است کله آنکه در بهامم ادویه
 قور آنهارا باید استعمال نمود **امراض** **ریه** از آن جمله سعال است و هر گاه بعد از اکل عارض که از
 صنف ریه خواهد بود و الا در مایع **علاج** حاره اورا تخم مرغ خام بکوبد و بکند و یاد رسد که چند

روز یکشنبه از تپوست نیم فرغ نموده و آنکجا بدهند و بدستور دوا در شیر بنویسند و صبح و علف خیار
 و فلفل و آب طبع حلیه مع خیار بسیار نافع است و حقیقه بحال تر باک دار و حبث است
 را بجز بنویسند و باره در حبت عظام و حبت میوه داده در قسم باره تصحیح گفته اند که این
 دو اجزای است را زیاده نشود نیز قند سیر مقشره از هر یک سه مثقال روغن و دنبه نازه هفتاد
 مثقال بخیزم کرده بدهند هر روزه بدستور تا به یوم باید دوا که از شیر بنویسند سه روز دیگر در
 پیتر جاب پاپیر بر نه گویند اگر در سالی یکبار این دوا را بدهند بهیچ وجهی در آن سال مبتلا نگردد
 و حبت فخر بهر او نیز نمیکرد و بدستور ربع را با زیت و آب گرم و دنبه از حبات دانسته اند
 و این دوا نیز بیغایت نافع است سیر میو نیز زیره مانجوا هر روز نوزده مرتبه هر یک سه مثقال
 پوست سینه صاف و غوطه با پیست آن عمل بدهند و در شدت سعال فصد و اجسین را نافع
 دانسته اند و دواغ مر افق و سوطا و عفران بار و روغن زیت بیغایت مؤثر است **دیگر دواغ**
 علامت است احتیاج به نیک پاران و بر آمدن شکم **علاج** شکم کافیه پنجاه هر ادر در آب بکنند
 جزم او را بجز رانند و آب او حفته کرده بگردانند تا اطلاق واقع شود و شبانه ششم مختلط
 با صابون و مویز از فرب است خصوصاً با قدر زهره کاد و خوراندن یک مثقال زهره
 قرمسی چینه در دوشکم و در دیگر رسیده آن موجب است و بدستور شبانه از حلیت و شفا
 و ششم مختلط کردن و خوراندن آب بزهر مع که کین کیو نیز زیت و حراب است عدل است
احتیاج اول علاج شرباب روغن کاد و هر یک سه مثقال بخیزم کرده و حقیقه این دوا را
 بجز بنویسند شوره و زرد از پنج مثقال نافع است اگر در ماست حل کرده بدهند در حال

رفع غلبه کند و باید بعد از او نود و از نهر مار کم عرض بجهت او چند دهنه زند در چشم کشند
 بانا چه در ساعت او را در نماید خوب است **جو کر و سنبله کبر** هر گاه سینه کبر از او کبر خاوش
 شده باشد هر روز نگاه و آب نباید داد بعد از آن بدهد علف سینه دهنه و از هیچ قسم علف
 سینه بهم برسد نگاه جو را در آب و قدر شیر بچینه بدین و در آب سرد حرکت بسیار باید داد
 و هر گاه سینه کبر از او نباشد فصد عروق و تشنجات دست و فصد او عاف کننده است
 مرغ خام چند عدد در اشک سینه در کلو ریزند و بیجا رخله و عدس و حب البقره و امثال آن دهند و
 کنندم در شیر پنجه نافع است و سیرا در روغن و بنه بپوشانند بر سینه گرم کرده بر پشت تمام
 بمانند و بر پوست تازه کوفته بپوشانند **امراض قوایم** کلی فصد حرکت است و آن وقت که
 میشود مانع حرکت مکر و کردن کرد و بخلاف تشنج که شامل جمیع اعصاب است علاج بوی
 بسیار و سوطا میبوره از مندر روغن گل و کچور و نفلول که در آن باد در مینه تری و برنج کف و کندر و
 مانت آن و هر گاه نایل شود و ان مفضل و سرد کردن و پنج دم باید کرد **جزر و عسل** است که با
 قوایم امور او مثل دانه الشعاب ریزد علاج موضع را با سوره چند جا شکافند تا فخر بقدر
 وضع شود و بنیان غنصل مالیده بر روغن کوبان شده در روغن حب الفار و شونیز و نقل
 که کتان لقمه بمانند **جموعه** علت است که سبب کثرت شرب بعد از اکل عارض میشود علا
 متش و سیر کام برداشتن و کبر از سینه و خشکی اعضا و تشنج قوایم است علاج فصد با
 زین طرف پش او زیز سوسه است و سوطا کردن بکلاب و کافور و نفلول و طبع او و به چاره متن
 حاشا و بایونه و برنج کافور **تفعل** علت است که سبب حمل کردن و حرکت بسیار

و سینه کلاخ و زینبهار درشت بر بالارشانو بر آمده کی بر هم رسد علاج بلیغیت و محلات مثل
 مویز و زعفران و انجیر و کشمش و شونیز و عمل تضخیمه نمایند **درم تحت الکبته** و حرج و سطر یک از قوام
 بجد و الفیل از تخمین مواد غلیظه است علاج تضخیمه موضع است بخنظل نازنه و مقل و شق و کبیر غده را
 این از مجرب است و بدست و مویز و زینب و خورامیدن ربونه جنین بادینه و شیر و نطول بی بونه و نخاله
 و الکلید الملکات امثال آن **طباق** علت است که بهشت درم حواله سم کرد با خشونه و شکافها و شقاق
 علاج بر بدن موضع و دماغ کردن است با ستره با شش سرخ کرده و اخراج آنچه شسته بدینها آنچه شسته اند از
 آن استعمال نمودن نظیر آن و همراه مناسبه **قره حقیقه حرقه** که از منج به هم رسد علاج کشیدن شق
 و چکامیدن روغن حیران در روغن شیخ صفغان و امثال آن **شقاق** طریق علاج آن است که بکدرت
 گرم بشویند بلکه مدتر آب گرم بگذاردند بر سم را خشک کرده این دوا را کثیر عات حقیقه است و بعضی
 مالدین منور که کوسفند و کبیر محلول در زده تخم مرغ و سفید اب و زعفران را مدح نموده است و امثال
 و دانهها خطر بالاسق و کوسم بسیار نافع است **امراض جلد** از انجمله جرب است علاج آن است که رنگ
 در زینج را با المناصفه در روغن کادو چون نیده طلا کنند در آفتاب بینند نه دماسه روز نکر از نمایند
 و آنچه حقیقه تجرب نموده این دوا است که در هر جزو سیسما بکچر و منور با اتم تلخ جزو بعد از سخی بلینو با روغن
 تازه مس در مجموع مخلوط کرده مواضع جرب را بعد از شستن با آب گرم و صابون ضمایمانید **شیر نیج** و
 لغات آن علت است که از جلد در طلوبات خراوش کنند و با خارش علاج تضخیمه اوست بصابون
 و مسکه و شیر و بدست و خردل با است نافع است و سیسما و زاج و خاکستر جرب تا که با روغن کل و مسکه که
 از جرب است علاج خارش و مثل جرب و شیر نیج است و در ادویه او شراب و مسکه که سرچ تا اثر است

کرم نموده در شکافها و چکامیدن
 ده آن در سینه شقاق است
 بگذاردند و سرخ را از خانه نموده استعمال
 نمایند این از تخم عات

و هرگاه بسبب خارش رخیان دم حادث شود بکنند را روز نهمه باب کرم مخلوط
 کرده دم او را بنویسد و بکوفته همان عمل کند برص که بتر که آلا گویند حقیر آنچه
 تجربه نموده ضماوینست که در باب اطلیه برص مذکور است باید موضع را با آب
 نشان شست و ضماوینچه و چون پوست بپزند و شیر یاغ مانده تکرار نمایند
 فلان **کرم** عتق است که بسبب کل مویط مواد فاسده در کتف جمع گردد
 و بروز کند علاج تقمید دست بفته در سر کایه کبوتر بار و غنای و بعد از آن
 نشانی و مصالحی به جهت کردن و در و به جراحت در برص مذکور است
 و حیثیاج به تکرار این **مفصل** عنترش ضعف حرکت عضو مخصوص است
 و چون دست بر آن مفصل کشد اشتهای زنده معلوم گردد و علاج قصد قوایم و تقمید
 بزنجبیل و لفظ و سیر و بکر که و در و به حقیقت است و داغ مفصل معلوم و از وضع مریض
 و مفصل نیز داغ نافع است و بعد از زفت و در میان برو غنای حاره
 و لفظ **اورام** آنچه در آن ماضی باقی و با تا زانو باشد ریج ابله نامند **علاج**
 تقمید بگذره از زرد و به تجربه است و بدستور جا و رس و بسوک کند ضم
 نمایند و در او لایم بدستور است و مصالحی نمایند و علاج ورم است
 که از کوه صغیر و لفته باشد نمک یا در شیر گاه چون نموده اند بر آب و تکراره
 در سه روز مکرر بگذرانند و ورم محل شک با صبر و سیر که ضما کنند و نمیدارند
 بتر کرده بگذارند و شک را بر او بکشند و اورام حاره را اول با داغ

مثل کل ریز و مصلوب و بنز قطن و آرزو بآب کاسه و آب کشینز و سرکه
 طه کنند و بعد از آن بمکات و در ورام حاره و بارده و مزمنه را در ابتدا
 و انتها و مجامع تقصید نماید مثل دانه سید انجیر و سرکه کاه و زردن کس
 تر و صاف و شقی دایق و همک و شاک آن **جوابات** علاج آن
 بنزوات و مرهم مذکور است در ابواب بقه نماید و کبر مخصوص
 بجرحت پشت و آب است و سرکه خشک آلاغ و خاکستر شکر است
 که بعد از شستن با آب گرم هر روز بکشد میکنند **امراضی عامه** از جمله است
 اعیان است که مانند کینه علاج شکر و کر و جو با کوبیم با آب منزه کرده
 بزمند و بعد از لحظه اندک بگردانند و یک بار دیگر از آن در کده عت
 حرکت فرموده پس در نزد آب و شکر و پاپورا با دم و مقعد و زمار
 و دمان بشویند پس خشک کرده روغن کاه و روغن شراب زانو را با هم لطمه
 نمایند و اگر مانند کاز و ویدن بسیار باشد سینه اش را بپوشانند و بچیل و چغندر
 روغن کبجد با روغن تازه حفته نمایند و یکبار دیگر حفته با آب سرد کنند
شش علامتش عرق نفس و فرورقان خلاصت علاج داغ کردن تریاک است
 که هر طرف بداغ مثلث کنند و یکا زیر ناف **اوجیه** عقر است
 با کرات کشند و بزرگ روغن بسیار زردن و قطرات و حرکات
 علاج بزیید باء اشیر و تعیف بکند و تازه و میندوانه و دوغ آب و سفید

عروق

عروق و خشیات و تضخیمه جرده که در اختیار و امثال آن در پنج بسیار دادن و سوط کردن بجانور و کشته
و کسه که چو چینه با شیر تازه و آب دملک کنند چون بهایم را خوانند و غیره نکند او شود باید خاکستر چینه یا
نیل خسته نمائید که در دو جهت شرح کردن بقم باب بلع القلی کچنه ضمه نماید جهت کبود شدن لکه کرم از بقم
کنند و جهت سفید کردن بر وزن او غمزه این نمایند و آن در بر صفات مذکور است **اکتال عمل بود**

مورث بسیار چشم حیوانات است و اکتال خربق رافع آن سوط آب پودنه در دماغ شتر رافع
سنی گو و عمارت **باب بیست و نهم** در رفع انار لیس جامه در آن بکده از نه بکده است با
که مر او آرد پس است بمانند و هر گاه اشتر با قه ماند آب صابون بشویند و بخرج نموده اند که هر اثر
باب صابون زایل کند در همین عمل رفع شود و بدستور چون نشانی با کسه که چو شتند در بسیار
و الوان مختلف با و بشویند و بعد از آن آب صابون رفع آثار منجمه **اشتر مداد** شیر تازه بک
نیخوفته مخلوط کرده بان بشویند و بعد از آن آب صابون و نشانی و منفق علیست که شتر مرغ
رنگ را دور سازد آثار منجمه **اشتر سیاه پوست** انار و کسه بر انار سیاه موضع را بکود که در ده دانه کسه
کیسونه مالیده بشویند **رنگ ده** موضع را خیر آرد و بخرج مالیده آب صابون و آب کرم بشویند و بدستور
شتر مرغ و لیمو رافع است **جمع الوان** اول آب قلی شسته با بقیه تنه که در دو کوه دهند
ایضا درین باب مخرب و کشته اند موضع را بکسین مرغ طلا کنند در آفتاب خشک کنند پس آب
بشویند **رنگ خون** در جوار این تمیز مذکور است که شتر مرغ با نمک بل کنند جمع الوان نوشته
مگر خون بکارات و این قمره عربست و بدستور چون موضع را بکسند آلوده باب نشانی بشویند
رفع اثر خونها میکنند و بدستور کسین کیسونه را چو شتند از رنگ بر دارد جواره را چنان کرم بوده

فعلی کرم عقران
آب او بشویند از اجابت است
خنده با بقیه کسینده و کشته رافع
میکنند و بدستور کسینده را چو شتند
آب چو شتند

۱۱۱

باد بشویند پس آن بصابون و بیکسور شستن جامه پیوره و صابون احسن اثر دارد **قلعه اثر نفیسم لیمو**
 پاره کرده در مات بپوشانند و موضع را با آلوده بعد از ساعت بست مالیده بپوشانند
 و صابون باب کرم بشویند **قلعه رنگ شکرها و میوهها** اشنان اندکی پیوره بسیار کویشتند و پیوره
 قدر اشنان را با خطمی پیوره کویشتند و موضع را با عطر در هر آبی مکرر بکنند بآب و صابون
قلعه رنگ آلبالو برک آلبالو را سوزانیده خاکسره او را در آب سرد شسته موضع را طلا کنند و بعد از
 ۱۰ روز بآب و صابون بشویند **قلعه رنگ نوت** اثر نوت سیاه را بآب نوت سفید بشویند و پیوره
 هرگاه بگو که در دهگند از این شود **قلعه رنگ انار** اشنان را با صغیر بپوشانند بآب طلا کنند
 و چون خشک شود دست مالیده از موضع بپوشانند و بآب بشویند و بیکسور شستن آن بضمیمه
 و اشنان همین اثر دارد و گویند اثر نوت که در کان تر را بر وزن و صابون بشویند **قلعه رنگ نمر**
 و نید بآب انار دان و قمر اقروت بشویند و بعد از آن بصابون و گویند چون بگو که در دهگند
 زایل کند و بیکسور اشنان در سر که در شتر ترنج از مجربات است **شستن جامهها** را نیکین که تغییر نیاید
 در آب جوش نیده لیس آن بشویند جهت نجات رنگ جامهها خنوب بنظر را گویند و جهت جامهها
 بآن تر کرده بعد از آن برنگ که گند از این نمیکند **قلعه آثار و غنما** آرد و جو را در ذوق آمیخته بآن بشویند
 از لیه چرب شود و چون لیس استیم سفید روغن آلوده باشند بر صابون بشویند از تر کردن موضع را بر آن
 بپاشند و بسیار بدست بالند و بآب کسره و صابون بشویند و هرگاه پوست بکوبد آلوده باشد
 نخاک کنند ماسته روزی برین رنگه بدست بالند و بپوشانند و تهرج نموده اند که چون بزهره کوفند
 و نیز طلا کرده بآب اشنان و قلعی بشویند اثر جمیع او مانده است ام البسته زایل کردد و هرگاه نوبند

باله

نوشته زایل شود آنگاه نمک ساینده بر موضع بپاشند و چیز سنگین بر آن گذارند و بعد از
 مدتی بپوشند و در وقت **روغن بزرک** و **روغن خربق** گفته اند که چند لیکس ابریشمین آن آلوده
 باشند سبوس کندم را جوش نینده و موضع را بآب او تر کرده بگوگرد بجزر کنند و در خواص الاشیاء
 از آن آن را جامه پشمین نیز بستورند که **رست قلع آثار لفظ سیاه سفید** اولی و شایسته
 پس آب قلی که گرم باشد و چهره بوزن آن اول سبکه و بعد از آن بصابون بشویند و آب طنج با
 ملامت را جمع امره شمرده اند و بستورند چنانکه کوفته و نمکوب بر موضع بسیار بقوت مالت بعد از
 آن بشویند زایل کرد اند و گویند روغن زیتون نیز رافع اثر لفظ می شود **قلع مذک غلبه و طبیع**
 سر کین بآب جوش نینده و جامه را بآن بشویند پس بصابون و از آن اشرف چهار پیمان و اثر بپوش
 سیاه بستور سب که از قلع رنگها سیاه مذکور شد **قلع روغنها از اوراق کتاب کاغذ ماهفت**
 درم استخوان کوفته را مثل غبار ریش داده درم شنب و یک درم نبات بسیار نرم سخی نموده بر
 اوراق پاشیده سنگی گران با مال آن از شب تا صبح که آشفته ب اوراق را بپوشند زنده همین
 مکنیت بود و آنگاه نمک و شور همین فعل کند **اما قلع نوشته جات** باید که را بر روغن زیتون
 و اندکی بوره از سر و شش کاینکه بر روی موضع نوشته جات مالیده پس رفع آن نموده و همین عمل در
 فبرون چرک جامه نیز موثر است و درین امور سفیداب حاصل شود نیز از کجاست **در قلع موم عمل**
 که م کرده بر موضع بپزند و بمالند موم و عمل چنانچه پس عمل بر نوشته موضع را بآب گرم
 بشویند **ایضا** باید که در روغن شیر بخت جوش نینده گذارند پس بصابون و آب گرم
ایضا بپوره و صابون و آب گرم رفع نمایند **قلع قیر و زفت** و قوطان و مومیا را آرد و سحر در

با آب منجمه شمال کنند و دستور بر وزن زیتون گرم صابون از آله نمایند در وزن زیتون را
 در وزن شنباد مذکور و شباد چسبده مثل دین از تجربیات دانسته اند **باب هشتم** جاده
 لباس بر بخت را بجز بهتر از کل دیوره و آهنگ نسبت و پیشی را که در این صفت و صورت و نقل
 و سنگیوه و امثال آن را چونک رنگ و جاده این چنین و چنانکه بجا بون پاک میکرد و با چشم
 گو سفید تر بشویند پاک میشود الوان مختلف را که کین کبوتره از آل چکر میکنند و جاده سفید
 به رنگ که آلوده کرد و چون در بول شسته گذارند زور دیگر بجا بون و آهنگ بشویند و رفع
 آن میشود بول اطفال را نیز همین است و الله اعلم بالصواب **باب نهم** چهارم در
 دستور معالجات طيور که بزوره عبارت از آن است پوشیده نمائند که علمای این فن است
 و فصل از این علم بسیار تلیل اند و بهترین این است بطوس رو مرست و این العوام و ادا ام
 و نظریف و سوارس و این جان است و اول کسی که صید میان و باز که این است شکار موش
 قطلون پادشاه رو مرست و صید با شاخته است و شکار بجز و چرخ است
 بهرام داده اند و طریق الصطبار و بیان نیک دید و سایر حالات طيور بسیار که بوی
 مانند با نجا و مختلف ذکر کرده اند چون امور معالجات آن امراض الحان این مجموعه
 دانست بنابر علمیه که تفایه بیان آن نموده و آنچه متقدمین منظر رسیده ترجمه میشود
 نمیکند که بعضی طيور در فصل نانی بطوس میکند و در حرکت رسیده و این مقصد و اینها
 استخوان سینه که عظیم در وقت از جهت عدم عظم دندان که در نجا به حیوانات مخلوقه ناعده
 و ناست و محل توقف مواد غلیظه و شمول در کاسه که جمیع سر را صید با نافع نمیکند

بکشت

و بیان

چو باین سبب بخارات مجرب منبت شود مهره که در پشت طپور را برساند نخب باشد و آن عبادت از باده
کیه طرف پرون مهر است و درود ما این جنس تقسیم بخلاف است بر چهارم بلفوف و سجده
و عتبات نیز ظاهر که در علامت کلیه صحت و مرض چون سر صبح بعد از خواب شبان و بر
شهر را بختقار سازد و بال افش نکند و مردک دیده اوصاف و نورانی و نظر باطراف از رو حسی چون
و از شب ط پرواز نماید یا خوابش صید و فصد اش معطل القوام و سفید و بسهولت رنغ شود
و علامت صحت است و باین اوصاف هر گاه در جنین پرواز پر سبب است و قوت زند و کتر از بک
باشد دلالت بر حرارت و پیوسته مزاج اصلی دارد و وضه بر بروی در طلوت و اضداد صفات
مزبور و علامت عدم صحت است لب اگر سر را حرکت بجا و دلالت بر طرف و آفت چشم
آفت و مانع کند اتم از آنکه در اصلی مانع باشد یا بک رکت مضمون و اگر مکر چشم را پیش و طوبت
از او سبلان نماید دلالت بر طرف و آفت چشم کند و هر گاه در آفت بعد از بسیار سفید دلالت
بر آفت کند و اگر بالبر اتمانه جمع نماید دلیل است بر غلبه رطوبه غریبه و چشم سردم با وجود آن پیکر
نشدید و در جنین دفع فصد به شوار ارضاج نماید دلیل است بر بوسه و آفت رود و شفا
پا و درم فوق زانو است و کشیدن مورخه بختقار دلیل گرم معده و قنلست و کاهیدن
بال راست و منقار دلیل ضعیف حکم و خارش نیز با فراطه دلیل آنکه در معده اجوف دلیل ریاح
غلظت و سبب طلوع منقار و دلیل شکر و آفتادن از ششین و تشنگی مفراطه دلیل موت است **امراض**
راس و آن علامت است که پیر را بسیار حرکت دهد و بنگو کس کند و گاه مرتفع سازد پس اگر
تکون و شستن سر زباله بر رفع باشد و تغیر در چشم هم رسد از اصل دماغ خواهد بود و البته رکت

علاج

اصول

اعضای سفلی علاج آنچه از اصل دماغ باشد در مواد جاریه آب کشیده و سفیداب تعلقه نماید سوخته کنند
 بکباب نموده و در بازو سفید بکباب که مریخ پوش در آن خوب باشد بپزند باید که بپزند
 بمرکز پوش مطبوخ و آنچه پیش است باشد علاج آن عسلو کند **مرهقه** عسلت است که مور است
 است و بخند که عبارت از ناخن است که در پشت بگذرد که در ضبط نتواند نمود **علاج هر کلاه**
 زمین باشد در پیش آتش المادر افتاب بدارند و نطول بطوطع بپزند و سفید آب است که
 و آب مورد کند **نقله** عسلت است از پیش دماغ که حرکت دشوار کند علاج نطول آب شنب
 در وقت کجی و سفید بشیره نیم گرم دره کند و بدستور آب عذاب بنفشه نیز مفید است
امراض العین غش شب که در است و نطوح نموده اند که بغیره آب و بوزینه و مرغ خانگی و کبوتر
 باید جمیع حیوان اشبار در شب نپزد و عدم از بهار جوارح سبب بخار غلیظ است **علاج**
 منع لگوام و افتضار چپوب و نطفه پر کباب بشکد نامند و **علاج غش ده** و بیاض و نطفه
 زهر است و بشکد و در **اب** است و در زهر آب عسلت است که در زهر ابصار کند **علا مش**
 سبب شدن مردمک است در زهر چپور را در صحت بهر سو از شب بیروت مفراط هوا
 مردمک وسیع تر کرد و **علاج** سبب مردمک چشم در زهر آمدن و بعد از خشک آن بشکد
 طلا بخون بال نارس عبور بپزند آن عسلت زرد است و بپزند طرفه و کبوتر امراض چشم
 سفید است **جد** و آن حدود نطفه ها سرخ مده است در بک چشم **علاج** مومع را
 با سر ببالند و بعد از آن خاکشسته برگ زنبقون بپاشند **علاج** سلاق که در مردمک چشم
 است با صلابت در پوشش نطفه بکباب در وقت آب کشیده **علاج** بذل که غریب است بدان است

نطفه

ح

بقطور و وضع کل و شراب باید کرد و **دوموع** که کثرت شک است هرگاه از زهر
الشرع رخ شده باشد بر و عن بنفشه مخلوط بشود دختران تقطیر نمایند **امری منجم**
محب منبر الفارس منقار و منقلب را جفتال گویند از جمله امراض نفتر است
عبادت از زهره شدن و پوست انداختن **علاج** به عدیل تقطیر است
نیزه شایع نیز و ترب سادر و عن پسند کبک چو شسته است و سبک
منقار و ناخن را که از صدمه و اسباب فاجر هم رسد تقطیر با آب سرد و لادن نمایند
و کبک بسبب بسجایه و در عن با ام و کم کبوتر و منقار است تقطیر نمایند و لادن
که کبک و منقار است تقطیر کنند و **تطبیق** را که بهم آمدن و باز شدن
منقلب و منقار است مراد است تقطیر و عن کبک در عنی تا نا و لوسوط نیز از تقطیر نمایند
که از مجرب است استانی مقل از زهر هر یک جزو نیم گویند کرده یک شبانه روز
در سر که خستیده پس در دهن حل کنند و کل خطره جزو دشم مرو و تخم کتان و بنفشه
و با بونم یک یک جزو اضافی تقطیر نمایند و **علاج** ریش کردن جنکاک
بمنقار بخون آوردند موضع بن ناخونان باید کرد و تقطیر در چین و منقار
با بونمو و او را ام کارگ تا نا را تقطیر بکلی از منقار منقار و کافور و عنقار
با سرکه کنند و باره منقار را تقطیر بر هم در خلیق و دین و مویز و عسل و
تحات نمایند **نمازخانه و لادن** و خمره و آفات منقار **علاج** خشونت
دندان که مانع خوردن اطفال گردد پنهان را با صلبه را در کلاب خستیده و سفید

باقی کنند و بخت طعم دهند و پاشیدن کثیرا و نکت است پس رفید است و تشنج
 عضلات بخمره را که مانع فرو بردن طعم میشود تسفیه آب طبع انجیر و مویز و تفهید
 بروغن گردکان کنند و درم کبچ دندان را تسفیه با بکرم مزوج بیداب بنرطونا
 و تفهید با کبیر محرا با قدر سیر نمایند و چنانچه منفر کرده و چرک سلا بک کرده برک غنایا
 مثل غبار سیده پاشند سوال و فوץ نفس با عادت لوانر نفس و باز در شایان
 و ضعف حرکت است هرگاه بنز عقلت از حرارت مزاج و با هوا شده است طب
 میل با میکنند و بنفی سریع و کف با کرم نمیکند و کبیر لبیک در دغان با شمرین
 اعراضی با و نمیکند و آن تسفیه بروغن کبچ با صغ عریذ و لواب برودان و ک
 در نرسد و چنانچه حرارت لاغری را من کف و تسفیه سیر اعلا و کثیرا و با تسفیه
 با قدر آب که و ناید کرد و بر بودن برک سفناج و کشیز و برک سیر و اشک
 خلبا سیره و داغ طرفین منبر و پش زلا بکوب سرد کنند پس رافع دانند
 و در کار زبردت با عادتش حرکت سرد و لیسان زطوبات غلیظه از دکان
علاج تسفیه سیر آناغ قدر سیر کبیر موش حل کرده بنمایند کرد و روغن سیر
 از کجریات شمرده اند و خلطی با بعضی جوینر نمواند خفکان را عادت
 لوانر نفس و هدام بخورین و حرکت بشنایا غنم زورتم است که با اند که حرکت
 اینر بخورنی محصول کف تسفیه بعباب و کل محتوم و لوانب تخم ریکان و آب
 انجیر و کل از نرس کنند و برودن برک و علفی سرد بخواهند و طعم زرد و کرم

مرغ خام

مرغ خام و جو جو پرورده دهند و گرفتاری آواز را علاج بدون آنچه نند و عطش نند و غسل کنند و تخم
و دانه ای که نفس این هو اینست نافع است پوست کشته تخم مرغ را نرم ساییده و با بویزهها
سرخ و بپزند نسفیه بآب کلم بپزند و اگر نمایند و اگر حرارت غالب باشد نسفیه بر روغن بنفشه و کباب
و آب کاسنی و روغن کلر سرخ کنند **امراض حوصله** که زهر کعبه است از او است **شحمه** سبب آن کثرت
اکل و طویله بوقت عدم هضم است علامت باق که در نوستی بال و پیر و سر بر خاک عظیم در
تسکین قرار نداشتن و دمان با کردن و سیلان رطوبات است **علاج** که سنگی در پیر و از پیشتر
مردودن و طویله از بروج و ذرت و حبوبات دادن است و در روز سهیم که خشک طعم کند و این دوار
در گوشت پیچیده بپزند و تخمیل مصطکی و کر و یاد و فلفل هر یک جز و حرض امضی ربع جزو باشد که بقدر
فانغالی حب سار است استعمال نمایند و جهت رفع رطوبات غلیظ مویز مرغ را از حبوبات دانسته اند و قدر
شتر است سه عدد و ناهفت عدد است و سرناخس و او هم نسفیه طویله و فلفل استوده اند
و بر روغن نعناع تازه بپزند و سداب که سر که بر آن بپاشند خوب است و در زیر نشین کنند
و با جماع رسیده است که از آن است و طویله و جوش سه صنفند که کتخه نم شوند از آن تا حکیم
و راهب و مسافر و از جوشش شیر و پلنگ و آهوز از طویله که یک شتر مرغ و قطمانه که بقا رسد
سنگ اشکنک گویند **ریاح** علامت قرقر و طویله و فلفل و قلمت کل است علاج طویله از بلع
و خطا و در گوشت کنند و حبس که مذکور شد بسیار نافع است و حقه طویله را زبانه و کر و فلفل
تازه و فلفل کنند و بکمر که نشند و با شیر الاغ و بیدر زرد و بستر نیم سنگ است با شکر مسهل

شباو

نافعه است که از زردت و عمل و نمک بسیار مفید است و شبان و پسته و کوزه مخصوص از نینان کند
 اند و هرگاه حرارت ظاهر باشد بجا رنگ و مسهلات و شیانات و حقنه ما هلسله زرد کنند و جرح
 و شایان بجز جرحه سه سال نفع قدر نشاند که باشد در روغن تازه داون بسیار نافع است چه
 اول بقینه دفع فضلات ثانیاً باطلاق رفع مواد میفرماید **علامات** که مر که در زهر که است
 منگوس در شش سر و کتودن دمان و ناگزشتن است **علامت** که مر روده بد بود فضله غلیظ
 قلت الکلیت **علامت** که مر معقد خروج و ظمهور است **علاج** آب شفتالو با کوش آب چقند
 و عمل که نیم گرم دهند و بدستور تمپیل در بنگ کابل معقد که اگر نکره در تر به سفید با با سوسه
 با عمل که مرده باید داد **علاج** علامت شش ظمهور تون با فضله و ف و همضم و طم و سقوط فوت و
 دفع شدن فضله بشوار و وقت مقداران و کثرت مر است **علاج** حقنه بطبیخ کنگل در روغن آن
 و روغن که در کمان و روغن نارچیل کنند مخصوصاً چون قدر از کمان سوخته اضافه کرده باشند و خروج
 و شفاق آنرا حقنه بر روغن کومان شسته و حب البطم کنند **امراض** **علاج** که علامت سده و درم آن
 و شفتالی معطر و اسس ثقل و بر آمد که سخت استخوان سینه **علاج** آب طنبیخ بیخ زرشک
 و طنبیخ علیق که بتر که کبوتر مکن مانند باید کرد و یک منوال در بوند فکر سنج و بیخ کاسنی با سوسه
 جوش سینه و آب انرا به هند و طموز زرد که تخم مرغ و آرد عدس باشد که از کوم لطیفه آب طنبیخ
 عدس کنند و مو است سینه استخوان سینه زائره به تیر و جود صندلین و مصطکی و سرکه که مکره تقصید نمایند
 زرد لودان موضع مذکور نافع است **علاج** **علامت** خشک فضله سینه و خاک که پیش او بر آرد
 بست **علاج** تقصید آب طنبیخ حلیه و شبت با عمل کنند و آب سدرین و آب زینق و موق بهما

نما

مانج که حسب در آن فرسخ هفتاد است و صفتن بسیار مذکوره با قدر و عین سخن گفتن و
با بوی و امثال آن بنایت مفید است **امراض مفصل** در جلدین علامتش ظهور بر آمدگی مفصل
و عدم ضبط طعمه منجبت و عدم قیام است علاج هر گاه حرارت ملکیت موضع را نکند دهند و بکل
از من و کلاب و حصف و پشم و پنبه و زین است و سه که در قدر رسور سجان و در غفران خمدانین
سفید یا تب عناب و روغن بنفشه کنند و هر گاه بر حرارت باشد روغن که در کان و نارچیل
و پیدانچیر بدهند و در غفران بسیار مفید است که گوشت که بچشمک باروغن با لام تلخ و شکر نافع است
و در مرل را در سرکه جوش سیده زین را با آن تر کرده ببندد و این را از فوجین شسته اند و دادن
سنا بیک با عمل بقدر یکدنگ عجیب الاثر است **درم کف** که منجک نامند زینون ترین امراض
از مواد محترقه حاره میباشد علاج پوست خشکش را گویند که در سرکه کچنه بوزن آن بزرگ قطعا
قدار روغن گل سرخ اضافه نموده بیکم صندل نمایند و طلا کردن آنچه در علاج نالی که گوشت نافع است
و هر گاه منقره که بر هم کافور معالجه کنند **امراض پیر و پال** در موزان بجمه صنف آمدگی بجمه
است پس که با وجود آن لاغر کرد و در سبب قامت ماده غذای خواهد بود و در بنفوت لجوم لطیف
باید و نقویت با ضمه با بوی که در امراض جوده مذکور شد باید نموده و اگر بدون لاغر شد سبب
آن مواد فاسد است و به دستور و بر آمدن در سنجاق و زینیر شدن و اصلاح آنرو میدن از
استراق مواد و سبب فرج بد بود **علاج** بسیار است که بوی که آنگند و بعضی داون صبر و در بسیار
نافع دانسته اند از یکدنگ که در آنکه در روغن حب الغار که در کان و فرنیون و پسته ناز و خاکستر
علیق و خاکستر بسیار است آن تصفیه نمایند و بطبیخ شکر و برک کنند مگر بشوند و هر گاه

مویز بریده شده ریزد و اصل آن باقی میماند نه همین سر روغن مورد و روغن دوسمه قدر لادن کنند
 چون یکس مال جدا کرده حل نموده مالند عجیب الاثر است **فراغ** ریختن مویزها را ریخته پس است **علاج**
 تنفیه مایه الشعیره نظایه آب کدو و روغن برفقه و آب کشنیزه و خاکستره بر سبب ایشان نه و آنه
 فرما رسوخته کنند **جرب** ریختن جمیع مویز سر است با وجود کسب و فرارنش **علاج** آب خربزه
 و آب چغندر و حله و روغن بادام با عمل مالند و روغن نازه باشد که طوره دهند **قل** ریخته کوبیده
علامتش فرورفتن چشم و بیوست و کشوداشتن مال و بنفقا رخا بودن و مخب و حرکت
 بسیار کردن **علاج** بخور بطریقه کنند دانه انار کسی دار تو مانند و منعمل صافان است **و به سوز**
 برز الحج در زانو و طویل و مویز چ طلا کردن بطبع ششم مختلط در یواس است و خوب کوز است
 نغناغ بشویند و بخور بین فاطمه تصحیح که اندک آب نغناغ بچیده اقسام امراض مال و پر
 بعدیل است و طلا کردن از بیق مقنول بر که و آب دهن زرفع مثل جمع حموان است
 حقیقه نیز موجب یافته است **اما طریق** صید طیور چون کندم را کفشان شتر است با
 بعرف او تر کنند از خوردن آن طیور بچوشش کردن و چون ربوق را باسل و حوشاب
 طبع داده مانند رسیان نقاشی بر روی شکار نصب کنند طیور که بر آن نشیند
 پارس است که دندمت الحسناب بعون الملک الوهاب در یوم پنجشنبه در
 کهنه نوشتیم بیست یکم ماه محرم محرم تمام کردم صاحب حسیم حقیقه بر بنیر



کوشش صمیمی است
سوزن که در این وقت دهر بهر د
عاشقانه و غمناک
چو بجز این که در این وقت دهر بهر د
کوشش صمیمی است
سوزن که در این وقت دهر بهر د
عاشقانه و غمناک
چو بجز این که در این وقت دهر بهر د

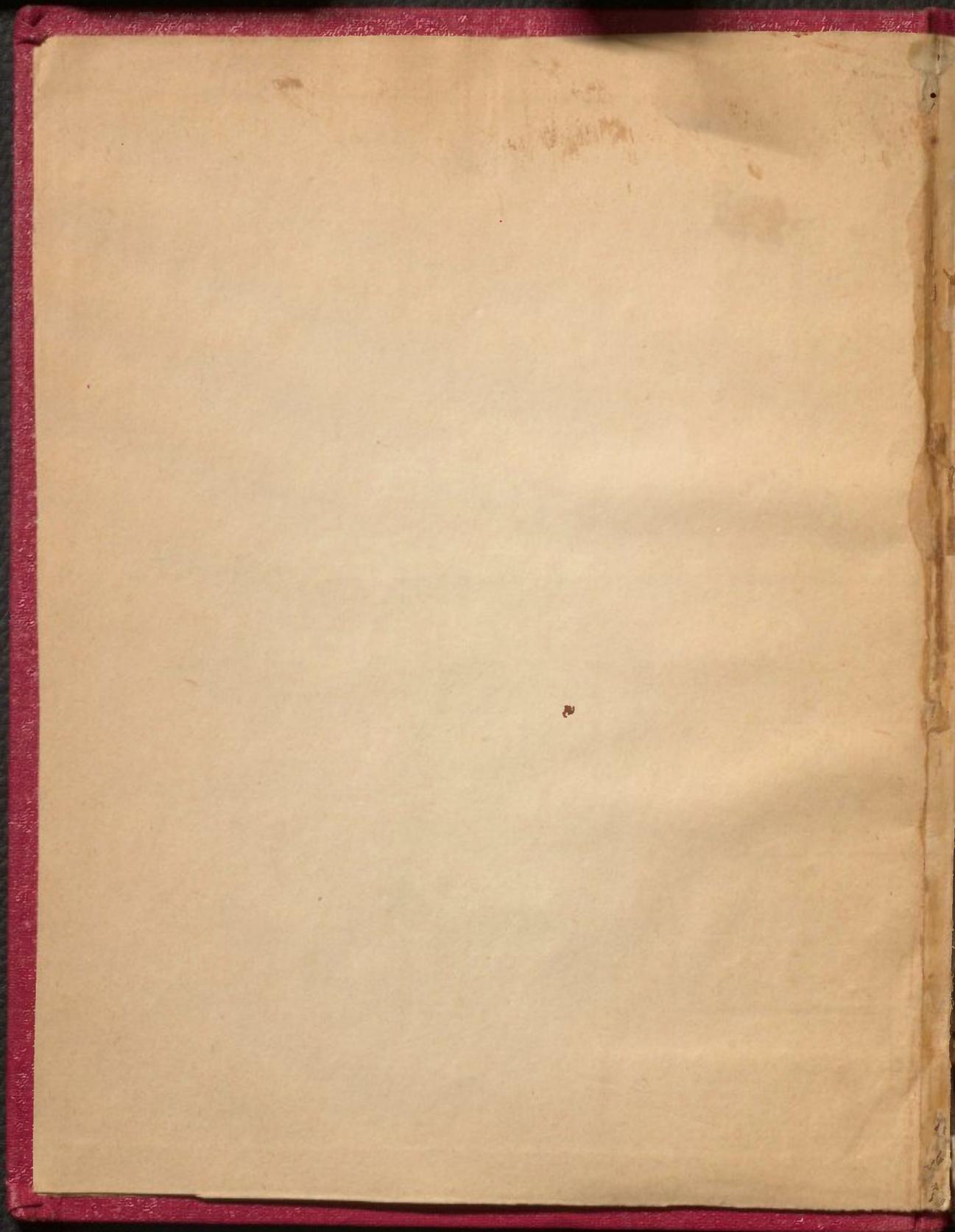


الف

124



61257



May 1/35.
DR. CASEY WOOD
AMERICAN EXPRESS CO.
ROME, ITALY

Extracts from the Tuhfat al Mu'minin.

Remedies - partly for the Eye.

1669 A.D.

By Muhi. Mu'min Husain.

Meyerhof Library

MEDICAL LIBRARY
MCGILL UNIVERSITY

ACC. NO. **61257** REC'D 1947

615.13

M952

